

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۲۷۷۶
فصلنامه کتابت و تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	رساله در رد بر صوفیه کتاب در برابر
مؤلف	علم الهدی محمد بن محمد بن برنق
موضوع تألیف	رد بر صوفیه
شماره دفتر	۱۳۰۹۷
مؤسسه	۲۰۷۹
تاریخ	۲۰۱۵
شماره	۹۹

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

غنی - فهرست شده
۲۰۷۹

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید ۱۳۸۰

۲۱

و کبریا و در کار او هیچ اندک کمالاتی نیست
 فان لم یجد علیه معصوم و یوم لا فان لم
 یجد علیه معصوم و لا بدع

سید احمد محمد حسن و میرزا کریم
 اسرار الله المستوفی له بطریق الیقین
 صوالیه و انوار الیقین
 المستوفی له بطریق الیقین
 مدبر و معصوم و یوم لا بدع
 و کبریا

کتابخانه موزه و مرکز اسناد

۷۷۶

فصلنامه علمی تاریخی

مؤسسه

شماره

۹۷

۷۹

که ابراد عبارت روایت در تعبیر باب درایت انجم و ادخل نماید
 عدول از لفظ منقول نشاید و همچنین در حالتی که ترجمه کردن معانی شود
 ملالتی گردد و بر حجم نامه افزاید و گاه باشد که بعضی از اخبار و خصوص
 بیکی از منابع و مشایخ آن نسبت داده نشود بخصوص ازین جهت که
 علوم و حقیقتان ایشان ازین چشمه سارست و گفتار هر یک از ایشان
 گفتار پروردگار است و بهمین سبب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 گفته گفته من گفته پدرم و گفته پدرم گفته جدم و گفته جدم گفته
 حسین و گفته حسین گفته حسن و گفته حسن گفته امیرالمومنین و
 گفته امیرالمومنین گفته پیغمبر خالص و گفته پیغمبر گفته خدای عز
 و علا اکنون که مقصود از ابراد مقدمه هر یک از اینها شروع در
 مطلب مهم و در سید از محاسن اخلاق و مکارم اوصاف انصاف پیشکش
 و دود بعید نخواهد بود که هرگاه بر عناری عشق و یابند با صلاح آن
 نهند بروی فریخته نمود و دراز دواهی و قصود خصوصت الود
 بعد از تامل صادق و تدبیر محمود و الله ولی الاحسان و الجود
گفتار نخستین در وجوب تکیه و عصام بحبل طاعتی انام علیهم السلام
 برای دیدن و ران حکمت پذیر و خرد پروران و روشن ضمیر پوشیده
 نیست که خاتم انبیا بنای شریعت غر و اساس ملت بیضار ابعابیت خدا
 کتاب خدا و ائمه هدی صلی الله علیه و علیه و علیهم استوار داشته و این

دو کوهر کران بهار که از یکدیگر جدا نیستند تا روز جزای مجای خود
 گذاشته منت بی پایان افزینند و جهانرا که قرانی قران بعد از حلت
 انحضرت بیاسبانی شریعت قیام نموده اند و در انفاذ امت از خبرت
 جهالت و خبیث ضلالت اهتمام فرموده اند تا آثار اخبار در رنثارشان
 مشکوه انوار بینائی است و مرآت اسرار شناسایی و اخبار اطوار حق
 کز ارشاد رافع ارکان پرستاری است و واضع بنیان دستکاری دقتیه
 از دقایق حقایق کس نیافته که بر تو پیا لالی فشانان بر از تافتة و
 نگار از لطایف معارف نیست که روایات وافی هدایا نشان از ان خا
 طلوع کوکب و صابیشان منور قلوب خردمندان حجت پذیر است و ورود
 مرکب جامیشان شارح صدور راست روشن روشن ضمیر استوار
 عنایتشان افت غلو و تقصیر از قواعد عقاید و در داشته و پاسداری
 رعایتشان مخافت تحریف و تغیر در شعار شرایع نگذاشته نعمت
 ایمان طراز تربیت و اکمالشان افاضی و ادانی از عنایت جبرائی رها
 و منت شیطان گذار و رحمت و احسانشان سالکان مسالک بخلافی
 باقصی درجات امای رسانیده نصرت و حضرت در بستان جهان
 بحسن طراوت امتنان و بمنزله اوت احسان ایشان ساری و آب حیات
 در مندر و دکنوب غیوب بافاقت برکات انفس مندی سپاسشان
 جاری چمن غیب و شهادت بر فور کلهای رنگارنگ مسروری

سیاد قشآن همواره مزین و انجمن نیک بختی و سعادت بنور خورشید
بی نندید معرفت و عباد قشآن پیوسته روشن ایشانند که جمیع و سائل
کرامت امامت و خلافت بزدانی مشهورند و بان مخصوص ایشانند که
بقیم غزائل و حاکمات کرد نکستی و نافرمانی مشکورند و بان مخصوص خل
عزوجل ایشان را از طینت منور حضرت پیغمبر آفرین و فهم و دانش ان
سرور را ایشان بخشیده اسامی گرامی بیکان یکان در کتب دینی و صحف
اسمائی مذکور است و فرمود در جنبه هم مقدس آفریننده ایمان و دین
واسم خاندان نبیا و مرسلین بر عرش برین مکتوب است و مسطورا فافهم و اعظم
پیغمبران با صطفا و سروری ایشان کو اهی داده اند و بیان اجنبان و
مهری ایشان باشکار و نهان زبان شالخوانی کشاده اند توبه ادم صغی
بر کرامت کلمات با هرات توسل و التجا بدستداری خدمت ان عتبه علیه السلام
ذروه قبول کرد و بدین بلکه همال اقبال جمیع اولیا و اصغیا بر پیت امیدوار
اقامت این مدینه سنییه قامت کرامت کشیده روح القدس با وجود
پیغام مکراری انبیا از جانب کبریا و نواوه اصول حقایق از حصول حلا
ایشان چشیدن و کلمه خدای عز و علا پاداش ثبات قدم در وادی مقدس
و قای پیمان ولای ایشان حله اصطفا پوشیدن مقامات محموده بشرف
ملایمت این استان ملائک پاسبان مرتبه امتیاز یافته و کرامات
مشهوده بحد منکراری این بارگاه قدسیان پناه بپرتو پله اعجاز شانه

صلی الله علیه صلوة نگویند کفایت نشاید حتم علی جمیع من
اظلمت الخضره و اقلته الغبراء و ازاء لفضلهم علی من سواهم من الخلق
فصل اکنون که نموداری از فضایل پیغمبر را نموده اظهار کوشش
پوشیدگان راه عبادت استوار و جویندگان آرامگاه سعادت پایدار
کردین باید که اهتمام ورزیدن با طاعت ایشان را منتهی اسایش جاودا
دانند و موجب کراماتی بی نندید و خود سرگردیدن در پابان نمرود و
عصیان را موجب حلول نکال ایمان و باعث نزول عذاب شد بدست
توسل و اعتصام بایمان ایتام ایشان داشتن علی الدوام مصباح ظلام
مسالك امام است و مفتاح کتایش خزان انعام و بمقتضای حدیث
انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من ركبها نجا و من قلف
عنها غرق که ثابت الورد است از ان حضرت بروایت قول علمای اعدا
بعیر از رکوب سفینه الیهن کام النظام امواج غوایت و ضلاله
نتوان یافت بسوی ساحل استکباری و مقیل ارام هر نیک بختی که مایل
بیت پیغمبر گردید و پیروی ایشان کردید و باز جاده انقیاد پیروز نهاد
و سر از راه ایقام نکشید برستکاری جاوید رسید و هر دل سختی که سخن
نشنید و مانند این صوفیان عنید که خود سرچرید و گاه نشان راه اند
خالفان دل سیاه پر سید و بغیر یکجوشان تخلف و ورزید و کرد آ
اضطراب طپید تا کارش مهلاک جاوید انجامید و چندانکه بخود رسید

نسیمی از نوبت شگفتی کل ارام بمشام امیدش نوزید اطاعت ایشان اطاعت
 خدات واجب سعاد و کاهی و دست او بر رضای الهی و معصیت الهی
 معصیت خدات و علامت شقاوت و روسیاهی و وسیله خسارت
 و تباهی و بالجملة فرمان ایشان فرمان خدات در جمیع امار و نواهی
 بلکه هر فرخنده نژادی که بایشان اقرار آورده و فرمان برداری ایشان
 را بر خود لازم شمرده بخدا و رسول خدا گردید و هر تیره نهادی که آنکا
 ورزیده و از ولایت ایشان پیوند بریده و چشم پوشیده کافر گردیده
 دوستدار ایشان دوستدار پروردگار است و در شیوه پرستاری استوار
 و دشمن ایشان دشمن پروردگار است و جمیع افریکان از او پیروز و جگر
 چنین نباشد و حال آنکه ایشانند حامی کوه عبادت و بندگی و ایشانند
 حارس بطنه سعاد و فرخندگی بر ازنده سر بر منبر خلافت بر دستان
 نوازنده صغیر و کبیر بهدایت طریق خدا خوانی فطرت و قاده نشادی
 خدمتشان روشناس نادی توقد و استقال و قوت قدسیه بهمیزد
 طبیعتشان شایسته ایادی فرخ فال کفشانشان نه جان لباب حکمت
 بالغه و فصل خطاب کردارشان معیار سنجیدن خطا و صواب قل
 یسوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون اعما یتدکرا و لا الالباب
فصل کسانی که ائمّه اشاعه را که اوصیای حضرت پیغمبرند بفرض
 اطاعت نشاخته باشند و قدرت و منزلت ایشان را ندانسته و فرمان برداری

ایشان را بر خود لازم نشاخته باشند اگر بعضی عبادات را درست بجا
 آرند باید که از این شایسته قبول درگاه خدای عز و جل شمارند و
 یقین دانند و شك ندارند که هیچ يك از طاعات و قربات بی بلا
 و محبت خانواده عصمت و طهارت مقبول نتواند بود نماز و روزه
 زکوة و سایر عبادات مخالفان لعین بر سر نیا بود است و مردود در خبر است
 از نور بخش مغارب و مشارق امام جعفر صادق علیه السلام که اول
 چیزی که بند را از ان سوال کنند بهنگامی که نزد خدای تعالی بایستد
 نمازهای فرضیه و زکوة فرضیه و روزه فرضیه و حج فرضیه و ولایت ما
 اهل بیت باشد پس اگر بندگان اقرار بولایت ما داده و بران اعتقاد کرده و ما
 و روزه و زکوة و حج او هم مقبول باشد و اگر اقرار بولایت ما ننموده نزد
 خدای تعالی هیچ يك از عبادات او را خدای قبول نکند و نپذیرد و تم
 از آنحضرت منقول است بروایت میرزا عبد العزیز که گفت بران
 حضرت داخل شدم و گفتم فدای تو کردم مسایه دارم که هرگز نزد او
 نمیروم مگر اینکه او از کربلا و امینشوم گاه تلاوت کتاب میکند گریان
 زاری کنان و گاه دعا میکند همچنان پیران و اوصاف او پرسیده گفتند
 مردی است برهیز کار که هر کس بر او منکر کارهای حرام نمیکردان حضرت
 بعد از شنیدن حال آن مرد گفت ای میرزا میفماید آنچه را تو برانی و
 همان اعتقاد دارد و مراد از آنست که آیا از جمله شیعیان است که گفتم

خدا بهتر داند مبسر گوید بعد از سفر حج سال دیگر که برسید معلوم
شد که انفراد شیعیه نیست و از اعتقاد حق عاریت پس دیگر بار که بر آن
حضرت داخل شدم و سخن عبادت انفراد را عاده کردم حضرت از آن
ممان پرسید که سال گذشته پرسیدم بود گفت معلوم شد که اعتقاد
حق ندارد و از آنچه باید دانست هیچ میدانند پس آن حضرت پرسید که ای
میسر کدام یک از بقاع حرمش بزرگتر باشد گفت خدا و رسول خدا
و فرزند رسول خدا تا نزد گفت ای میسر ما بین رکن و مقام و وضو است
از ریاض هشت و ما بین قبر و منبر نیز دو وضو است از ریاض هشت
بخدا سوگند که اگر بنده را خدای تعالی چنان عمر دهد که مدت هزار سال
درین دو موضع بندگی او بجا آرد بعد از آن او را در بستر سر بریزد در
حالتی که مظلوم باشد همچنان که کوسفند املح را سر میزنند پس بعیر
ولایت ما بخدای عز و جل رسد هر این سه اولاد است که خدا او را نیکو سازد
در ایش دو رخ اندازد و ابو سعید خدری گفته است از حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت اگر چنانچه بنده مدت هزار
سال ما بین رکن و مقام عبادت خدا کند و بعد از آن ویرا مظلوم
بکشد بخوی گو سقند املح را میکشد خدای تعالی او را با جماعتی
محشور خواهد کرد ایند که بر وی ایشان کرده و بسیرت ایشان عمل نموده
اگر آن جماعت هشتی باشند جای او هشت خواهد کرد و اگر دو رخ باشند

در ایش دو رخ خواهد سوخت مؤلف رساله میگوید کوسفند
املح گو سقند سقند گویند و بعضی بر آنند که املح گو سقندی است
که سقندی آن پیش از سیاهی باشد و ازین احادیث و بسیاری از
احادیث دیگر که این مختصر را کتبایش ایراد آنها نیست ظاهر شد
که حال جماعت صوفیه که اهل بیت پیغمبر را بوجوب اطاعت نشناخته
اند و پیروی مخالفان کراه بر خود لازم ساخته اند چیست نمود
بالله من الضلالة بعد الهدی و ضاله الاستمالة بفرقة النقی
کفایه و در لغت معانی آن امان نامه و تغییر دهندگان شعار اسلام
چنان که محبت و مودت انبیاء و اصحاب و سایر بر یکزیرگان خدا واجب
و لازم است بغض و عداوت سرکشان کفر کیش و اسلام نمایان نفاق و این
فرض و محتمل است دو ستداری امان عهد ارکان ایمان است و بیاری
از میان زبده فرائض عبادت هر خیره سری که یکی از خلفای پروردگار
را انکار نماید چنان باید دانست که بهیچ یک نکر دیده و از او پیرا باید بود
و هر تیره که ری که دل محبت یکی از دشمنان ایشان بسته و با بعضی از
عداوت کیشان پیوسته چنان باید دانست که با همه عداوت و در زبده
و با او طریق عداوت باید نمود و بالجمله بنای استواری ایمان بر دوستی و
دین و دشمنی مخالفان ضلالت کزیر است و بنا بر ولایت هلال ایمان
الاتحاد و البعض توان گفت همین است که منیر شاخن کفر و دین

و در بعضی روایات توفی اولیاء الله و تبری از اعداء الله را اوثق
 عرای ایمان تهاد داده اند و این ذکر ای کوه را از نماز و روزه و عبادات
 دیگر برتر نموده و بر همه زیادتى داده اند از امام جعفر صادق علیه
 السلام روایتست که رسول خدا صلی الله علیه و اله از اصحاب خود
 پرسید که محکم ترین عروهای ایمان چیست و مراد از عروه درین مقام چیزی
 که دست او بر پاسداری ایمان باشد گفتند خدا و رسول خدا و انا نزد پس
 یکی گفت غنا و دیگری گفت زکوة و دیگری دونه را نمود و دیگری
 زبان بجزیت حج و عمره کشور و دیگری جهاد را نشان داد پس حضرت
 رسول صلی الله علیه و اله گفت هر یک از اینها را که شما گفتید فضیلتی است
 ولیکن آن نیست بلکه اوثق عرای ایمان حب الله و بغض فی الله
 است و دوستداری اولیاء الله و پزیری از اعداء الله است و این
 اساس ایمان فی محبت برگزیدگان خدا و ندهان و راه نمایان و جبهه
 سعادت و شقاوت جاودان خیال نیست محال و خلوص نیست و
 صدق محبت خلفای یزدان بدون کینه و رزی و دشمنی سرکشکان
 بودی خود سری و طغیان هوس است بی محال همان است رسانند
 پویندگان شوارع صلاح عمل و سداد اعتقاد بسوی منزل مراد و
 رهانند جویندگان مشارعی سلامت مصاد و کرامت اقتضاد از
 ورود موارد هانست ناشر ریاح مرسدان و سادۀ خردش

و حق گزینی و همیز است موجب فلاح متغلدان قلاعه راست
 روشی و درست پینی همان است منور سر بر دل بستکان ایادی قی
 حقائق نهانی و همین است روشن کر صبا بر پا خستکان بودی نگار
 از بودر طلمات شبهاست حیرت زدگی و نادانی هانست سر قی
 کرامت شرح صدور عرفیزان ناصیه سعی مشکور و همیز است پلای
 اقامت بر سر و در کمر و ان باد نه همد مهر و ساربان مسار بر پیکار
 بدون رعایت ولایت آنان بدار القار و تقرب و کامکاری نتوان
 رسید و ساربان مشارب حق گزاری بدون هدایت عداوت اینان
 نشانی از چشمه سار استواری نتوانند دیدن همان است که دست ارادت
 پاک طینتان و الاظرت را بساق عرش سعادت بی بادت رسانا
 و همین است که خویدمیدار یافتگان خطیره دافن و دبدر را ثانیست
 انبات سنابل رستگاری جاوید گرداند **فصل** از جمله سخنان
 این امت که پزیری از ایشان واجب است و موجب قربت از گرد
 که از آغاز طلوع اقباب جهان تاب بعثت تا هنگام رحلت آنحضرت
 هیچکس دست از ملت جاهلیت که در زمان فترت داشتند نکشید
 و پیوسته دل بسته پرستش بندها بوده هر چند آیات بیانات معجزات
 باهرات دیدند بحقیقت دین اسلام ایمان نیاوردند و در دل
 نکر دیدند لیکن چون شعله سرکشی کفار را از نهیب شوکت ملت

حق نگویند سارمید بیدند و از اسیر شدن زنان و فرزندان در
دست لشکر مسلمان می ترسیدند بعضی از عیافت افت مذلت و
هوان و بعضی از بیم غارت مال و هلاکت جان ناکام اخفای کفر
و اظهاری اسلام می نمودند و همواره در باطن هم با خانواده نبوت و
اصطفا و هم بادی بن قوی لازم الاقتدار مقام عدالت و بغض می
بودند و سرانجام ظهور این دولت ملائک سپاه بام کیشان دل
سپاه در اطفا نور الله می کوشیدند و موکوری سران برقراری
صفای را از غیر نظایر و عتایر خود می پوشیدند و بر سبیل نذر می
تغلیب امور گاه میبود که پرده استنار از روی کار میکشود بلکه میگرد
چنانکه در تنزیل کریم و در یافتن در بسیاری از آیات و سوره از آن جمله
قد بدت البغضاء من اخواهم و ما تخفی صدورهم اکبر و چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در انشای مراجعت از حجة الوداع
خبر رسید و بعد از ادای وظایف حمد و ثنای این دهم متاثر و در مان
از اراده رحلت خود ملایم البقا اکاه که اندین و بندای من گشت مولا
فهدا علی مولا خلافت امیر المؤمنین را بمسامع هفتاد هزار
نفر با پشت تکر در آن سفر فراهم آمدن بودند و رسانید و شخصیت و نسیم
جنت و نار را از جانب پروردگار برای حال اعبای این منصب لا
مقدار بمبا لغز بسیار تکرار نمود و جمیع حضار را از بعضی فضایل و

مناقب پشماران برگزین کرد کار خبردار کرده ماضی زبانی واضح
بیانی امر متابعت و فرمانبرداری فرمود و در اظهاری استحقاق
موالیان و استیجاب لعنت مخالفان گاه بعبارت ملعون من
خالقه و مرحوم من تبعه و من صدق فقد غفر الله له و گاه بدعا
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه زبان مبارک کشود انش
حمیت و عناد در نهادن حاجت کفر نژاد چنان افر و خسته شد و
شعله کشید که بتد پیری دیگر بخار داده قتل پیغمبر قبل از انتشار
خاموش نتوانست کردین پس در عقبه هر شی ما بین جفقه و ابواه
بغلط اندین دهم باور و مانند نافر سید انبیا کردند آنچه کردند و
بعد از ظهور آرام نافر بهنگام عبور از آن راه باریک در آن شب تا
با کمال خجالت و مذمت از انشای آن کار روی به عزیمت و انکسار و
حذیفه بر ایمان که با عمار بن یاسر از پیش و پس نافر روان و موکل بر
حراست آن بودند روایت کرده که چون دهم از بالای کوه روان
کردید و از سنگ ریزه ها که در آنجا پنهان بود بکوش رویدگان رسید
ان حضرت بنور نبوت دانست که غلطانند دهم آکیانند و نام یگان
یکان را مذکور ساخت و گفت ای حذیفه میخواهی اشخاص ثانی را
به پنی که فلان و فلانند گفتی فدا می تو باد مادر و پدرم پس
دعا کرد تا برقی نمودار و چنان کوه و صحرا روشن کردید که گمان کردم

افقار طلوع نموده پس بطرف کوه نظر انداختم ماهر را دیدم و شناختم
چنان که ازان حضرت شنیده بودم چهارده نفر بودند نه نفر از
قریش اول و دوم و سیم و طلحه و ابوعبیده و عبدالرحمن و سعد بن
ابی وقاص و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج دیگر از
سایر مردمان ابوموسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن حذافه
بصری و ابوهریره دؤسی و ابوطلیح انصاری و چون ناظر بکوت
ان حضرت خدای عزوجل محافط نمود و در رفتار استوار دیدند
و از تاثیران تدبیرنا امید گردیدند بنزدیک ناظر آمدند که از این
دست ببندارند و باین تدبیر کار خود سازند حذیفه گوید در آن تاریکی
من و عمار شمشیر کشیدیم و متوجه دور ساختن آن گروه گردیدیم تا
همه را ناکام و کربان ساختن فرین سلامت و آرام بمنزل رسیدیم و
ان حضرت بعد از فراغ از نماز بامداد بکان بکان ازان رؤساء
شیطن نژاد را طلبید و هر یک را بعتابی که مناسب مقام بود
مخاطب گردانید و جوابهای دور از جاده صواب شنید و وعید عدا
جیم داد و از عقوبات جاودانی ترسانید و مایه من الظالمین بیعید
فصل بعد از آنکه این گروه تیره درون از اثر این حلهای کاینکو
نا امید نشستند از هر سو فرام آمده در سقیفه بنی ساعده بهم بستند
و بایکدی یک عهد بستند که بعد از رحلت سید المرسلین امر خلافت را

بامیر المؤمنین نگذارند و آنچه را از مناقب و مکاوم آن سر و اثر آن
و اعظم دیده و شنیده باشند نادیده و ناشنیده انکار و نپذیرند
رخصه صحیفه را که در آن سقیفه شرمسار و تم انکار خوانم اطهار
ساخته بودند بشهادت و اقرار سی و چهار نفر از اشراف بکار سیاه
نمودند و بعد از استحکام کاران عهد نام خدمدار را بای عبیده مکر
شعار سپردند و آنچه را از نقش و نگار بشارت و انداز بر الواح صنما
صغار و کبار هسته هسته قرار گرفته بود بیکبار سترند پس در
انظار وفات سید کاینات میبوده اکثر اوقات رنگارنگ و پیرا
بکار میفرمودند و در طریق گردانیدن بخردان از جاده استقامت
و ثبات اقدام اهتمام میفرمودند رسول مختار بعد از مشاهده ان اطوار
لشکرانی تعیین کرده اسامه بن زید را که یکی از آن سی و چهار بود بر
لشکر امیر گردانید و ابوبکر زید بن عمر حلیه و روح عثمان سپادگر را
با جمعی دیگر از سکان سقر فرمود که با این لشکر بیلا دروم روید و با کف
ان دیار کار را و کنید و غرض ان حضرت از فرستادن سرکردگان ارباب
خصومت و لاد بسوی جهاد ان بود که در هنگام رحلت از مدینه دور
باشند مباد رخصه اعتقاد اصحاب صلاح و سداد و ابنا و انوار
فتنه گرد نکشی و عدا خراشند ایشان بفریب و ترغیب های شرم
که هواری در مواقع اصداد و ایراد از امهات فساد و فساد میبودند

رفتن جهاد پای مختلف در دامن نکرانی پیچیده در بستر سرکابی و
نافرمانی اسودند و آنکه میدانستند که آن سرور را مطلع نظر اند
تجیل تنفیذ لشکر چیست و می فهمیدند و بکرات و مراتب از آن حضرت
بگو تا کون عبارات لغز مختلف و روان از جیش اسامی می شنیدند
عجبت آنکه بجز مختلف و اخفای آن اکتفا نکرده و داعی دیگر آن را نیز
از تنفیذ لشکر میگردانیدند بلکه از استقرار امر خلافت بخلیفه
اندیشه داشتند و میترسیدند و مافعی از نظام امور جهانی آفری
از حضور نظری خود را غرای هر دمان از امثال فرمان برداری نمی دیدند
و بالجمیع چون پیغمبر اصرار از سرکشان یاد مختلف و تمرد نمود و نفر را
باخراج مختلفان از دوی صغار و هوان و الحاق به مسفران که در دو
مدینه انتظار داشتند و نمود بعد از تکذیب خبر کوچ کردن بمکان ما
سحق محق اینان با نان دیگر باز تا کید تنفیذ لشکر نمود و مکر و زبان
بلعن هر خبره سرکه از آن سفر و وجه مقرر باز ایستاد و نزد کشور **فضل**
همین بدبختان خیره سر بکمان اینک پیغمبر رفتن لشکر با و در داشته
روزها در حوالی مدینه از نظر اهل ایمان پنهان میبودند و شبها خبرهای
از عایشه و سایر نامحرمان حرم نعت خد متکراری می گرفته در لوازم تنه
کاری و غداري می افزودند و هرگاه بلال اعلام بدخول وقت نماز می نمود
آن سرور خود عجم حاضر میشد اگر میترسید و الا امیر المؤمنین را

با امامت جماعت امر می فرمود تا با مادر شبی که فزاری در بخوری
استاد یافت ابو بکر لعین بکید عایشه و دختر عیوبون رخت
به پیشنازی جماعت شتافت تفصیل این احوال آنکه بلال را گفتند که
اکنون پیغمبر پهلوش و سرش در دامن علیست و حضور مسجد با این حال
هیچ یک را میسر نیست باید که ابو بکر یا مردمان نماز گزار در وضع
بودن انچه را گفتند چنان نفقه کنند که بلال گفته ایشان را گفته پیغمبر
پندارد مردمان از اخبار بلال حقیقت حال را طوری دیگر پنداشتند
و بنا بر آن پندار گذاشته ابو بکر را در نماز مقدم داشتند چون پیغمبر
او از تکبیر ابو بکر شنید بسیار خشمناک و سوگوار گردید و در آن
هنگام مکر ابو بکر که در آن ایام در مدینه میبوده و خود را از هسفر
اسامه و امینوده بظهور می رسید و لشکار کردید که از رفاقت لشکر
تخلف و در زیدک و پنهان بودن را سبب چیست و خود سر به پیشنازی
شتافت و تقدیر بر مسلمانان بافتن بکید و مکر کیت پس عایشه و حنظل
و امور دعاب ساخت و گفت شما مانند زنمانید که بر یوسف تمام
بستند و افرات کردند پس فرمود که او را بنشانند و بسوی مسجد بردند و
سوگند یاد نمود که ازین واقعه فتنه در اسلام داست شده که اسان
توان انکاشت پس باستعانت امیر المؤمنین و فضل بر عباس انکاشت
روی عجم گذاشت و ابو بکر را از محراب تاخیر فرمود و خود با مردمان

نشسته نماز گوارد و روبرو مردمان آورده زبان بنکوهش او بکمر کشود
 و آن ملعون در آن وقت از نظر خود را پنهان ساخته بود پس بدین ^{نخستین}
 منبر برآمده وصیت قسطنطین کتاب خدا و امانه هدی را با تاکید بسیار
 دیگر بار بحضور شنوانید و بحجرت باز گردید پس ابو بکر و عمر و سایر مکر
 اندیشان فتنه گستر را طلبیده امر تفنیز لشکر و لغز تخلف اندیشان
 بدینکرا تازیه گردانید پس بهوش شد و چون از آن حالت باز آمد گفت
 دولتی و کاغذی حاضر کنید تا برای شما نامه نویسم که بعد از من هر که
 کمره نشوید و از منالات ایمن باشید چون معلوم مکان بود که باید
 امر خلافت امیر المؤمنین در آن وصیت نامه مطلوبست عمر باید بگفتن
 ان الرجل لي هجر حسبا كتاب الله ما نفع احضار دوات و کاغذ کرد بدین
 حاضر کننده آنرا از اطاعت فرمان باز گردانید پس در میان جماعت حضار
 بشوی هذیان آن غدار نابکار در باب احضار اسباب نوشتن کتاب
 نزاع و جدال بجایی رسید که پیغمبر در غضب شده گفت تنازع در حضور
 هیچ پیغمبری روا نبوده و نیست از نزدیک من دور شوید و دیگران را که
 از پیوستن باز آمد و یکی از ایشان اجازت احضار آن طلبید اقبال ننموده
 گفت ای اعدای من آنچه کردید و گفتید دوات و کاغذ حاضر میکنید میکنند
 لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من بنیوی و میکرده باشید این
 بگفت و روی از ایشان گردانید و بحال خود مشغول گردید **مکمل**

همین روسیاهان پچیا هتکام رحلت سید انبیا پیش از قیام مردمان
 بر اسم ماعتداری آن مصیبت کبری و اهتمام مسلمانان بشعائر و
 وزاری در آن محنت عظمی دست از قضای وظایف تنهیز از تعنیل و
 نماز و سایر حقوق لازم الادا بسته از هر سو بیکدیگر پیوستند و پیمان
 ولایت امیر المؤمنین را که بفرمان خدا و ند جان افزین قرع بعد از خیر
 از یکان یکان گرفته شده بود شکسته از برای تعیین خلیفه نمود
 در آن سقیفه ذات الغر و نشینند چشم از عهد و مواثیق و وعده
 و سایر پیمانهای کلو کبر و لیدیر که نقیر و خطیر همه اینها بر صغیر و کبیر اشکار
 بود پوشیدند و با طایفه از پیچیدان کمره و تیره در و نان دل سپاه
 کار حقیقت غداری و تباہ کاری آن گروه آگاه نبودند در اطفا
 نور الله کوشیدند و ما آنکه در ابطال حق و تمکین باطل هم پیمان بودند
 چندان مکابره و نزاع در اختراع امیر مطاع نمودند که کار یکشدن
 شمشیر و نکلن تکفیر کشید و مخالفت مهاجرین با انصار صغیر ^{امیر} متناهی
 و مسکن امیر بکوش جاهل رسانید بر توافاق دلالات باهره و نصوح
 فاکهر را کل اندود شتمانات ظاهرا الفساد و تمویجات شیطنت نژاد
 نمودند و مادام که بر زور بازوی جلالت بیعت خلافت از برای متغلبان
 قلاعه سخافت و خرافت نکر فتند نیا سودند غرض خجرت خلافت و نزاع
 اجماع لازم الاتباع نام نهادند و اتباع و اشیاع آن بیعت فوات

الحداغ را از طریق افراسیاب و برون برده بحرق جهنم فرستادند بخواب
ابرار و نیکبای اختیار را بتقریب راستی گفتار و درستی کردار بکبریت
عزیز انداختند قواعد ملت و قوانین شریعت را از قصور بضاعت
و دوزخ شناعیت از استواری کیمیا سیده ویران ساختند و اوامر و نواهی
الهی را با پیمال نخوت سرکشی و روسیاهی گردانیدند و گفت طاعت
و فرمان برداری نشناختند و افتت مهبود و مرفوض دلزدگان و همنرا
از معارف مسنون و مفروض محروم ساخت متابعیت دیوان رجیم
خزیندگان تن پرورد را از پیر و پی طریق مستقیم و ملازمت شعار بدین م
دور انداخت کیمسه امال اغنیادهان سوال ناکشوده مالا مال است
المال فقر کرد بدو کاسه در یوزه فقر ابوی وصول مامل ناشنوده از
تعب طلب و نیک قبول ارمید بنا بر حال عامه عباد در کافه بلاد
پار خجاده اطاعت و انقیاد بیرون نهادند و بیکبر حال رؤسا و اذنا
در هر باب دست و زبان بخلاف حوا کشادند میراث ال رسول را دادند
و اسافل بردند بتول و عترت بتول را با بطلان حق و احقاق باطل از
زبان بهتان و اعتدای بکفتن سخنان نامس از نسبت لیا الارزومه و لیا
و شهسوار معرکه لافنی کشودند رؤس مبار و وجوه محاضر و محافل با
بارتقا و اقتدار گفتار ازل شرمسار و بخل نمودند و دت ذی القربا
بعداوت ال عبا و تعظیم اسباط مصطفی را بتسیم اولاد مرتضی مبتذل

ساختند و بهمین قدر از استحقاق عذاب الیر عقوبت کفایا ماکر بقتال
اوصیا و سبی حریدانم هدی برداختند تیغ و فاخت و جبارت
نجانوا ده عصمت و طهارت کشیدند و دران قتل و غارت چشم
از حرق انداز و بشارت پوشیده یکی از هزار ندیدند و با الجملة
خباوت و شقاوت از نائب خلیفه کفر نژاد و اصحاب سقیفه ذات
العناد پیش از حیاطت تعداد دست و زیاد از حیات ایراد لعنت فرات
و قنعت بی پایان از جانب خدای و ملائکه و کافر عباد بر نیان نابد
و بعد ازیشان بر هر بد کهر تیره نهاد که دل بدوستاری این بد بختان
کفر کش بست یا زبان بلعن و بزاری ازین دل سخنان نفاق اندیش کشا
فصل بعد از طی تقاصیل انچه از جماعت اشقیای است
نسبت بخانواده اصطفی و نبوت بظهور رسید از وقایع جانگداز
حوادث دنیال در از که از غایت سوابت نتوان گفت و نتوان بشنید
باید است که از تاریخ هجرت حضرت پیغمبر نامدت یکصد و چند سال
کسی را که صوفی گویند در میان مسلمانان کس نشان نداده و ندیده اول
شخصی را که این نام بر نهادند مردی بود که یکی که او را ابو هاشم صوفی
میکفتند و بیدلان هر چه بر زبان او می آمد از باوه و باطل هر چه
بقبول میکردند و می پذیرفتند و اول خاتقاهی که بعد از ظهور
اسلام بنا نهادند خاتقاهی بود که در رمله شام یکی از امرای کفار

برای او و هم کیشان او اختراع نمود آورده اند که روزی فرمان
 روای ترسایان لشکار رفته بود در راه دو تن یاد یازین طایفه
 که فرام رسیدند دست در اغوش یکدیگر کردند و هم انجا بنشستند
 و آنچه داشتند از خورده بی پیش نهادند و بخوردند انگاه برفتند
 امیر ترسار معامله و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد یکی از ایشان
 بخواند و بر رسید که ان که بود گفت ندانم گفت ترا چه بود گفت هیچ
 گفت از انجا بود گفت ندانم ان امیر گفت پس این الفت چه بود که
 شما را با یکدیگر بود در ویش گفت که این ما را طریق است گفت شما را جا
 هست که انجا فرام آید گفت فی گفت من برای شما جایی بسیار
 تا با یکدیگر انجا فرام آید پس از خانقاه بر مله ساخت و سفیان
 ثوری کوفی از پیروان ابوهاشم صوفی بوده و بنا بر عبادت ذاتی گشت
 و کردار او را بسیار پسندید و ستوده و باین اعتبار از این طایفه را
 گویند و اما صوفیه گفتن بالیج تبار است که ابوهاشم مانند رهبان
 نصاری جامه های پشمین درشت می پوشید و بدان علت اظهار
 تفوق بر مردمان می نمود و همچنین سفیان مردود که او نیز چشم از
 حدیث لادیه بانیة فی الاسلام پوشیده طریقه او را می ستود و بر
 طنز و شوخی و رهبانیت بسیاری از نعمات حاکمات ابای می افزود
 با این که در حدیث مواعظ حضرت پیغمبر که در کتب معتبره نظر رسید

مقدم

تخذیر ازین معنی باین عبارت وارد گردیده با ابا ذر بکون فی آخر الزما
 قوم یلبسون الصوف یمصیغهم و شتائمهم برون ان لهم الفضل للک
 علی غیرهم اولئک بلغهم ملائکه السموات والارض و این طایفه
 که با وصیه و خلفای حاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد است
 ندارند و سلو شده کرامت و منهاج سلامت را یکسو گذاشته مصداق
 و الباقی فی النار اند رفته رفته در توسیع دوا بر تصوف و تعفف
 تعسف و تضلف بکار بردند که نفوذش تاثیر تلفت جوال یقطف
 و تالطف و سوال بیهفت و تاسف از ضمیر تعریف متکلف میزدند
 اصول اعتقاد است بمقتضای بعضی بعضیهم الی بعضی نخر فی القول
 غرور اکلمات کفر سمات از هزلت خطر از یکدیگر پذیرفتند باز
 تقدیس اسماء و صفات که آیات کبرای جبر و قهر برتر است از ادعای عقل
 بشر با فحتم وادی هلاکات افتاده سخنان زندقه اثر گشتند و در
 فروع اعمال از غایت توغل در او دینه ضلال سبیل اغفال و احوال
 پیورده ترک واجبات و ارتکاب محرمات با در حق و اصلان مقام فنا
 باعث اعتدالی درجات و نمودند و جمیع اوامر و نواهی الهی را بوجه
 مقیدان قیود نزول و صعود و نامحرمان بارگاه شهود دانسته خود
 در آرامگاه وحدت وجود از تجسم نظام ادب کوع و سجود اسودند
 و این خواهیهای پریشان را با لاهی از باطل الحاد نشان فریاد در عالم

مراقبه و مکاشفه دیدند و فریقه دیگر از ایشان از صنادید
پیشینه بوشان و خنادید تقشف و بوشان شنیدند تا رسیدند
مقامی رسیدند و از سخنان سفیاز است که گفته من ندانم که حق
چه بود اما بوهاشم را ندیدم و او نشنیدم و من او گفته اگر اوها
صوفی نبود دقایق را ما را نمیدانستیم و نمیفهمیدیم **صل**
مؤلف رساله میگوید حقا که دقایق را ازین صوفیان ما را بسیار
باید موخت که همواره با سادری مراسم از آنرا کزیر و ناچار می گردند
و از برای فریفتن ابلهان تا بکار دهنده یک از نظور اطوار جنبش
و قرار دقیقه از دقایق از آن فریقه نگذارند بهنگام رفتار و تلباش
پادشاه اسقامت کردار از کشتی شکستگان طوفان اغترار نمودن
اثار مقامات شدت افتقار منتهای سکن بر مناکب نیز دارند
بالک از النظام امواج اخطار و دبار مریدان خلیع العذار بقرارند
و بهنگام گفتار در اظهار رجوع عالم مکاشفات روحانی و
مخبر توایلات شیطانی در باطن شکفته و شکر گزارند و بحسب
ظاهر در انتظار فریفتگان شبانک و جانیل نافرمانی و جرح زنا
دوایر خبیثاگری و دست افشانی گرفته و سوگوارند و بهنگام این
خدا تعالی همکین هر سوس بجانب هر ملتصر که گردانند بی روی
بر صفای قرائح مریدان بی فروغ نکارند چندی قبل ازین یکی آرد

صوفیان حقایق پناه که خود را از دقایق رما کامیابی گاه و امینند
و روز بروز بتقریب عروج معارج شهود در دعاوی فریبند
افزود مریدان را در چله خانه عتقاء نشانیده و از خوردن ماسوی
قلیل که سد حق گذار بخور رسانیده بود و منافع بسیار کرده که اگر چله
نشینان بنان کنند یا طعامی دیگر افطار کنند و از دستور العارفان
تخلف و در زندگانی کشف و کرامات محروم خواهند گردید و هرگز بمقام
از مقامات اولیا نخواهند رسید و خود نیز در چله خانه دیگر در
مقرر نشده و در بروی اغیار بسته بود با میدا اشارات ازینند
که ثمر اشجار را داد است و نتیجه اسرار تصور و چون بر طایفه را در
اثنای ریاضت حالتی رخ می نماید که اگر همان ساعت بفرستند
خود را مانند دری از غیب بر رخسار انتظار نمی کشاید بلکه حرارت
ذکر ایشان را میسر دارند و آن حالت رفته رفته مملکت میکشاند و
یکی از مریدان را که آن حالت دریافت بی اختیار بچله خانه از حضور
یکانه شافت دید که حضرت پیر چله نشین نا نهایی گندم رو غنیمت
رنگارنگ حلواهای شکرین پیش گذاشته و طبل شک را از آنها آهسته
و باز در کار است مرید مسکین از مشاهده آن شکم خوار کی در آن
حالت بچارگی می رسد و اندوهگین گردید و نمیفهمید که از چه چیز ^{فلو}
خود را بپایمان مریدان از ماسوای قوت شغیر از چله اسرار است

انگاه بر روشن ضمیر که از تغیر و قطیر دقائق دماگاه بود بان
 کلاه دل‌سپاه بنمایند و باز نمود که این مقام از مقامات ارجمند
 و این درجه از درجات عالیه مخصوص واصل نیست از دین
 دل‌دش که ایشانرا از دنیا و آخرت گذشتن حالت بعد از آن
 نامراد را کرده داد و گفت هرگاه فرشتگان آنچه دیدی از آن و
 حلای قراوان برای تواند چنانکه برای ما آورده اند تا و آن
 بقدری که جای نفس فاند جایز است و از آن باکی نیست و بالجملة
 بیری ابوهاشم خیره سر و مردی سفیان بدگر و اوراق پر و بی شرع
 انور را بر آکنده ساخت و هنگام تصوف غولان ادبی پکرد از
 اطاعت اهل بیت پیغمبر در مصارع زندقه و مهاوی خطر انداخت
 و از آن تاریخ تا این روزگار این شیوه ردیله که اذیل و سایل
 عصای سکاری و بخت چنان شیوع یافته که کسی از اشیای
 مراعات تمنعات و پندران مراعی ساخت باحت شهوات کفر افشا
 او دیر هلاکت گردیده اند و دوی را دلت از دریافت سعادت
 نافته هر بدعت شعار شری که بر تنه کمال رسیده در حیل کرمی
 و تزویر پیش اهنک کرده و می گردیده ازین خرمندگان نیزه ضمیر
 سلوك مسالك بثل الصیر ولا یبتک مثل خیر **صل**
 همین سفیان ملعون پلید مردی ابوهاشم صوفی را بجای نشاند

که در نهفتن آثار رثا از شیطان فرید از بنها شنید و بر تنه
 علیای پری رسید لباس پشمینه زشت درشت بر میان می نمود
 و در زبران جامهای بسیار نرم راحت رسان می پوشید و از فرما
 می پوشانید و با وجود این که در دار بحکم تصوف چندان نرغید و
 تقشفت اظهار می نمود که در نکوهش بر کبریاکان پروردگار میگوشت
 چندان کارش بر سوا می کشید چنان که از مطالع فضل از فضل
 گفتار اخیر رسیده نمودار خواهد کرد بد با بعضی از حرکات عبادین
 کثیر مرید و محمد بن سکر عین حاصل گفتار این که مدار این طایفه
 غیر خافیه از خامت مخالفت و معاندت اند اظهار بر پندار
 چندست ناهنجار هم در عمل و هم در اعتقاد کاه ذاهب بداهت
 و کاه سارب سارب باحت و کاه شارب مشارب الحاد در مقام
 تزیه و تقدیس پروردگار از تجسیم و تشبیه بالکنداشته خالص
 را تشبیه خلایق می پندارند و بهنگام اعتذار از مقارفت معاصی
 کبار بنای هر کار را جبار گذاشته خود را یکبارگی اختیار می
 انکارند و عواره باد لامل سلوک سبیل رشاد در مقام کجارج و عناد
 و با وسایل صلاح عمل و مدار اعتقاد در مقام خصومت و لادان
 که از امعان نظر در باب خول الصوفیه علی ابی عبدالله علیه السلام
 و احتیاج به حلیم از کتاب مستطاب جامع کافی معلوم است

۳۲
و از سایر تصانیف حول علمای امامیه مستفاد دانستند و برایت
نشارد اعلیٰ انکار عفا بد باطل کفر مدار و نکیر اعمال شنیع ناخوار
حقیر و خوار میدانند و بدعت پرستان زیان کار را بتغریب اکثر
اعوان و انصار بلند مرتبه و عالی مقدار می شمارند بعضی که بحظ
مذهب شیعه امامیه را پسندیدند و با امامت ائمه علیهم السلام
کردید و در شمار اهل ایمانند گاه سنت را بدعت نام میهند و گاه
بدعت را سنت میدانند و بعضی دیگر از تحمل این بار خود را بر کار داشتند
تعب مذمبی از مذاهب با سدر راه وصول میخوانند و بعضی دیگر نه
از میان و نه از انا نند بلکه سرگشته و جبران همواره در طلب حلوا
و نمانند و فرقی از طوایف ملحدان را عقیدت انت که توجیه نکات
شرعی مخصوص نادانان و دورانت اما و اصلان که در معرفت
حقیقت اشیا بد رجحان علیار سید اند و بدوستی حق پیوسته از هر
کس و هر چیز پیوند بریدند انداز نقد پیوند عبودیت رهایی یافته
در مقصد صدق و وصول مأمول ارمیدند و بدین شایسته نماز گزارند
یا روزه دارند و خود را در زلال سلاسل اطاعت شریعت گذارند گاه
میگویند مقصود از ارتکاب انواع عبادات و اجتناب از اوصاف
منکرات تمذیب اخلاق است از مملکات رفایل قدر خواستار
که بواطن خود را از اخلاق ذمیمه پراسته و مملکات حمیده آراسته

۳۳
توسل باین گونه و سیایل نیست بجز تحصیل حاصل و گاه میگویند
نماز بمقتضای اتم الصلوة للذکر برای زدودن ذنوب غفلت
حصول زیویا داری است و کسانی را که توفیق اقامت نماز باطنی
یادامت ذکر قلبی روزی است این نشستن و برخاستن و افزودن
و کاستن بمعنی است در ترجمه ابو عبد الله موصی که نزد ایشان بعضی
البان مشهور است از کذاب نجات الان من حضرات القدس مذکور است
که پیش شیخ عبدالقادر گفتند که قضیب البان نماز نمیکارد گفت
میگوید که همیشه سروی در در خانه کعبه در سجود است و این بر صانع در
نظر سرستان باد و بدلی رنده مستغرقان لحظه وحدت وجود
و عده مستهران جلوه یوارق شهودت و فریغ از زبان که با اذعان
استغراق در بحر فنا و استخلاص از تشبث با ذیال ماسوی از ترک
واجبات اندیشه ناک نیستند و از انهمال محرمات نیز هیچ کوزه بالاندا
حرکات خود را از قبیل حرکت سنک سیاه و سایر جمادات می شمارند و
میگویند همچنان که حرکات جمادات بدون محرکی از خارج صورت
پذیر نیست هر اینده استحقاق عقوبت از ماسا قضا است و ملامت
کردن مادر را فرمائی مسبب از غایت جهالت و نهایت نادانیت
و بالجملة جزو شباطین که از دین خاتم النبیین و این ائمه معصومین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین سر کشیدن و مخالفت و زندقه

بسیارند و هر فریبی طریق را کند عبادت و شقاوت کردند
 و براه دخول نازند و باعتبار مناسبت اعتقادات فاسد و آخر آنها
 کاسه که فرشته از گردیده اند مانند حلویه و حوریه و باطنیه و
 مباحیه و غیر ذلک اقامه دارند که بان اشتها یافته و ممتاز از
 سایر اشرارند و چون در تمیز بخدس اتباع ثقلین را در هر صدای براد
 و اصدار بکار نهاده و در غیاب مذاهب انکار حق الله اطهار
 افتاده اند ممکن مستوجب لعنت و نفقت پروردگارند و در باب
 يعلم ما کن صدوریم و ما یعلنون **فصل** اکنون باید دانست
 که از موجبات لعنت پروردگار بعد از سر کشیدن از اطاعت الله
 اطهار کراه کردن در معاصات بتبدیل شرایع اسلام و تغییر فرائد احکام
 از قبیل حرام شمردن حلال و حلال شمردن حرام و همچنین کردار آنکه از
 شارع نرسیده و عبادت نباشد عبادت و انمودن و صندوق و از
 پیش خود رسمی که مستند بکتاب و سنت نباشد بر رسوم شرعی افزودن
 اصحاب بدعت مستحق لعنت بشمارند و مستوجب نفقت پایدار
 چنان که معاندان اوصیای سرور انبیای رسالت کوار که بای بند
 قیود جمودند و گرفتار سلاسل انکار هیچ علی از قبایح اعمال خیره را
 را در میزان امتحان با تعین بر اسم ایمان نتوان سجید و هیچ خصلتی از
 خصال بد که بران نام هنگام استعمال مضایح تیره و طغیان بان برآ

نتوان دید و لهذا شیوه بدعت کیشان را اشنع شعبهای گرد کشی
 از بندگی خدا نشان داده اند و شناعیت طاعت ایشان را خرابی دین
 و ویرانی اسلام نام نهاده اند بلکه هر کس بجانب صاحب بدعتی رود
 بدون آنکه فرمان او برود در شکست اسلام سعی نموده و بخرابی دین
 شتافت چنان که بر توپیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 من مشی الی صاحب بدعتی فهدم الاسلام بران یافته
 و روایت وافی هدایت کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیها الی النار
 که اندوایات شایع الاشتهار است در اطهار و خامت این کار را دانستند
 اعتراض را و اعتراضی ضمایر ارباب اعتبار است و از جمله خصایص بدعت نیست
 بسیار اصناف معصیت آنکه اصحاب بدعت هرگز توبه نکنند و باز
 گشت ننمایند و چندان زنگ محبت آن مایلان سرشته کردند که
 بصیقل غلامت نتوانند زد و در چند جهد بلیغ بکار فرمایند و شاید
 صدق این دعوی است حدیثی که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
 اله مروی است ان الله لصاحب البدعة بالتوبة قبل ان یارسول الله
 و کف ذلك قال انه قد شرب قلبه جتها و بر تقدیری که صاحب
 بدعت توفیق پشیمانی و انابت یابد و باز گشت تواند نشاید که ان
 توبه را شایسته قبول درگاه الهی دانند تا کافی پاکه گمراه کرده باشد اما
 نکند و یک را از ان کراهی بر نکند اند بلکه بخیر دین نیز امیدوار

حصول استجاب و قبول انابت نتواند بود و هنوز از استجاب
عقاب نتواند اسود مگر فرقی با که مکر ای که راه شدگان فریب او بخوا
یا بواسطه در بر وادی غلبت انداخته هدایت نماید و طریق هدایت
جزان نیست که از روی انصاف نزدیکان بیکان اعتراف باعتنا
خود آورده سیاهی تباهی بصیقل عذر خواهی زداید و ازالت آثار
ضلالت از قلوب فریفتگان در آن حالت میسر نتواند کرد بیک کشتار
مکان ممکن دانند شناخت و بصحبت ممکن تواند رسید اگر
پیش از تحقق شرائط حصول کرامت ندانست در نهاده تحمل این وضاعت
بعضی از فریفتگان نابکار راه سفری دور باز دیار پیش گیرند با بعضی
بعده از استغفار آثار اغترار و مسوخ عقیده باطل در دل ناکهان
بی زنیهار در میسند و بمیرد صفحه تباہ کاری بکار شرار قیام ندانست
و شرمساری هیچ تدبیر اثر نفوس کامکاری پذیرد و نیز گاه باشد که
گفتار نخستین آن مخوس بدعت طراز در دل های سکوس مریدان دین
باز چندان تاثیر نماید که بگفتار اخیر آن تیر ضمیمه بل بیکر هیچ ندانست
اصلاح پذیر نباشد و غشاوت عایت از بصایر غوایت بتبصر هدایت
تزداید **مضمل** در خبرت از حضرت صادق علیه السلام که
در زمان پیشین مردی بود در تحصیل دنیا و اقامت چندان که در مسکن
حلال بهر طرف شتافتی دستی بر آن نیافتی و هر چند در مسالک حرام

دویدی بجای نرسیدی پس بدان هنگام شیطان فرصت اغوا
یافت و بجانبان پیچاره شتافت و گفت ای ناکام چندان که رخش
اهتمام بسوی تحصیل حلال و حرام تا ختی بودی نرسیدی و کاری
نشناختی اکنون پناه دلالی کم تر از کاری که دنیا بدو نطلب
بسوی نواید و روز بروز افزاید و بدان وسیله جمیع دست ارادت
باطاعت کشاید و فریقی پای تکاپو در راه متابعت فرمایند دنیا طلب
چون نوبت مال و جاه زیاده شنید اجابت نموده بامید و قای و عده
آن خریدار مید شیطان گفت تدبیری جزان نیست که بدعتی در دین
سازی و مردمان را دنیال آن اندازی پس ای تنی تازه نمودار گردانند
و مردمان را مبتاعت آن از طریق تحکیم آیند چندان چون این تازه
دیدند بدان گردیدند آن نابکار کامروای مال و جاه گردیدند و بپشیمانی
مستشار رسید و بعد از چندی که بیکر افتاد و ناممل نمود از آن کردار ناخوار
بعایت سوگواری کرد و بدو پشیمان بود پس با خود گفت دبدی چه کردم و
ساختم یعنی در دین اختراع نمودم و مردمان را از دین انداختم چاره
جزان نمی بینم و تدبیری جزان نمیدانم که بسوی بیکان بیکان روم و مکار
را از آن راه باطل برگردانم پس ملاقات بیکان از آن مردمان که با نیت
آن گردید بودند شتافت و چندانکه مبالغه در اظهار فساد
سابق بکار داشت اثر رجوع از باطل بجانب حق در هیچ یک نیافت

می گفت که این پیش از اختراع کرده من بود بنیروی عوایی و
 نافرمانی می گفتند جاسا بلکه حق است لازم الاذعان از مراسم ایمان
 و تو اکنون از دین خود برگشته و جیرانی و آنچه می گویی نمی گویی
 مگر از روی صیرت زدگی و نادانی پس چون اصرار ایشان را در ابتاع
 از قبول حق انمود و بخیری برگردن خود نهاد و سر زنجیر را بچرخ حکم نمود
 و بر خود لازم ساخت که ناخدا را تعالی توبه او را بپذیرد و قبول نماید زنجیر
 از گردن نکشاید و از وثاق آن بناساید پس از جاست خدایوند مجید و جی
 بیکی از پیغمبران آن زمان رسید که بان نافرمان بگو که بعزت و جلالت
 من سوگند که اگر چندان مرا خوانی که در پیکرت پیوسته نماید بندی
 ببند و گسسته گردد هر سوزنی از سوزن هر اینه از اینه ترا اجابت نکنم
 و نپذیرم و سوزش ترا درین پوزش بجزی نگیرم تا آن که بر بدت
 و اختراع تو مرده باشد بنگردانی یعنی باچار باید که در خسار ابدی بنگرد
 و در صفار جاودانی مانی من اظلم من افتری علی الله کذا
 لیصل الناس بعین علم انت الله لا مهدی القوه الظالمین
 گفتار سیم در نگوشت سکوت و آرام **هنگام ظهور بدعت در شرائع اسلام**
 راه نمایان جواب کرامت فراوان و سوال بهمان نمایان ترغیب و تهدید
 در نگوشت و نانیب بدعت اندیشان فرموده اند و ترهیب شدند
 از سر زنجیر ناکردن اختراع یکیشان و ساکت بودن از اتباع ابتداء

ایشان نموده اند تا دور گردان مراحل رشد و رشاد طبع در فساد
 و افساد شوند و تشنه لبان مناهل الطاعت و انقیاد را بوسیله
 حق و نمودن باطل از جاده صواب و سداد نکیب کنند و این معنی
 خرد پرورد در خبر معتبر از حضرت پیغمبر باین عبارت نجسته اثر
 ورود یافته اذ اظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم حمله
 فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله یعنی هرگاه در امت من بدعتها
 نمودار شود پس باید که نادانانی خود را اظهار کند پس هر کس بدعت
 و افعال و زندقه لعنت خدا بر او باشد و هم بر توهیدایت آن سرور در دنیا
 دیگر برین الفاظ درایت کس تر یافته اذ اراستم اهل البدع و الکفر
 من بعدی فاطهر و البراءة منهم و اکثر و امن منهم و القول فیهم و التوفیة
 و باهونم حتی لا یطعروا فی الفساد فی الاسلام و یحذرم الناس لا
 یعملون من بعدهم شیئا یکتب الله لکم بذلك الحسنات و برفع
 لکم بها الدرجات حاصل مضمون اینست که هرگاه بعد از من بدعت کنندگان
 و شک اورندگان و نعمت مبدان دین را ببینند اطهار و پزار را بپا
 کنند و بسیار دشنام دهید و از بسیاری عینیت و بدگویی اندیشا
 مباحشید و ناگهان بر سر ایشان روید و خصوصیت کنید و ایشان را
 ساکت و حیران گردانید و اسوده مکنارید و از ستیزم و جانشان را
 مدارید تا این که طمع فتنه و فساد نکنند و مراسم شریعت را دیگر

نکردند و مردمان از ایشان بر حدی باشند و از بدعتها که اختراع
 کرده باشند چیزی فراتر نکرند و گمراه نکرند پس اگر شما سخن شنوید و
 چنان که گفته شد با اهل بدعت و تهمت معامله کنید خدای تعالی
 بسپارد اثر انصاف برای شما مینویسد و درجات از برای شما بلند
 میکند اندکی هر بدین بصیرت نگاه کن و بین در فطاعت عشتا
 این خیره سران بدعت کزین مال که غیبت همگان و فاش کردن
 عیوب اهل ایمان بمناب خوردن گوشت مردگان است ارتکاب اغتیا
 بدعت کیشان و سد باب ارتباط ایشان بمقتضای امثال این و آن
 واجب الاذعان در عدا در انضام عیان و متمم از یاد کرامت جاودا
 و احوال امثال ان از حوال و صول لعنت بر دان و از سوال قبول
 رحمت پروردگار چهار است **فصل** قطع نظر از ورود روایات
 در وجوب ستیزه و حرمت سیاحت به هنگام ظهور مبعدهات پوشیده
 تواند بود از انظار دیده و روان موافق شهود که هرگاه زمین دانشوران
 که پاسبانان مراسم شریعت و حارسان معالده بینند و حالت شیوع
 بدعت مستنکر از فتنه انگیزان ضلالت گستر در گریگاه اعمال
 نظر و اعراض بصیرت نشینند باندل فرصتی قواعده ملت خیر البشر و شعایر
 شرع انور از یوز بر کشته نابینایان مصاد و موارد عیب و
 بینند و مراد فریفتگان دواعی فساد و فساد در اطراف قری و

اکثاف بلاد یا از جاده اطاعت و انقیاد بیرون نهاده و در
 چرگاه نفار و شراد افتاده و رفسا و اذ ناب از باب بدعت و
 ارتیاب در هر باب دست و زبان بخلاف صدق و صواب گشاده
 بار داده اکتساب مال و جاه زیاده مراقت مهجور و مرفوض دلوگاه
 هوس پرورد از مقارفت مسنون و مرفوض در مهاوی مغرور و
 غرور انداختن مرامت دیوان رحیم عتلا ن ذنیم با از ملازمت طریق
 مستقیم و متابعت دین قویم نگویند سارق رحیم و سوکار عذاب
 ساخته مخرقات افاضی و افاویل سالکان سالک تزیید و تملیل
 را با اعمال خیال محال تشبیه و تعطیل گردانیدن و مزیفات اکاذیب
 و باطلیل ناسکان مناسک توحید و تعجید و بدستویل تزیلات تزییل
 و تاویلات علیل از اتباع حجت و اقتضای دلیل کیابیند اختراع
 جهال و اسافل اغفال از حق و باطل در باطل ناقض او صانع مراهین
 و دلایل گردیده ابتداع ضلال و اراذل بهیوی حالی و تزیین عاقل
 اساس اصول و فروع مسائل لازم پاشیدن و با جمله ملاحظه و
 مساهله دانشندان نجسته کردار در نیکو و انکار مستعدان نابکا
 کار بجای رساند که داو و بردار بیکار بیکاه و گناه کار را مشمول
 عقوبت بی نهایت گردانند و نموداری را آثار شقوت اشرار بمذاق اغتیا
 اخبار چنانند و بمقتضای این فقرات که در انشای بعضی از روایات

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ثابت الورد دست در میان
عقوبات سکوت و شتاب بهنگام شیوع منکرات بر هیچ یک
بخشاید و از هیچ یک نکذایند هنا لك يتم غضب الله عليهم
بعقابیه فی هلك لا براری دار الفجار و الصغار فی دار الکبار یعنی
در آن مقام غضب خدای تعالی بر آن گروه زشت کردار تمام میگردد پس
عقوبت همه را فرا میگیرد و هیچ یک از فرشتگان در آن صورت
نیکان در قرارگاه بدان هلاک میشوند و کودکان در منازل بزرگان
نبا میگردند **فصل** از جمله آثاری که مشید بخنان ملکوت است
این حکایت است که در ذیل همین روایت عبرت فرمای خداوندان تنبیه
و شعور است از جانب خدای عزوجل حضرت شعیب پیغمبر و حی رسید
که من صد هزار نفر از قوم تو معذب خواهم گردانید چهل هزار از ایشان
کردار و شصت هزار از ایشان ستوده اطوار شعیب گفت ای پروردگار
سبب عذاب بد کرداران هر بدی است اما عذاب کردن نیکان چه
سبب تواند داشت و چراست خدای عز و شان و حی فرستاد که با
اهل معاصی مداهنه نمایند و بهنگام غضب من خشمگین گردانند
و بغضب نیابند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که این دعا را در فرشته را بسوی اهل بلدی فرستاد که آن بلد را
نکون ساز گردانند و ساکنان آنرا هلاک رسانند چون فرشتگان

۴۷
بان مکان رسیدند مردی را داخل خوان و ناری کتان دیدند پس یکی
از فرشتگان بان دیگر گفت ای ایا این مرد تضرع کننده را نمی بینی یعنی
باید که برای رعایت او دست از اهلالات سایر حاجت گشایی و این
از ویران کردن در جیبی گفت این مرد را دیدم و در نظر من نیز نمود
لیکن بجز این بندار دست از کار نشاید کشید و فرغان برادر پروردگار
باید بود جواب داد که بی بال دست با هلاک خلقی کثیر نکشایم با دیگر
بار بسوی پروردگار بازگشت نمایم پس بهنگام بازگشت بسوی این دیار
اینگه دیده بود از صورت حال آن مجسته اینها را باز نمود خطابت
که از فرموده تخلّف نشاید و دید و فریفته عبادت الی عبادت
نباید کرد بد چه او مردی است که هرگز از برای رضای من زندگانی
نفر و خسته و متغیر نگردد و مراد است که هرگز در راه خشودی خدا
عز و علا غضب ناک و خشم الود نشده هر چند سرکشی و عصیان
گاه کاران دیده و حضرت امام محمد باقر علیه السلام از اجل خود
خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که آنحضرت گفته من طلب
مرضاة الناس عما یحیط الله تعالی کان حامدا من الناس فاما
اثر طاعة الله تعالی بما یغضب الناس فانه الله تعالی عداوة کل عدو
کل حاسد و بغی کل باغ و کان الله تعالی له ناصر و ظهیر یعنی هر
کس خشودی مرد ما را طلب کند بکاری که خدای عزوجل را بغضب

ستایش کننده اواز مردمان قدمت او خواهد نمود و بدگویی او
 خواهد کرد و هر کس فرمان برداری خدای اختیار کند بکاری
 که مردمان را بغضب آورد خدای تعالی دشمنی هر دشمنی با خود
 برون هر خودی با او سرکشی هر سرکشی را از و کفایت خواهد کرد
 و هیچ گونه ضرری از ان جماعت بدو نخواهد رسید و خدای عزوجل
 مددکار و پشتبان او خواهد بود **فصل** اکنون که استفسار
 مضامین این اخبار ساطع الانوار بمسمع قشقه لبان مشارع
 رسانید و استفسار صباح این آثار در در شمار و انتظار دیده و در
 مرصدا براد و اصدار نمود اگر چه ایند که بهنگام ظهور بدع و شیوع
 امور مجتزع بر مهاده مدهشته نشاید غنود و در بستر مساهله نشاید
 از سید بلکه زبان تفریع و تشیع باید کشود و منوسدان و ساده
 اهنداء و تقلید را از اغواء و افساد مقلدان قلاذه اختراع و
 تشیع اکاه باید گردانید باید دانست که هرگاه ترهیب و تحذیر و انشور
 دین پرورد در تغییر بدعت و نیکو منکر بی اثر ماند و پند خرد منشأ
 از جند پویند بگوشان ناپسندان نافرمانی افزیند بست و بلند
 نکالند نشاید که آنان با اینان مضاحبت و مکاشرت نمایند
 بلکه باید طریق مجانبیت و منافرت پیمایند امیر تر سرکشکان بودی
 شود سری و عوامی نازع لباس فرخندگیست و رافع اساس شمای

و...

و آشنایی بپیکانان ایادی بندگی و نجسته فرمانی سوزنده مال
 و پراسایش دو جهانی است و فروزنده آتش خشم ربانی و در بعضی
 از روایات نبوی که مشتمل است بر قصه بنی اسرئیل مذکور است
 که بنهائم علماؤهم عن المعاصی فلم یمنهوا الخ السوم فی محاسنهم
 و اکلوهم و شار بوم ف ضرب الله قلوب بعضهم ببعض و لعنهم
 علی لسان داود و عیسی بر مریم یعنی علمای آن گروه ایشان را از
 گناهان منع کردند و ایشان سخن علما شنیدند و باز نه انشادند پس
 علما با انهام نشینی نمودند و در خوردن و آشامیدن با یکدیگر بودند
 پس خدای عزوجل دلهای ایشان و آنان را بر یکدیگر زد و محاسن را
 ان باشد که با هم آمیخت و یکسان گردانید و همگان را بر زبان داود
 و عیسی ملعون و از رحمت خود دور ساخته بهوان جاودان رسانید
 و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که جماعت
 خود فرموده لا تصحبوا اهل البدع و لا تجالسوهم فقیروا عن الله
 کو احد منهم یعنی با آنان که بدعتها کنند صاحبیت و هم نشینی
 که اگر چنین کنید چنان شوید که در پیش خدای تعالی مانند یکی از ایشان
 باشید پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله گفته المرء علی
 خطیله و قرینه و هم از حضرت صادق علیه السلام منقولست
 لا یبغی المؤمن ان یجلس مجلسا یغضی الله فیه و لا یقدر علی تعبیه

سزاوار نیست که مؤمن در مجلسی نشیند که در آن معصیت خدا
کنند و او قادر بر تغییر آن نباشد و از آنکه ان نتواند و با جمله باده
نامی در مشاعر معاشر جز پروردان مسعود تواند نمود که و خات
ندامت نکوهیده اعتقادی که از مقام سلامت کرامت هفت
و موافقت احباب بندگی رب الارباب برخیزد و در نادانی
سراسر آید نشیند و بامید دریافت لازم خنیاگری و ادراک
ثمرات شادی از جمیع حرکات طبیعی و ارادی محالست چرخ زمان و آ
شادی کریند چه خواهد بود **فصل** بعد از آن که وجوب نیکو
و انکار نمودار گردید و و خامت و امانت و عقوبت سکوت بنبوت
رسید نشاید که حامی پخته تنبع مسالک پرستاری و حار حوزة
تشیع خاندان رسالت و پیغام گزاری بغیر پیغمبری انا و باشر او غا
مانند اصحاب سفیان و اذنا و عباد فطرت خدا داد را از دست
گذازد و بغیر فریقی از یک گشتگان برادی لجاج و عناد نقشی زندا
ساد اعتقاد بر لوح اعتقاد نکارد و درین مقام قرار داد طاعت
ازین صوفیان تیره نماید که در بی از مسایل باطل با حق و حق
باطل می پندارند و لعنت کردن هیچ شخصی از اشخاص اشقیاء
جایز نمی شمارند قبول کند و باور دارد و این طائفه غیر خانیفه از
انهدام قواعد لازم الاحکام آنچه را درین مقام صلح کل نام نهاده

و جمعی از لشام کالایان را از فضائل آن خبر داده اند که با هیچ
از ملاحده و کفار بدینا بد بود و با جمیع فتنه و فجار تواضع و مهر با
باید نمود از جمله تسویات شیطان نیست و باورد داشتن آن مخصوص
کروهی است که برکت کشف اسرار و حرکت رقص نا هنجار ایشان را
مقامی ساخته باشد که از آن بلند تر مقامی نتواند بود و نیست اکنون
بعد از استعاده و هراس از شر این و سواس کوشش هر فردا را تا بداند
که اساس قیاس این فرقه حق با شناس برجیست میگویند مدراستعاده
و متفاوت بر عاقبت کار است و عاقبت کار هر يك از ابرار و فجار از
نظر اغیار مستورست و پوشیده و هیچ افزیده نتواند دانست که افز
حل شانده برای او چه خواسته از خیرات و شرور و چه مقدر گردیده
بنابرین دانشوران بارع را بر کراهان مبتدع رجحان نشاید داد
نشاید کردند و ظلم اندیشان بی با لید را با حق پرستان متشرع بیک
نظر باید دید باصلی ای نیکوکار و فجار مردم از اریکمان معاصی
باید نمود و هر کس دل بعد از اوت بست یا دست و زبان باز از کشود
اخر کار پشیمان خواهد بود زیرا که تواند بود کافر و فاجر از کفر و فساد
بر گردد و با اسلام و صلاح بمیرد و نتواند بود که متعبد متشرع
فاسق و مبتدع شود و راه معصیت و بدعت پیش گیرد و یکی از
مشاهیر ایشان چندان مبالغه درین گفتار نا هنجار بکار برده که

برند پلید بد اخار این مستوجب لعنت پروردگارند آنگاه که لعنت
نپسندیده و گفته بر تقدیری که کردار برین بد بوده باشد و ناپسندیده
حرف عاقبتها مستورست و از نظر خلاق پوشیده بجهت طریق توان داشت
که ازان کردار بازگشت نموده و شیمان نکردیده شاید که توبه کرده
باشد و بمقام عالی از مقامات اولیاء الله رسیده **صل**
و همین صوفی ضلالت گرفته که کلماتی در کنار تک عایت و غوات
از کلزارها صحت چیده و بجان بی خبران نیک و بد کردار و گفتار
کسر با معیار اعتبار سجیده بنکامی که در مقام تدقیق نظر و تحقیق خطا
و انصاف و ورزیده بگفتن این سخنان نگویند مردمان را آگاه گردانیده
بامید تمیز خطا از صواب درین باب چنین گفته لعن کردن عبارت
از دو ساختن از خدای عزوجل و آن جایز نیست مگر بر کسی که موصوفی
بصفتی که بسبب از خدا و از خود دور سازد و در اندوختن صفات
غیبی که جز خدا کسی نمیداند مگر سبب از خدای عزوجل دور آگاه گرداند
و بعد ازین گفته صفاتی که مقتضی لعن تواند بود کفرست و بدعت
فسق و لعن کردن مردمان بعلت انصاف باین صفات سه گانه سه
مرتبه دارد یکی اینکه بلفظ عام لعن کنند و گویند لعنت بر کافران
بدعت کنندگان و فاسقان دوم اینکه بعضی از اصناف کفار و فاسقان
را بخصوص لعن کنند و گویند لعنت خدای بر یهود و نصاری و مجوس

و خوارج و زنادقه و ظالمان و رباخواران و مانندان و این جایز
بشرط آنکه تابع شرع باشند و تجاوز و راندن دارا الفاظ قرآن
اما ازین جمله اصناف اهل بدعت را لعنت جایز نیست و نتوان
چند لعنت بر مبتدعان کاری است منکر و امری است عظیم الخطر
که دلائل و وسایل شناختن بدعت و جدا ساختن آن از موجبات
پنهان است از نظر هر دیده و درین هرگاه لعنت کنند شخصی را بعلت آنکه
بدعت او نیز لعنت کنند را لعن خواهد نمود بجز در همین سه مرتبه
این کار باعث فتنه و فساد بسیار خواهد گردید و مسلمانان را بایکدی
دشمنی و عناد خواهند ورزید مرتبه سیم آنست که شخصی را بخصوص
نام برند و زبان بلعن او کشانند و بر دوری او از رحمت خدای جل شأ
حکم جزع نمایند و این کاری است ناستوار و در حق است زهر بار کرد
سایه آن نتوان اسود هر چند یقین دانند که آن شخص بالغ و بالغ است
است یا جهود یا در ملک ظالمان و فاسقان معدود زیرا که معلوم
نیست که عاقبت او چه خواهد بود مگر دانند که مانند ابو جهم و عترة
کافر مرده و اصرار داشته در انکار و حجود ازین جهت که لعنت حکم
بر خدای عزوجل باین که آن شخص را از خود دور گردانیده و این حکم بجز در
حالتی که پایش معلوم نباشد جرات نیست ناپسندیدن اینست محصول
تحقیقات این صوفی مراتب درین باب گذارم بصل الله من هر سرفکند

فصل و شخصی دیگر ازین صوفیان ریاضت کشیده که با وجود
 کشف اسرار حقایق اشکار و دقائق پوشیده ثواب دعای ضمنی قریش
 را نشنیده و ندانسته که داعی بان هماراست که در روز و قمر بدر و غزوه
 حنین بعد از اصحاب سید ثقلین هزار هزار تیر بر روی دشمنان کشیده
 و با استیصار رموز عرفان که در استشمام فوایح و رایح ان غنچه سال
 بخود پیچیده یک کل بچار از کلزار خواند عواید پشمار مواظبت حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام در قنوت و ترخواندن این دعا پیچیده و
 لعن کردن حضرت صادق علیه السلام چهار مرد و چهار زن از
 استغیای این امت را بعد از هر نماز فریضه باور نداشته یا با و تریسته
 همنگای که صلاح حال در صلح کل دیده و پیروی بران ضلالت کمتر
 گزیده و پیروی حق با نپسندیده میگوید که بعد از او هیچ کس نباید
 الود و زبان بلعن هیچ افزین نشاید شود چه اگر شخصی را که لعن میکنی در
 واقع مستوجب لعنت الهی است لعنت با و خواهد رسید و از رحمت
 خدای نوسید خواهد کرد بدین اینکه او را لعن کنی و منحنی ناسر کویا
 و اگر مستحق لعنت نیست گناه این جرئت در نامه اعمال تو میماند و این
 لعنت اسپری با و نمیرساند این سخن نیز مانند سخنان صوفی نخستین در
 حق کسانی که مجهول باشند بنابر روایت الوقوف عند الشبهات خیر من
 الاقدام فی الهلکات معقول و مقبول تواند بودند نسبت بر کشندگان

و فیه آیه

بیابان جهالت و ضلالت و پاسبکان زندان غایت و وجود اگر
 این تفصیل را بکنار گذارند و گفتار این صوفی را بروی که او پنداشته
 در حق جمیع منافقین و کفار استوار پندارند لازم آید که در و در دنیا
 و در خواستن سایر مطالب و ماریب از خدای غرور علامه را باطل و حاصل
 شمارند و خطاب با آنها الذین امنوا صلوا علیه و سلوا قیما را
 ناشنیدن انکارند و گویند اگر سرور انبیا صلی الله علیه و اله و سلم
 مستحق صلوة و درود باشد از جانب خدایند و درود و دهرایت بدو
 خواهد رسید بدون اینکه تودرخواست کنی و لب جنبانی و اگر مستحق
 آن نیست چه ضرورت داعی است که انچه را خدا نخواست و مقدر نشد
 از و جل شانزه درخواست کنی بنیر وی جرأت از روی نادانی کاذب را بران علی
 فلو هم ما کانوا یکسبون فذیم یخوضوا و یلعنوا حتی یلاقیوا یومهم
 الذی یوعدون جمعی از صوفیان که افکار تقلید خانواده ارشاد و
 تسدید را از سر پیرون انداخته اند و فطرت خداداد را در تمیز افعال و
 اقوال پسندیده و ناپسند سرنگون ساخته رایب عزایت افراخته اند
 چندان ندانسته اند که همچنان که پروردگار بنان و اشکارا که قوت
 اقتدارش در راحت ملمات رشته کامکاری را باب حاجات با
 از برکات حرکات خجسته اثر گشته که عینیت پایدارش در کفایت تمام
 سلسله اسباب و مسببات را بیکدیگر پیوسته فضیلت و عار را

کسی میداند که دل بولایت آمده انام علیه السلام بسته باشد
 و در راه القیاس اقتباس انوار آثار ایشان بای اهتمام خسته هیچ فنی از
 فنون عبادات را مبادعا نتوان سنجید و ضعیفیت انرا با فضیلت سایر
 موجبات قربت برابر نتوان دید **فصل** از جمله ابائی که ترغیب
 بدعا و ترهیب از استکبار فرموده و دعا کردن را بندگان باز نموده اند
 استجب لکم بخوانید مرا و طلب کنید از من را و اگر دانم برای شما حاجتی را
 که خواسته اید ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم
 و آخرین بدستی که انان که استکبار میورزند از بندگی من و گردنهای
 میکنند از طلب کردن ندود باشد که داخل دوزخ شوند در حالی که خوار
 و ذلیل باشند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
 که نزد خدای عزوجل است که بغیر از طلب بان نتوان رسید و گفته اگر کسی
 خود را از طلب بندد و حاجت خود را از خدای بخشد چیزی باو داده
 نشود پس باید که از طلب کینی تا بمطلوب رسی بدستی که هیچ دری را
 نگویند مگر آنکه برای کوبنده ان کشایش یابد و از ان حضرت پرسیدند
 از حال دو کس که یکی از ایشان بخوار ایستد و نماز میکرده باشد تا صبح نموده
 شود و ان دیگر بنشیند و بدعا اشتغال نماید کدام یک ازین دو کس بهتر
 افزون تر باشد گفت دعا کردن بیکوتر است و از جمله بركات دعوات
 که در رضا عیفت روایات وارد شدن از است که دعا روزی فراوان کرد

و رضع بلادر قضا کند و از شربدان ایشان و عداوت کیشان نکند
 دهد و در هلاکت دشمنان عنید بران تراز میزه حدید باشد و ازین
 جهات دعا را سپر مؤمن و سلاح انبیا و کلید کار سازی دنیا و
 نام نماده زیاده از حد احصا میستوده اند و همواره دوستداران و
 پیروان خود را بملازمت و مزاملت ان ترغیبات نمایان میفرموده اند
 و خود نیز همواره بمناجات کافی مهمات و طبیب اللسان میسوده اند
 همچنانکه دعا کردن بهترین عبادات است درود بر پیغمبر و اهل بیتان
 سرور فرستادن بهترین دعوات است در حدیث ابو بصیر مذکور
 که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم یاد کرده شود در دروید
 فرستید که هر کس یک درود بران سرور فرستد خدای عزوجل هزار
 درود در حلقه هزار صفت از فرشتگان بر او فرستد و هیچ چیز از آنچه
 خدای افرین باقی نماید مگر آنکه بران بنده که درود فرستاده باشد
 درود فرستد برای درود فرستادن خدا و فرشتگان پس هر کس عنایت
 در چنین نعمتی نکند هر این نادان باشد و مغرور یعنی فریفته و اول
 نا هنجار و خدا و رسول خدا و ائمه هدی از و پیروز استحقاق فروع حضرت
 صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس ده نوبت بران حضرت
 اهل بیت ان حضرت صلوة فرستد خدای تعالی و ملائکه صمد
 بر او صلوة فرستند و هر کس صد بار صلوة فرستد خدای عزوجل و

ملائکه هزار بار و هم از آن حضرت رواست که هر کس را بسوی
 خدا حاجتی باشد و خواهد که آن حاجت برآید باید که در دعا ابتدا
 ختم بدو و محمد و آل محمد صلی الله علیه و علیه نماز حاجت روا کند
 و کار کشاید پس بدرستی که خدای تعالی که عزت از آن که آغاز
 و انجام دعا را قبول کند و پذیرد و ما بین این دو را در کند و بخیر
 نگیرد چه درود بر ایشان فرستادن دعا است که از خدای عز و
 علا محبوب نمی ماند بعضی از این نمک دانند و بعضی حاجت میرسانند
کتاب چهارم در ستایش ذکر پروردگار و اشعار و اخلاص صاف
 افزیند جهان در نصاریف آیات باهرات قرآن یاد کنند که آن
 ستوده و ترغیب بسیار با کثرت ذکر نموده اند از جمله یا ایها الذین آمنوا
اذکروا الله ذکر الکثیر ای آن کسانی که گرویدند و گردن نهاده
 یاد کنید خدای یاد کردن بسیار و سجده و تسبیح و تحمید و تهنیت
 جل شانزه از آنچه سزاوار و نباشد بآل و پاکیزه شمارید بگفته اول روز
 و اصیلا از عصر تا شام و میتوانند بود که مراد از اوایل و آخر روز استمرار
 باشد و دوام یعنی هر اوقات بذكر و تسبیح او مشغول باشید و بتوید
 این معنی است حدیثی که در جامع کافی از امام جعفر صادق علیه السلام
 مروی است که هیچ چیز نیست مگر آنکه حدی دارد محدود که از آن تجاوز
 نشاید نمود بخیر ذکر که آن واحدی نیست که بران نیاید اقروا و پس بر سبیل

اجمال اشاره بحد و صلوة و صیام و حج بیت الله الحرام نموده و
 بار ذکر خدا را از سایر عبادتها باین جدا ساخت که خوشنود بقلیل آن
 نباید بود بعد از آن شیوه امام محمد باقر علیه السلام در ادای آن ذکر
 معبود پس الفاظ و پند و رود بیان نمودگان ای کثیر الذکر گفتند
 کنت امشی معروانه لیل ذکر الله و اکل مع الطعام و انه لیل ذکر الله
 و لقد کان یحدث القوم و لا یغفله ذلك عن ذکر الله و کنت
 اری لسانه لا ذقا بجهنم بقول لا اله الا الله یعنی پدرم بسیار ذکر
 چنان که هرگاه در راه رفتن با او میبودم و هرگاه در طعام خوردن
 رفاقت مینمودم مولود ذکر میکرد و یاد خدای مینمود و همچنان در آن اثنا
 که با مردم آن زبان سخن میکشود در هیچ حالی از آن احوال و انبیا گذشت
 و میدیدم که زبانش بگفتن لا اله الا الله پیوستگی بکلام جدا
 و از آن جمله و اذکروا الله کثیر العلم تفکرون و یاد خدای بسیار
 شاید بدان وسیله رستگار شوید و بمقصود رسید و از آن جمله
 در ستایش گروهی گفته رجال انما همیم تجارة و لا بیع غرض ذکر الله مردمان
 که باز نمیدارد و غافل نمیکردند ایشانرا هیچ گونه تجارتی و بیعی از
 یاد خدای یعنی در حال خرید و فروخت نیز بذكر خدا اشتغال میدادند
 و طریق بندگی می سپارند و از آن جمله در نکوهش گروهی گفته و لا
 یذکرون الله الا لیل یا نمکنند خدای را مگر آنکه در **فصل**

فصل در سپریات کباب میز است روایات مأثوره از ائمه
 دین که در ستایش این کوهر تمیز است امان جمله روایت المذاکر الله
 العافلین کالمقالین ^۲ الهارین که از حضرت امام جعفر صادق علیه
 السلام مأثور است مخرج دواعی خداوندان ذکا و شعور است و بطریق
 از حضرت پیغمبر عبارت ذکر الله فی العافلین کالمقالین ^۲ العارین
 العافلین ^۲ العارین له الجنة مذکور است یعنی یاد کنند خداوند تعالی را
 عافلان مانند جهاد کنند است از جماعت که بختگان و جهاد کنند
 از بختگان مراد است بهشت جاودان مؤلف رساله میگوید درایت
 این رعایت وافی هدایت غم که حال و حال و نکال کسان که عاقل باشند
 از یاد اوری معبود چه خواهد بود همچنان که عاقبت فرار از صولت کفار
 فساد دنیا و خرابی دین است و پیغمبر و از کذا نزار کردن و در روایت
 نامرادی سوگوار هر سود و دیدن افزونده افترختم جان افتر است و غایت
 غفلت از یاد پروردگار خالک مذلت و صفار بر رخسار زندگانی
 و با هواجر و سوسر شیطانی و ممرات خطرات امانی نیستن ارشادی
 ایادی سرفرازی جاودانی که بخت است و از جمله اخباری که هادم
 غفلت و واقع بنیان یاد اوریست مژ اکثر ذکر الله احبه الله که از
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مروی است و هم از حضرت
 صلی الله علیه و اله و سلم یکی از بزرگان صحابه گفته بد رستی که

دو سترین شما نزد خدای تعالی انکر باشد که یاد خدای بیشتر کنند
 و از آن حضرت پرسیدند کیست بهترین اهل مسجد گفت آنکه بیشتر
 یاد خدای کند و گفت هر کس زبان ذکر کنند داده شده پس بدستی
 که نیکی دنیا و آخرت باو داده شده و از امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده اند که پیروان ما آنانند که یاد خدا بسیار کنند هرگاه تنها
 مانند این که نیست مجلسی که نیکان و بدان دران فراهم آیند پس یاد
 خدای ناکرده از آن مجلس برخیزند مگر آنکه آن مجلس حسرت باشد و نشاء
 روز قیامت و این که از نزد تعالی وحی فرستاد بحضرت موسی کای
 موسی شادمان مشو بسیاری مال و یاد مرا فراموگذار در هیچ حال
 پس بدستی که بسیاری مال گناهان را از یاد میبرد و یاد ناکردن من
 دلها را سخت میگرداند و در روایتی دیگر وارد است که فراموش کردن
 مراد هیچ حال پس بدستی که فراموشی من دل بای میراند و هم از
 حضرت موسی علی بنینا و اله علیه السلام مروی است که گفت
 بار خدا یا مجلسی چند بر من گذرد که ترا گرامی دارم و برتر شمارم از آن
 که در آن احوال یاد تو بر زبان ارم پس نذر سید از جانب کبریا جل و
 که ای موسی یاد من نیکوست در هر حالتی از حالتها **فصل**
 و در بعضی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مذکور است که خانه که
 تلاوت قرآن و ذکر خدای در آن کنند برکت از بسیار باشد و فرشتگان

انجا حاضر شوند و دیوان از آن دوری جویند و از خانه برای اهل آسمان
 روشن و نمایان باشد چنان که ستاره درخشنده برای اهل زمین
 و خانه که تلاوت قرآن و ذکر خدای در آن نکند برکت آن کم باشد و
 فرشتگان از آن دوری جویند و دیوان حاضر گردد و تحقیق
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته آگاه باشید تا خبر دهم شمار
 بنیکو تر کرداری که از شما سرزند و آن در درجیات شما بالاتر و نزر
 خداوند شما پاکیزه تر و از برای شما بهتر از دنیا و دهرم بود و بهتر از آن
 که باد شما از دین کار نماند کنید و ایشان را بکشید و ایشان شمارا کشتند
 گفتند بگو گفت ذکر کردن بسیار و از جمله اسرارهای که حضرت معین
 صلی الله علیه و آله و سلم ابوذر را از آن آگاه کرده و خبر داده ای
 هیچ بامدادی و شبانگاهی نکند مگر آنکه بعضی از قطعات زمین
 دیگر را ندانند که ای مسایه ای یا یا خدای کنند بر تو گذشتند یا بندگان
 پشانی خود را در مقام فروتنی و سجود برای خشنودی معبود بر تو گذشت
 پس باز گوینداری و پاره گویندنی آن قطعه که بر آن یکی از بن دو کا
 بلند مقدار واقع شده باشد شادمانی کند و گشاده گردد و دانند که زیاد
 بر دیگرها دارد و از سختی چند که خداوند بخت و بلند حضرت مسیح را با
 پسند داده اینست که ای عیسی توفانی و ناپایداری و منم باقی و پایدار
 و از جانب منست روزی تو و نزد من مقدست هنگام رحیل تو

بسی منست باز گشت تو و بر منست شمار گفتار و کردار تو پس از این
 خواه هر چه خواهی و از دیگر میخواست که از تو بنیکوست خواستن و از
 من بنیکوست دادن ای عیسی پاکیزه ساز برای من دل خود را و بسیار یا
 کن مراد رخلو تا او بدان تحقیق که خشنودی مرا نیست که ناری و
 فروتنی میکرده باشی بسوی من و در یاد کردن من زنده دل باش نه مرده
فصل مؤلف رساله میگوید قطع نظر از ورود دلایل نقلیه
 نمود شواهد عقلیه باید بر تو نظر و یا افکار خرد پرور برین منظر باشد که
 هرگاه خداوند بی مانند با غایت بی نیازی و کبر یا بنده پوینده نشیب
 و فراز شدت و رخا را یک نفس فرو نکند از کشاید بنده مستمند با آنها
 مسکت و ابتلا در تطور اطوار راحت و عنا و تقاضا و طوار خوف و
 رجای نفسی بی یاد و جل شانه برارد و هنگام تضادم هر احسن را هنجار
 و تراکم و ساوس و زکا را از تمسک بعروة و نقای عجبتایش پروردگار
 و تشبیه بجل متین مقلب قلوب و اجساد غفلت و ذهل رو دارد
 و بجز استایش و نیایش داور بر دبار نقشی بر لوح اندیشه اقبال و ادبار
 نکارد پویندگان راه پرستاری و جویندگان را مکاه استواری که شیشه
 بندگی و پرستاری دانند در قمع اخطار خرسندی و کارگزاری و رفع
 آثار نژدی و سوگواری چشم توقع و امیدواری از بنوع بنوع تضرع
 و زاری نکند از اندام مانع اغلال سلسله خستگی و شکستگی است در

مواقع فروماندگی و دل بستگی و هم فایده افعال خیر از رحمتی و کارهای
در مصارع پیره بخفی و بکون ساری گیت که بجای رعایت مسکن
و کشف کروب در پناه ارامگاه الابد که الله تعالی القلوب نشسته
و در راحت ملات و کفایت مهمات از عامه همزات خطر از لازم
الشیات پویند گشته و در تضاعیف اوقات و تضاریف حالات
دل بکرامت اداست استکانت و اخبات بسته و بیاخت رحت
از این دایم الثبات و نعیم مقیم اسایش ناعم السبات نبیوسته و گیت
که از عین الحیوة و روضات جنات خالدهات مراد ان برقع فی ریا
الجنة فلیکثر ذکر الله جرحه واری بزوق اعتبار چشیدن و دستکش
برای حصول سعادت حال و مال باذیال اتمال رسیدن پس بر چوین
وجه پسندیدن که از خانواده نبوت و رسالت رسیدن بنیایش معبود
تئیده و سر مایه بهبود از خداوند احسان وجود طلبیده و بمقصود
نرسیدن تضرع و اخبات زداینده نقوش لوح محفوظات تواند کرد
و مثمرات هلاک و نجات را بفرمان قاضی حاجات و کفایت مهمات از حال
خود تواند کیسانید و لهذا بختانیده رعایب نعم و کثایند خزان کرم که
بمقتضای ان بجزی الاشیاء الالاسباب سانی نظام عالم
سر انجام امور طوائف اعم با بر توسط و سابط و تشبیب اسباب نهاده
باشارت خجسته انارت بحواله ما باشد و بیست و عند ام الکتاب

انواب رحت بحساب بر رخسار ارباب استکانت و اتمال کشاد
و دل بستگان سلسله انعقاد و انحلال غلب احوال را بهمنکام تراحم
اسباب انظام و اختلال سر رشته نیل صوالح امانی و در شوارد
امال بدست ارایش نیایش و افزایش سوال داده که کجاست نور داد را که چشم
امید از پابند هذا و ذل پوشیده پای نکا پوز جستی هنا و هنا
بند و در جلب موجبات نجات و سلب مثمرات هلاک دست طلب
بفترت لا اثنی الا بک ولا ارجو سواک پویند **فصل**
اکنون که نموداری از فضایل ذکر پروردگار بصامع ارباب بقضاد
اصحاب اعتبار رسید از تعداد اصفاف و اختلاص اوصاف اذکارا
باید کرد بدو دست استکال باذیال اتمال محکم داشته در صحبت و عزت
وقیام و قعود و حرکت و سکون و گفت و شنید و سایر تضاعیف
و تضاریف احوال مواظبت و ملازمت تقدیر و تجرید صانع فی ندید
باید تنید و باید دانست که ذکر که به بدله باشد و کاه بزبان و کاه جامع باشد
میان این وان و ازین اقسام سه گانه ذکر زبانی را بدوین اگاه و همرا
دل را بان بسیار که فایده و قلیل الازد ان بخلاف ذکر قلبی که مایه شری دارد
نمایان در زدودن زلت و اخترا و در دن دنیایان و هانا همین است
در کرمه و انیبوا الی ربکم مراد از انابت بندگان بسوی پروردگار
جهان و این نوع مجاری متشعبه تواند داشت و مظاهر ذوات

الافان بعضی مجاز از تحریک زبان و بعضی بایا وری سایر جوارح و
ارکان و باید که آثار موافقت دل با زبان در جمیع اعضا سرایان باشد
بهنگام تسبیح و تتریم پروردگار و همچنین بهنگام تهلیل و تکبیر و تحمید
و استغفار و سایر صنوف ادعیه و فون اذکار اگر چه در انشا
دیده محدود باشد و دست بابت کردار و پاکرم رفتار مثلا هرگاه
زبان بتلاوت کلام یزدان جنبانی و آیات قدسی سمات قرآن خوانی باید
چنان دانی که همانا مقصود توفی از کشف احوال افاضی و ادائی و ضرر
امثال مرکشی و خسته فرمائی و چنان و ساوس شیطان و هوس
نفسانی و از تحریم مشاعر جسمانی و روحانی و دور سازی و سراسیمه و
نفور کردانی که در پوشش ایهمال نهانی چندان که کوشش کنی نتوانی
در تلاوت ایت رحمت و ایت عذاب حالتی داشته باشی صادق
الانتساب بامید مغفرت و بیم عقاب هم در مقام غیبت و هم در مقام
خطاب پس بهنگام استغاثه و عید عیش و عید سنابل نوید کامروائی
جاوید امید باید چید و بهنگام و عید بطش شدید زیاده از کفایت
نمایش گفت و شنید بر خود باید طپید کاه علامات افزایش خود و خود
سر و منظور و اقصان سر بر آگهی و عاکفان حظا رشود و کاه آثار
تحریر و کفایت هر اس مجاز از کثرت اشتباه و معرا از لباس
فصل از جمله اصناف اذکار است که یک یک از نعمتهای

کوناگون که با نعم خداوند بچون داری بنظر داری و شکر گزاری
و حقیقت شکر است که سر سر نعم جسمانی و روحانی و از و جل
شانه دانی و بنایب شکر قبول حصول ان شادمان بوده فرخنده و عین
استطاعت است بر ادای مراسم حسن اطاعت کاری چه شکر گزاری
عبادت در دل و زبان و دست و پا و چشم و گوش و عقل و هوش
و سایر مشاعر و ارکان ساری حدیث مرانعم الله علیه بنعمه نعمتها
بقلبه فقدا دی شکرها اشاره بخصوص شکر جناز است و روایت
ما انعم الله علی عبد صغیرت او کبرت فعال الحمد لله الا ادری
شکرها مخصوص شکر زبانت و اما شکر مشاعر و ابدان که زبان نیز
در شمار است چنان است که یکان یکان در عبادت یزدان سپری
و همراه چنان حق اطاعت فرمان گردانند و از چراگاه خود سری رو
براه انقیاد نهاده انچه را برای از فرید شده اند بجا آرند و هر یک از
نعمتهای الهی در مصرفی موافق امثال او امر و نواهی از وی نقطه
اکا هی استعلا خود از فساد و تباهی نگاه دارند و این معنی از مدلول
شکر النعم احتساب الحاد است و از تفکر در حصول الا کون
عبد شکر او سایر اخبار خود را از ان جمله است که هرگاه بیاداری
که نصیبی از توفیق شکر گزاری آری از این نیز بینی و ایامتی و
هوشیاری نعمتی شماری از نعمتهای باری و باز این نیز شکر گزاری

کردن این شکر و نیز مانند شکر نخستین دانسته شدن نداری
 که این نیز نعمتی است طاری از موجبات شکرگزاری در نظر هبندگان
 طریق پرستاری و جویندگان رجوع استواری و مراد نعمتی چند است
 از نعمتهای نامتناهی که ادراک توانی بمدد کار بجوشی که از معرفت آن
 خبر میدانی که نمیتوانی جمیع آنها را در حصار احصاء فراهم آوری و
 شماری و چون شکر هر نعمت از نعمتهای بی اندازه نعمتی است تازه که
 بازای آن نیز شکر باید که در زبان از عدم پاسداری آن چنان که
 شاید بر نیاید باید که فارسی جهان بپای فرات عمان مرکب است از
 وادی اراده شکر ابادی بقضای ملکتهای اقرار بجز و انکار گردانند و
 دست استسکاف بقدر استشعار تصور از ادراک رسانند **فصل**
 و از آن جمله است که فی بعض جنات و نوافل عبادات که سنت شریعت
 بمزاولت و معارف آن جاری شده بفرمان باری بنظر تذکراتی پس
 اندیشه کنی و بدل و زبان شکر توفیق پاسداری آنچه بر منج استواری
 بجای آمده باشد کز آن و صمت بر تدارک تقصیر و قصور فواید آن کار
 بنیروی دین داری ز روی فرساری و باید که در ملا فی حیات مافا
 از اصول طاعات و فروع قربات میان آنچه اصلا بجای آمده و
 آنچه بجای آمده لیکن بر وجهی ناستوده که شایسته قبول درگاه زود
 نبوده فرق بینداری و همه را یکسان شماری بتخصیص نما که عند قرآن

اعیان و زنده شرایط صحت ایمان است و سایر فنون اطاعت فرمای
 بدون پاسداری و حق کز آن ان از شایستگی قبول بر گزار است سزا
 فوز و فلاح بندگان نخستینها است بعد از تصحیح اصول اعتقاد و پیرا
 صلاح و سداد و بندگان فوختن نژاد است بسوی منزل مراد معیار
 سنجیدن طاعات خرد منشان بندگی کز او میکال و ارسیدن
 راست و شان زینندگی تبار مصلح اعمال عرقیزان ناصیه سعی
 مشکور متبع امال قدم فرسودگان با دیر جهد میرود کن دین و ستون
 پرستاری میزان شناختن از چندی از زبان کاری سرآمد و سایل
 سعادت پایدار پیش اهنک قوافل عبادت کردگار جویندگان شوارع
 پر هیز کاری بدون هدایت رعایتش بدار القرب و کما مکاری
 نتوانند رسید و جویندگان مشارع حق کز آن جز بعینیت حابش
 نشانی از چشمه سار سودگی و استواری نتوانند دید پس ناچار بنیروی
 استصبار نمازهای ایام گذشته را بمعیار اعتبار باید سنجید و در
 تدارک ناسایستگی ارکان و اندکاران از روی ندامت و احتذار باید
 کوشید در روایت فضیل بن یسار که در کتاب کافی و تهذیب الکام
 مذکور است از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
 ما نرث ائمة من صلوات الله علیهم منها فان اوهمها کلها
 او غفل عن ادائها لفت ضرب بها وجه صاحبها یعنی از برای

تو نیست از نماز تو مکر آنچه در روی دل زان با خود داشته باشی
پس اگر نماز گزار چنان که باید بجا بیارد یا از ادب آن غفلت ورزد
آن نماز را در رم بچند و بر روی صاحبش زشت **فصل**
و از آن جمله آنست که اندیشه کنی در مرجحات ثباهی و مورتات دل
سیاهی از محطورات و مکر و هات مناهی پس هر چه را از صغایر و کبایر باطن
و ظاهر پیرامون مقاربت آن نکشته باشی بمقتضای ناسپاس حدود
الهی نعمت توفیق عصمت از ابعالیات عظیم القدر شناسی از نعمتهای
نامتناهی و ناتوانی از حق سپاس قدس شناس قلی و زبان که نکرده ای
و نگاهی و هر چه اقدام نموده باشی بر آن از فنون کونا کون سرکشی و عصیان
بغریب نفس و شیطان بازگشت نمایی از آن و جهد بلیغ بکار فرمائی
در تدارک و تلافی طغیان هم در حقوق الله و هم در حقوق مردم
که میماند **الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فادامهم**
مبصرون را اشارت بانوارت این نوع ذکر دان و بمقتضای حد
اتباع السبئة بالحسنة تمجید آنکس ثمرات و اما حی سادات شمار
سیماد در بعضی صور که تدارک دیگر نتوان و مراد از محاسبه نفس که
ترغیب بان از آنکه دین مانور است شمار حسنات و سیئات از برای
ادای تدارک ما فات مروج مذکور است امام جعفر صادق علیه السلام
اصحاب خود را فرموده که بحساب خود وارسید پیش از آن که بحساب شما

وارسند و کردار خود را بسنجید پیش از آنکه کردار شمارا بسنجند
پس تحقیق که قیامت را بپناه ایستاد نگاه باشد که هر یک از آنها
موضع ایستادن هزار سال بود یعنی برای محاسبه اعمال و خلاصی
از خضوت خصماء و از نکال قبايح اعمال و فضایل افعال و از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام مروی است که از مائیت آنکس که هر روز
حساب بخود نکند و بگوید از خود و از سر پدر اگر کاری شایسته کوفه
از خدای عز و جل توفیق زیاده طلبید تا حسنات دیگر را بخر کرده
باشد افزایش و اگر کاری ناپسند از سر زده باشد بازگشت بسوی
خدا نموده بطلب امر زشت گرداید تا از عقوبت عاقبت اسایل **فصل**
و باید دانست که از فرشتگان انزل الهی شمعانی در نهاد انقیاد مرآت
مسلمانی بعد از ابتلا بنفرش قدم از عبادت خجسته فرمائی و آری
فوری است بدون جواز تسوئیت و توانی و در صورتی که ازین معنی
عاجز باشی و با ساین نتوانی باید که بشکلف خود را بر ناسف و تحقیر
داشتن عنان همت بطرف وصول حصول کرامت ندامت کرد آ
تاریقه رفته کام کام فراتر نمی و رخت بخت از مقام ثانی بمقام
نخست رسائی که اخلال باین با تعددان بمقتضای قضای اکاذبه
امال و با بطلان امائی باعث نکال دلسیاهی است و مورت و مال
تیره و عوائی در خبر است که هیچ بند نیست مگر اینکه در دلش نشاء

در خشنده و نور نیست پیر کاه پیرامون کناه کرد و بنا فرما
 کرد بدین نشان نورانی نشان از سیاهی و تیرگی بدیدارید بر اگر
 توبه کند و باز گشت نماید زایل گردد و زاید و اگر دیگر بار عصبان
 ورزد و راه نمادی در کناه پیماید آن سیاهی نزد اید بلکه رفته رفته
 افزاید تا بجدی رسد که نشان نورانی را بوشاید سراسر از او ببرد
 و بعد از آن حالت چندان که صاحبش کوشش کند درازالت بود
 نهد و بهبود پذیرد و همانا اشارت باینست که لایزال علی
 قلوبهم ماکانوا یکبون چنان که از حضرت باقر علیه السلام
 و در دیافره در ذیل همین دعایت درایت مشحون پیر باید که عرف
 ناصیه تفکر در حساب الحاله و گرد و سوابق شهر و مر و خوالی حوال
 برای قضای حق تخلص از نکال و ذایل اخلاق و قبیح اعمال اندو
 شکسته بال دراز و پیر از دایای اعتزال نشسته بحاسبه نفس و
 مراقبه احوال پردازد و بقایای تنویلات جوارح و ادوات جسمانی
 را از او امر و نواهی الهی که بتجانیل و غماطل تنویلات نفسانی در معر
 تلف و تباهی مانده بنیروی استیفا و استقصای اکافی مستخلص
 سازد و طلب کاران تنالی اوقات و تنالی ساعات را که از تناول
 وجوه بروات مره و سنوات مبتلای جرمان و فوات باشد از
 روی استغفار و ظایف ثابت و استعصار و رسم احیای مبتلای فوات

نور از **فصل** و از آن جمله است که هنگام خطور یک یک
 از خطرات دواعی حرکات جسمانی تخت یا دخای کنی بنور
 حضور زنده دلی و خسته فرمائی و مادام که رضای او را جل شای
 در آن کردار ندائی القی و آلات آن کار را اجازت حرکت ندی
 و بخشنائی مثلاً هنگام اراده سخنرانی اندیشه کنی اگر با غشی ندی
 ترا بر اظهار آن گفتار داشته از منعلقات پاسبانی مراسم
 ایمانی سخن گوئی با ندازه که در آن باب از تعبیر مافی الضمیر ناگزیر
 دایی و اگر باعث امری است شیطانی از غوایل و ذایل پنهانی لب
 فرو بندی و از گفتن آن سخن باز نمائی و برین قیاس اداست که
 پرهیز و هراس از سایر نوادر و عجزات بر امر و خواطر الهیات
 عزرات جسمانی که مورث پریشانی تواند بود و مثر شیمانی و تا
 توانی نشاید که روی تبصر از قبله تذکر این روایت فرخنده هدا
 کردائی بلکه باید در سوالب شین و جوابب زین همواره نصیب
 موارد و مصادر بخندین باشد بدون تخیل تغلل و توانی در کمال
 کافی که جامع جوامع اصول است از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام منقول است که من اشد ما فرض الله تعالی خلقه
 ذکر الله کثیرا ثم قال لا اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
 والله اکبر وان کان منه ولكن ذکر الله عندما احل و حرمان

كان طاعة عمل بها وان كان معصية تركها يعني اكنار ذکر بخند
نرو و شوار تر از عبادات دیگر است که خدای عزوجل بر بندگان
واجب نموده و خلائق را امر بان فرموده همانا آنحضرت را نظر بآیت
یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا بوده باینکه دیگر از آن
آیات که بسیاری ذکر راستوده و بر هر تقدیر بعد از آن بیان نمود
که درین مقام مراد از ذکر کثیر گفتن تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر
نیست اگرچه هر یک ازین اذکار در شمار یادآوری است بلکه مراد
یاد کردن خداست بهنکام پیش آمدن حلال و حرام پس آنچه پیش آمد
و اضافه امضای آن دارد اگر اطاعت است باید که اقدام بر آن نماید
و بجا آرد و اگر معصیت باشد بر امون آن نکرده و اگر ادا نیست
سر امد اقام ذکر کثیر را نظر دیده و ران روشن ضمیر و نیز از آن
حضرت روایت کردی بخدایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت ای پیغمبر خدا وصیتی کن مرا آنحضرت گفت یا قبول وصیت
میکنی اگر وصیت کنم ترا گفت بلی و همچنین تا سه نوبت استدعا
وصیت نمود و همین جواب شنید بعد از آن که سایل بجا آورد
وصیت بر خود لازم گردانید آنحضرت گفت اذا همت بامر فندبر
عاقبه فان یک رشدا فامضه و ان یک غیبا فانتبه عنه یعنی
هرگاه مت بر کاری کناری نخست اندیشه کن و یا بیان آنرا بنظر آن

پس اگر شایسته و استوار باشد بجا آرد و بالعدم از او نکرده
و ناپسندست از آن در گذرد و اکنار **فصل** و از جمله اذکار
فلو بست در بدایع صنایع و ودایع طبایع ازین رو که هر یک بر
بلای حکمت و نفاذ قدرت صانع برهانست ساطع و مخفی است
قاطع تدبیر و تفکر نمودن و بتذکر عجایب آسمان و غریب زمین و
تجسس سایر آنچه بر تو هستی بر آن مافیه از مافوق آن تا ما تحت
این زندگ عقلت از این فطرت زدودن بشیرالتفکر حیو قلب
البصیر که بروی نذر نبیه بالتفکر قلبک در مقام تنویر قلوب
خردمندان روشن ضمیر از حضرت امیر علیه السلام ماثور است انشا
باین گونه ذکر از اذکار باب تنبیه و حضور است و همچنین بسیار
از آیات با هرات که در تنزیل مجید مسطور است مهیج انقراض تمام
حاکمان خطایر الکی و مروج اضرا از صدور واقفان سرار امور
هر چند استغوار حقایق دقایق حکم و استنبصار لطایف طرایف
نغم که بنوازش نکارنده نقوش وجود بر الواح عدم در و رای
سرادق طبقات آسمان تفصل و ستور تخوم زمین کرم مستور
انطاعت اقتدار دانش و بینش طوایف پری و قبایل بنی آدم دود
لیکن چون خداوندی مانند جل شانیه هیچ یک از انشوران آگاه
در ساخت دریافت کند حقیقت ذات مقدسه از لایزال ادر آن

راه نداده چنانکه زبان فصاحت برآمد مقربان آن بارگاه را در پناه
عروج معارج عرفان بصراحت ماعرفان کشاده مشعر عقول و
افهام از رسیدن سر پرده جبر و قهر فرومانده و حیرت و ملک
بصایر و احلام از دریافتن سرادق عظمی ترش به بهر و خیر است
بلکه صفات زیننده اراسته بر نور تقدیر و تنزیه دور از بارگاه
حرم جلالتش گمراه گردیده شر سار نمایان تغییر است و نفوت فرخنده
پیراسته از ثنای به تعطیل و تشبیه نارسیده بر سر پرده جلالش
از نیم پاشیدن سوگوار تغییر و ارایش تحبیر است و دور باش از الله
احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار قدم فرودگان بود
وصول ایادی عرفان را پابند خیمت و حرمان ساخته و نویسی
کل ما میزمنه با و همام که فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم
مردود الیکم نشز لبان مناهل ایقان را در جستجوی وسایل معرفت
بزدان بتکا بوی لابل زمین و آسمان انداخته بنا برین خوید
مهره دران سیاحت مراحل شناخت افزیننده بی ندید بنویسد
سننیم یا تنافی الافاق و فی انفسهم حتی یمنین لهم الله الحق
اوله یکن بربک انه علی کل شیء شهید کامیاب منابل حسن
پرستاری است و اباحت سیاحت شناور و انج معرفت قریب
و بعید بفرمان قهرمان تفکروا فی الله و لا تفکروا فی الله

فانک لکن تقدروا قدره سر آمد و سایل حصول راحت نزول
ساحت کامکاری و استواری است همیز است ککار کشای خرد
برودان بصیر و راه نمایی دیده و دران حکمت پذیر است و همین است
که در لذات حلال قصور و انزال اطلالت تقصیر ناکر نیست
فصل اکنون از نظر سالکان مسالک الهی و واقفان حق
شهود پوشیده نخواهد بود که تفکر و مظاهر متناوب الورد و نور
بود بحسب تناوب و تناسب احوال یاد کنندگان معبود در نزول
و صعود مدارج مطالب و معارج قصود گاه بر کوب براق ابلق
اختلاف لیل و نهاریم و امید و سایر مرکب فرات و دید کرد کرد
طریقت و تلمذ صنایع صانع بی ندید کردین سبیل توحید و تجمید
بایدش پیود و با شرف پر تو خورشید نباید از چهره تابش صباح
معرفت سیاه و سپید غیا همد و امیر الهی گفت و شنید چنان
که روشن گردید بایدش زد و اگر چه در مقام احصای الایک
نکارنده نمان و دارنده اشکار و مطمح انظار استخبارش تلکار افر
بعجز و انکار خواهد بود و بنکام استشعار کبرای عظمت داور
پهمال مجال مال السقضا لئلا مال عرقا انفعال خواهد بود
هر حال با وجود قشقت بالانفعال و ضیق مجال احتیال چون پای
جستجوی گرفتاران انکال سلاسل و اغلال استدلال در انعقاد

و انحلال حج ذوات الادیال از تکاپوی هنا و هنا خسته و دست
اندیشه کارگردان مشاهده شناسایی و ادراک از غزال است که
کیفیت خلقت را ضعیف و قلاک و لمیت صنعت هذا و ذلک کسسته
انت که در طلب و وصول غرخت بادا که هی دلالات تزیل الهی را کافی
حکایت و جوب و امکان را بر و یانوی درایت و ایقان بر طاق
نشیان گزارد و از توغل در سبیل علت و معلول و تامل در تاویل اسباب
منقول عدول و رزد و بالک ندارد تا سر که انی دورش بخور بعد از کور
رساند و تطاول فسلش در بنجیر غنیر نکشاند بلکه کاهی که بقوت
عبرت در عجایب امان و غرایب زمین پوید و بزبان حیرت از سر یکی
افلاک و ارمیدگی خال که کوی ازین روست که اوست فاطر اعالی و
اسافل و کاهی که بنور فطرت در زینور پیدایش و یابندگی یا کوهر خورشید
و یابندگی ببند و بدست ارادت کلهای رنگارنگ اعتبار از کلش
پچان و جان دار چمند از انجاست که خراو نیست هست کننده ارواح
و هیاکل و بالجمله هر چه از فنون مصنوعات کونا کون صانع حیون ^{بنظر}
اندیشه ارد نقشش تازه بر وجنات صفحات تذکر و زافزون نکارد
حرکات بروج و نجوم و شهب و عینوم بر کات حماری و جبال و اکا
و تلال تکاپوی بی ارام افلاک و ستاره جستی مستدام ثوابت و سار
هبوب و ریاح و نزول و طار بنوع عیون و تلام بحار حصول ثبات

و فروش از فضول انعام و و عوش خربان سفینه بر روی بحر خاز با
چندین احوال و اوزار سیر کشتی بیابان و چگونگی افرینش است
خانهای مستقر و بنور ان بی نیاده و کمر و فرمان روایی بعسوان
درند پر کار خانه بروجه **فصل** و از جمله و سایل و صول
کون فجاج است و دلائل جلول و راج و باخ تذکر و دودن ظلمت شب از
چهره صباح با نور مصباح تراد و نود و صباح و کشودن خرابین فوز
نمودن دفابن فالخ بمفتاح تخالف خداه و رواج سبحان الله فالق
الا صباح رب المساء و الصباح خالق الاجسام و الارواح برنگار
چگونگی در میان زمین و آسمان باز داشته و هر یک را بر یکی تازه و
امین خوش اواز و نکاشته میوه های کونا کون از قطعات مجاوره زمین
بیک آب پرورده و هر یک را بکیفیتی و خاصیتی متفرقه و ممتاز کرد
در یک شلخ خار و تر نهاده و بیک جوهر شایسته کی خل و خمر داده و
لعاب زینور شعاع و حلالت گذاشته و احجار و صخور را بهما و
افراشته از میان سر کین و خون شیر صافی پاکیزه خوش کوار روزی
بندکان ساخته و اصناف اطعمه از ان برو فی خواش کرسنگان پودا
طاموس را بر نیکی بال و پرست نخواست کرده و هزار دستان را بابت
خنده کل از خود برده قطره باران را در صدق لؤلؤ شاداب گردانیده
با ان صفا و درخشندگی و نطفه مستهان را در رحم زنان بعد از

به بودن مراحل جنینی با جسمی منازک جوانی رسانیده باین تپایی
 و فرخندگی مستند حقایق و معارف مستند ذائق و طرایف
 مظهر انواع هنر و اصناف کمال صدد غرایب صنایع و عجایب
 محط رسال عواید و صنایع مصب زلال محامد و سدایح و از جمله آیات
 وحدت کرد کار چون و دلایل یکا نکی افریننده بر تر از احاطه عقول
 و دریافت عیون انتظام برکات نفوس و ارواح در سراسر منزه و فراتر
 با اختلاف حرکات نفوس و اشباح مختلفه الفنون تعاضد مقادیر
 و مارب کونا کون با تعاد و طار و طوار در جمیع مراتب جنبش و سکون
 چه سان موجودات با تابان ذوات و صفات بمددکاری هم پرده شده
 اند و با هم پیوسته و مخلوقات با تبا عدا میکنند و جهات در افاغیل
 حرکات با یکدیگر میساخته اند و بهیچ شایسته ای که از آسمان آید
 دانه نهان در خاک را پرورش نماید و از کرمی و سردی و سار و انچه باید
 یا بد بگذرد که شاید تا بسر حد کمال برآید در برین و بالیدن اشجار
 و رسیدن خوب و ثمار هر یک از کائنات دیگر از آید و مدد کار
 و همچنین اشخاص بخواهد بلکه سربای اجزای عالم چه پست و چه بلند
 در مکاسب و مطالب یکدیگر را معاون و سودمند و برین قیاس
 کارکنان عالم امکان از جماد و نبات و حیوان هر یک را نشان ممکن را
 معاضد و مدد رسان ازین جهت ذلک لایة لقوم متفکرون آنست

ذلک لایة لقوم مذکرون **فصل** اگر بنایی می بینی میدانی
 که بنایی از آبیای داشته و اگر بر نقش میبکری میبای که نقاشی
 از آنکاشته چرا بنای عالی محکم افلاک را با بنی نباشد اعلی و اعظم
 از احاطه ادراک و این همه نقشهای دلکش چالاک را نکارنده نباشد
 مقدس و منزله از لایش آب و خاک تبارک الذی بین الملک و هو
 علی کل شیء قدير تو نبودی و پیدا شدی و باندان تاملی میدانی که
 خود خود را از نیست بهست نیاوردی چرا که در حال نیستی نبودی
 پس چگونه نقش خود نمودی و در زمان هستی بودی پس چه قدرت
 بکار فرمودی و مثل تو نیز ترا و خود را هستی نتواند داد چرا که او
 مانند تو عاجز نیست بی بنیاد اندیشه کن در مطلبی که مان عمره نمودی
 سعی بسیار در حصول آن بکار فرمودی و انحرافیان که خواستی برنج نمود
 و عقد انتظام را رخنه سوکار نکشود از بنیاد آن که اگر کار جهان
 حصول مطالب و وصول مارب ذوات الاقان در دست تو و
 امثال تو بودی عقد خواهش خواهند کان بسر انکشت کوشش کار
 کنان کشودی در باب کار در دست دیگری است و مدبر امور را انکفا
 و اقران تو عالی تربیت کار که هر طره افتادی هولناک مانند غرق
 شدن در آب و سوختن با آتش بی بال و از جمیع خلائق و تدابیر آید
 نشستی و رشته مددکاری از هر کس و هر چیز تا کبر کسستی

چه سان دل می بندی بر هانند قادری و چه گونه مدد میجو
 از فریاد رسنده حاضری که چاره بچارگان و فریاد رس در ماندگار
 همان است که فاطر زمین و آسمان است و همان است که باعث پیوستگی
 اجزای جهان است باری که لوح و ابدان ذاری اشکار و پنهان خالق
 موت و حیات جاعل نور و ظلمات موجد جاندار و بچکان از معدن
 و نبات و حیوان ناشر ریاح مرحت و احسان بر کافه موالید و ارکان
 مصور ترکیب خلقت جاودان از نطفه مستهمان پدیدان در ظلمات
 از حرم مادران مقدار اختلاف السنه و الموان از افراد انسان با وجود
 اتحاد ارکان جوارح و ادوات هر یک از ایشان نمایند بر امر دانش
 و پابندی خیرات و شرور بخشاینده مایه جنبش و پابندی نازمان
 حلول اجل مستور و بالجملة آیات نبات یکا نکی پروردگار در غایت
 پندایت و نهایت ظهور و جلیت فطرت خداوندان پاکی ذات و
 استواری صفات بر تصدیق ان مظهر و من بسم وجهه الی
 وهو محسن فقد استسلف بالعرفه الوثقی والی الله عاقبه الامور
فصل و گاه دیگر تفکر شایکان بعد از اطلال داجاله نظر در
 فضای دلائل عرفان و فضائی طرازین نعمت را یکان باختساب
 ارتقاب جوالی بود و سوا لب زیان ابواب کرامت اطاعت فرمان
 بر رخسار حصول سعادت جاودان کشاید باز تقاب رنگارنگ

نوازش و اجتناب منتهجات هو ان اسباب سلامت از خواست
 تباخت طغیان بقبول عبادت شایکان نماید تفکر هر زمان بر
 پرده خشوع و انجابت در قلمت حسنات و کثرت سیئات بمقتضا
 التفکر مدعو الی البر و العمل به و سایر روایات هسته هسته
 از عدم مبالغات کا هد و بر اهتمام تدافعی مافات افزاید فور اسباب
 و قصور احسان را چنان از موانع نغمتهای سپکران نکارنده جسم و
 دارن روان شرمسار و پشیمان نماید که رفته رفته موجبات نکال
 با اعمال حسن حال گردد و فضایل قلوب و ابدان از ثواب خلل نقیض
 پیراسته بنظر آید و وفق اسباب این اجتناب اجتناب از محبت
 دنیا و اجتناب بحیث زهادت نزدیک گزاران مراسم عبادت که
 دست از دشتان رهین جبل اللئین بعت را بنمایان مقام آمین
 بی ابادت و این نکته خرد پرورد در نظر را صدان مراد عیب و هنر
 کالشمس رابعه النهار نمودار و هو بدایت که اعظم دعایم جرایم جسمانی
 و اقوم قواثم ذمائم نفسانی دوستی دنیا است که سر آمد جوالی جرکات
 نکوهیده و عین جواز ذب ملکات ناسر است بلکه همانست مشیت
 اصناف ارجاس و مؤسس اسان اجناس اجماس و همانست ناشر ریاح
 لوائح زلال و ذایل قلوب و کاسر جناح سوا فاع نواصی معاصی حرام
 در مشاعر معاشه و یافتن حقایق ششمن دیده و دان مراد

استنصار هرگاه در تکاپوی مراحل جنبش و منازل قرار گیرد باید نهان
 و معاصی اشکار را بنظر اعتبار دارند بعد از قضای و طرازی نامل نشانه
 و امعان نظریات باین را مسبب از دوستداری و خواهش مندی این
 عجز و حیل که شمارند و لهذا توان از اخبار مانورده از آنمه اظهار قطع
 علاقه قلوب و صرف طوح ابصار را ازین مردار بدعا بسیار بسیار
 و محبت لذت و مشتهیات ناپایدار این فریاد غدر شعار را نداده آن
 کجایش حوصله اظهار نکوهش نموده از آن جمله تغیر حجب الدنیا را
 کل خطیئه که در اطراف و اکثاف همالک مروی و مسجوع دیده بهیچکار
 و از ابتلا باین بلیه رهایی بخشد و تحذیر حجب الدنیا را القی
 و اصل الحزن که درین مقام همانا بمسامع خواص و عوام رسیده مشاعر
 و افهام جمیع و نام را از تنبع سایر دلائل و توسل سایر وسایل بی نیاز
 دیدن **فصل** و گاه تفکر چند در بیت و بلند او دیده بجای
 و خوف و بال سمنداشتنی حال و اندر جرع چند از تذکره هلاکت
 و احوال و زلال حسرت غایت محال غمناک اندیشه مال چنانند و ملازم
 سکوت گردیده سرعت زوال راحت و نکال زندانیان سپهر فریاد
 را بنظر عبرت رساند و بیوت شدت و سیات پروردگان و امان این
 کوزیست مسبوت را در عدم بیوت او هنر از بیوت عینکوت دانند
 ناپا بوده کرد خیال محال سایش بال را از آنکه نکند جلال امان هاند بپند

کرد و شهور و مرور احوال را ازین رشته نامدار بتدکیر حالت
 احتضار کسلانند حالی که زبان از گفتار و جوارح از کردار بازمانند
 و طایر روان هرگز را از نفس تحیر هوس و تنگنای تردد نفس نکون
 سار بحدوث مر المذاق و وقایع ناگوار رساند دهشت جنان از راه
 و لکت زبان پیغام کسیر خیاخ چاره سازی و قطع امید دلی
 نوازی شغور بصر بچارگی و طوح نظر غمخوار کی هول نزول مطلع
 وصول و وصولان فرغ عمل چنین فراش و ترنزل زمین انتفا
 ارتعاد فرائض و اضلاع بدن ضیاع التکلم و استماع سخن و
 هشاش شادمانی و وداع دنیا است مهر بانی بخت انهنک
 استار قبایح محنت انکشاف امر از قضای کلفت انطوای مدت
 تلاقی و رجوع حسرت انقضای نوبت توبه و نزوع نکسر مضاع
 اطاع اما بی تخرج انواع افراع نهانی تلاطم امواج تحیر نژندی
 تضاد امواج تحسر مستندی عرف جبین شرمساری متابع
 بیقراری انقطاع راحت آمدن عواد اشاع ساخت شمت
 حساد سقوط بنص چاره ساز پرستاری بزمیدی طیب دلوا
 تحیر کاردی ارتفاع نوحه عویل و خستگان امتناع ترویه غلیل
 و ابستگان سوزش هجوم غم نگرانی شورش هجوم موم پریشانی
 انطفای مزاج و هاج دیده وری و نکته دانی اختلال مزاج تنه

خیره سرب و نافرمانی شد ذقن اسایش فروزی نشر کفن از این
بهروزی حضور سر بر ناکزیر سوگواری وفاداری دخول حفره حصار
ناکامی و خواری سکون تراب نکون ساری بدون طوح جفون آمار
کارگزاری توسل صحرانگسکی بتدر امور دل بستگی غارفت با
افترا دل مخفی و خوردستانی مراقت هوا صفا تیره بخفی و پند
تقطع اوصال هیکل اخشیجانی تفرق اجزای بیکر زنگاری شدت
صفا طبر بهنگام سوال و پرسش حال عقاید و اعمال هیبت صراط
مدد و بر متن جهنم برای مرور و عبور طوایف اعم ایلاس بهم محاسبه
نقیر و قطیر هر هر بغیر و تاج سیر اشتغال و قود سرکش
استناع خود افش تاسف حدت حرارت نیران عذاب سورت
ماریت هوان عقاب نرانی که فی الجمله تشنگی نشاند و نه خوابی که
یک چشم بر جم زدن راحت رساندالی غیر ذلک مما هنا لک زملها
مها لک و اسباب غیر مذاهب و نوع مسا لک که بیا بان کرد بیان
بار خای عنان قلم و زبان چندان که کرد اگر میدان تخمیل در صر
تبیان تفصیل ان پوید بصناعت تصویر و استطاعت تقریرش در
استقصا و استیفای عشر عشرش یکی از صد هزاران نشانی از فرا
گاه اسایش و اطمینان بخوبی و بالجملة تفکر درین بودای بامثال
این منادی عده اسبابی تواند بود که یکباره قطع اسل نمایند و مسا لک

نور

تهدیب اخلاق و تصویب اعمال را ناکزیرست که بدست یاری
صمت بلند این کند ناپسند از پای سلوک طریق ارجمند
و بداند که تطویل امل بفرقه بتسویل کسل و نسیان اجل
کراید و نسیان اجل هسته هسته بر دوا بی تعطیل عمل نیست
و لعل افراید ضاد عمل بتقریب تبعید امل در بعضی اخبار عبارت
الامل بفساد العمل و یعنی الاجل وارد گردیده و در خبر دیگر قلل
الامل بخصائص لک الاعمال بنظر رسیدن شکی درین نیست که
تطویل امل عمل علل تقصیر عمل است و معظم اسباب خرابی بر و هانا
نظر بر همین است روایت الامل سلطان الشیاطین علی قلوب الغافلین
فریفته اکاذیب مواعد امل که بتصویب رقیب عتید کسل قیل
اندیشه و تهدیب عمل با مغرور و خطل و مخدوع خلل سازد و قبیح
افتد و کاه گردد که وفای و عده اجل با بقضای مدت مهمل نگذارد
که باز است علل و مدارش نال پر دازد حاصل مقال آنکه حبال امال
جبال هلاک قبال و سایل نیبندگی حالت و عقال مطایای قوافل
سلوک سبیل فرخندگی مال و این رشته پریشان بود و تار شله
نکال جاودان و وبال پز و ال است و کند اغلال سلاسل اهل تحصیل
کمال در مدت امهال الاجال فصل و کاه دیده و رفتن فرزند
از ناکزیری از مراحل سه کانه بجز یک تازیانه بود دست ان احتیاج

ضربت رؤسهم بالسياط حتى يتفقهوا شوارع تفقه در
 شرایع اسلام بوند و به تنوع دلائل قواعد احکام و مسائل بصیرت درایل
 حلال و حرام جوید عزیزان ناصیه سعی مشکور و کرم روان بادیه
 جهل و بروردانسته اند بنیروی تیغظ و اکاهی که رنده ماثرتنا
 و عمدۀ ذخائر جاودانی زیور بصیر معارف دینی است و حلیه تفقه
 احکام الهی لهذا ناقدان اخبار نامه هدی سلام الله علیهم عالم و معلم
 را پیش از عابد و مجاهد ستوده اند و منزلت عالمی را که علم او نفع
 بمردمان رساند بر منزلت هفتاد هزار عابد افزوده اند زبندگان
 این کوهر گران بهار از برای وراثت انبیاء گزیده نوید العلماء و ثلثه
 الانبیاء شنوایند اند و خواب نایان را نسبت بشیذن دارا
 خفته دلان نادان در پله رحمان دیده علم را برده الا ان الله یحب
 بغاة العلم لذت محبوبیت چشایند اند فرشتگان بالهای خود
 برای سالکان سبیل تحصیل از روی خشنودی و تجلیل در مقام
 ستایش گسترند و هر چه در زمین و آسمان باشد حتی ماهیان
 دریا و جانوران و حشرات یکان طلب ارزش برای طالب دانش و
 پیش گنند و این مضمون درایت مشحون که از مدارک یابستگان
 سلاسل فزون من ساوی یوماه فهو مغبون پوشیده و مختفی است
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ثواب جریال جاله

نظر در تحصیل این کوهر با ساینده معتبر و متون هدایت کثر
 مروی است و خبر نخست از من سلك طریقاً بطلب فی علمك
 الله به طریقاً الى الجنة که در ترغیب و تحریر دیدن و ران مرا
 عیب و هنرم از ان سرور ماثورست راهنمای خداوند از استقامت
 فطرت و ذکای شعورست و عقده کشای پابندان کلاکل اهل و
 زلال فتورست و از جمله اخباری که قدم فرسودگان مسالك تن
 اسانی را در تکاپوی نشیب و فراز مهالك نادانی راه نمایی کعبه بصیرت
 و اهتدات این خبر فرخنده اثر که در ترغیب و کید تحصیل دانش
 و بدو ترهیب شد بدو حرمان ازین نعمت بوند بدیده کشای
 اخفات لوی علم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بفقن
 و خوض البحر ان الله تعالی اوحی الی دانیال از امت عبیدی الی الجبال
 المستحقت بحق اهل العلم التارك للاقتداء بهم و از اجد عبیدی
 الی النقی الطالب للثواب الجزل اللانم للعلماء التابع للعلماء
 القائل عن الحكماء یعنی اگر مرد ما فضیلت علم را دانند هر اینه
 بطلب ان پردا زند اگر چه در راه طلب جان در بازند و خود را
 بدیاهای اندازند بدوستی که خدای تعالی وحی بدانیال کرده که
 دشمن ترین بندگان نزد من نادانیت که حق را افشوران را سبک
 شمارد و پیروی ایشان را نکند و دوست ترین بندگان نزد من

پرهیزکاری است که طلب ثواب جزیل کند و ملازم دانشمندان و پیر
 برداران باشد و سخنی که گوید از صاحبان راستی گفتار و درستی کرد
 گوید تحصیل بصیرت در حدود الهی نظام دنیا و قوام دین است و این
 در شمس است که زیور کردش ایمان و اداش اسایش زمین است اگر معارف
 کیاست دانشوران که رعایا ثبات دعایم دینند نباشد زفته و رفته
 بنیان وحی نشان ایمان بوی رفتی گراید و اهلسته اهلسته اصول
 و ارکان از هم پاشد و ملحدان فیض و صوفی از ضلالت کمتر پری
 شرع انور را با بمال اغفال و اهلان ساخته بتکیه معروف و تعریف
 منکر بردارند و خربندگان تن پرور و نامستدینان حیلده کراحتاق
 حقوق یکدیگر را از نظر انداخته بدون تمیز نفع و ضرر خود سرنگار
 بلند آوازه سازند هر یک در مضایح و حایج و جلب مکاسب خود گوش
 خواهد نمود و چندان که تواند از نصیب دیگران کاسته بر نصیب
 خود خواهد افزود و تلاش این معنی باعث هرج و مرج و تخیل افرازان و مشتم
 افراط و تعریض بی ایمان خواهد گردید و با ناله فرستی در میان ایشان از
 ظهور و تباعض و تعالب و وفور و تخالف و تکالیف کارمددکاران و تم
 کیشان بحار به و کارزار خواهد انجاسید و هراینه در آن صورت صحفه
 امید ضعفا و زیرستان از نقش مراد سفید ماند و صحیفه ایام
 اقویا و زبردستان از ارقام اتمام سیاه گردد شدت تضاد فتن دست

این را از اسعاف اوطاران بندد و کثرت تراکم سخن زبان این را بطعن
 اوطاران کشاید و بالجملة اختلاف احوال دنیا علاوه موجبات نکال
 عقی شود و پیرشانی گذارش و زکار بخسار و تبار جاودانی پیوندد
 نعوذ بالله من المحر بعد الکور و الصلابة بعد الهدی و نساله
 الاستسالة با وثق العری کلمة التقوی **فصل** اکنون که بعضی
 از عواید قواید اقتباس انوار امارت و انذار بمسامع بار یافتگان
 سر پرده اعتبار رسید و چنان که باید نمودار کردید که از جمیع ضعیل
 شمایل این کوهری ندید دست ارادت نشاید کشید و روشنائی
 دانش و دیدار با هیچ یک از ایا دی نهفته و پدید نتوان بخشد با نیک
 تفکر کارگران غفلت و اغترار از مراتب استصهار ز یاد و تمهید
 راه صواب اسیمه سران مراتب از چرخگاه غوایت و ارباب و درگاه
 و همگان نمایند که علی که بسفک مهج و خوض کج تمت بر تحصیل ان
 باید کماشت و اقدام اهتمام در تکمیل ان باید فرمود و فضیلت فرات
 از ابا فضیلت سایر اصناف عبادات و انواع قربات برابر نشاید
 بلکه بر ممد باید افزود علوم دین است که موختش وسیله سرفرازی
 روز باز پس است و اندوختش ذریعه ارتقا و صعود دار الخلود
 نه علم دنیا از قبیل معرفت لمیت اختلاف مناظر و مریاود استن
 کیفیت انقلاب عناصر و برکات حرکات کواکب و مانند اینها از

متعلقات حصول مقاصد متناوب الورد در وصول فضول
 اساسش ناپایدار و ادایش بی سود که تحصیل آن هیچگونه در فیهیل
 سبیل پرستش داور و دود خیل نتواند بود پرستاران معبود را
 بی سپر موجبات اغراض اساسش منازل شود باید بود در نکاپوی
 مراحل اادات و مقصود نه شادی کستر چری چند که بود و نبود آن
 یکسان باشد در نظر حق منظر راه روان منزل مقصود گرفتاران
 تدبیر ندارد که هفوات عمل را از ادراک علل چکیدن و شل از قفل جبل
 یاد ریافت اسباب حدوث و ابل و طل چه سود و پای بنیان کلاکل
 اندیشه شکر ااجل را از بی بردن سوی اثر رجوع مشتری و عل
 اقامت زحل با شناختن کیفیت حل ما لا یجل بر وجهی پراسته از
 شوا یب خلل چه عقده تواند کشد و همانا اشارت باین درایت است
 حدیثی که در جامع کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است
 و جدت علم الناس کله فی اربع اولها ان تعرف ربک والثانی ان
 تعرف ما صنع بک والثالث ان تعرف ما اراد منک والرابع ان تعرف
 ما یرجی بک من ربک بلی می تواند بود که تفکر در بعضی علوم دنیوی
 بی سود در پرستاری معبود به نیتی شایسته و قصدی محمود فای
 قیود پیوده تواند نمود مثلاً تفکر و شناسان حکم لوا مع در و ابع
 طبایع ازین جهت که هر یک دلیلیست ساحط بر نقاد قدرت و

کمال حکمت صانع بغایت ستوده و محمودست و در عداد مشیت
 رکن نخستین از ارکان اصول دین معدود و تذکره غایب خلقت
 جاندار و بچنان که خلعت هستی یافته و بتجر غرایب زمین و
 آسمان که بر توفیقیت یرزدان بران نافقه زداینده زند غفلت
 بود از مراتب فطرت روشن دلان مسعود بر وجهی که بعضی از فضلی
 کثرت نقاب استنار از رخسار اعتباران کشود **فصل** همچنان که
 صحت نیت بعضی از علوم دنیوی بی سود را سودمند تواند نمود
 تفکر در علوم دینی نه زمینده و رود بعلمت فساد نیت بر تیرگی
 صایر دنیا پرستان تواند فرو داد و از قبیل تحصیل علم به نیت مباحث
 علما و ممارات سفها و ماجری ذلک المجری مما بعد العبد عن
 ساحة التوب الى الله تعالی و بدو که ادل دلائل تصادم ملات
 متلاحق الزکودست و از دل و سائل ترا که ظلمات متعاضد الخو
 روایت من طلب العلم لیباهی به العلم او یما یرى به التفتاء او یجرت
 به وجوه الناس الیه فلیتوبه مقعده من النار نمودار است از و خا
 کردار دانش نمایان مطرود و درایت ما او فی عبد علما فازداد دل
 حبا الا از دمر الله بعدا و از داد علیه غضبا تذکار است از
 آثار پندار ظاهر اربابان مرد و دخالت مذلت و صغار بر سر و نهی نکا
 که بجز پنداری ناهنجار نور دانش و بینش را و خود ناری ز نهار

سزاواردا نند درین تجارت خسارت بار نبود کردار مردود و گشتار
 رنایا لود تبدیل ثواب بحساب مستقبل بطلب جاه و منزلت مستعمل
 در نظر کر سنه چشمان موایدیت و لعل که ذره واری از سوالب دنیا
 نتوانند کاست و بر سوالب سود نتوانند افزود معلوم که پایانش
 بجز درد عمل و مقت خدای عزوجل چه خواهد بود و بالجملة اخلاص
 نیت از ثواب تعزیری جدا و در ادا تپهوده و قصد نابود
 بعد از شناختن علم دنیا از علم دین و جدا ساختن مقبول از مردود
 اقلید نماید در فایز رحمت است و کلید گشایش خزان جود و از جمله
 دلایل اخلاص نیت است که دیده و رفتگر بهنگامی که سبیل
 و متضرع نماید رعایت تربیب نماید و بعد از تصحیح عقاید از ازم بهم
 کراید و مادام که از تکمیل بصیرت در وظائف جبابیت عینیات
 نبرد از درخش غنایت در وادی کفایت کفایات ننازد و بجزرد
 تسویل غوایت خود را در معرض تغییر و توجیه ارباب هدایت سبیل
 درایت نیندازد و آنچه بلهجه یک از صفات رحمان موصوف نشمارد
 در وادی پرده اختفا و استتار گذاشته موقوف دارد جاهل اصول
 مسایل و ضوای نماز را که اقامت آن شبانه روزی پنج نوبت ناچار
 باشد با تتبع دلائل فروع نادر الوقوع ایلا باظهار چه رجوع و چه کار
 نمودن بی قیمت از نفوذ اجناس جهان که لباسی خرافیه مسکت

و افلاس نبو شد در تجسس شناختن مقادیر و نصب اجناس
 تسعه و تلذذ لیس جدا ساختن این لبون از حقه و جند چه
 کوشد چنین کس را رهوس تتبع تبعیع و بیت مخاض چه شرکت و سهم
 و با تحقیق مسایل شرکت و قراض چه مجانت و چه نسبت سیمادر
 صورت انقباض و اجتناب از تعرض فزون کونا کون تجارت و اکثا
 بیگانه شرایع دین و شعار ایمان را باند در درکات زمین و تفکر در
 حرکات آسمان چرا شنائی و مریسیاه کرد نکشی از اقصای سنن سنیته
 شریعت غرا را از امتداد بچگونگی تاثیرات نجوم زهرادر نجوم غیر افرمان
 افریننده طبقات خضر اچره روشنائی در خبرت از روشنی بخش
 مغارب و مشارق امام جعفر صادق علیه السلام که نشان گذار
 است که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر بتورسانند و هر کس
 از مسایل حرام و حلال که خدای عزوجل مقرر فرموده سوال کنی
 چیزی نزد او نباشد و از گفتن جواب عاجز ماند **فصل** و کام
 تفکر بیندکی که از آینه چهار دیوار حصار این گونه افکار ناچار
 بکار کشاند و زمام اهتمام بساحت سیاحت شناخت و سایل
 جمع فضایل پنهانی و وقع ردایل نفسانی کرد اند و چندان در تمیز
 اسباب و علامات این روان فرس فرست در پهن دشت کیاست توان
 که اثری از مضارک تفریط و افراط در هیچ یک از ملکات نماند

بات يك را بار امكان اعتدال رساند و در حواقی اوساط نشانند
و چون این نکته ارجمند که از موده خرد بینان فطرت بلندست
که هر خلقی از اخلاق پسندیده و ناپسند را سببی چندست که بحدوث
و رسوخ آن رساند و هر يك را بعلامت و فتائی پیوندد که از
اختلاف یا انتقای آن را صدان مراد امتحان را آگاه گردانند اما
که ربانیده مضی السباق تهذیب اخلاق اسباب و علامات
منجیات و مهلكات چنان که باید شناسد و نداند چندان که
رخشمت در عرصه فرصت دو اند از وصول منزل تجلی صفات
حسنه و تجلی از ملکات مستحجنه نا امید در ضلالت بماند
و همچنین شناوردان لجه این اجتهاد را صدق استعداد پذیرای
کوهر مراد جز نباشد اخن اعداد تواند کرد بدین پا چار دیده و فکر
و استغوار اطراف و اکفاف محاسن اخلاق و مکارم اوصاف
در مقام اراده انصاف بمعیار اعتبار بایدش سنجید چه سبیل
تحصیل هر خلقی که پسندین و محمودست و در شمار جود عقل و ایمان
معدود بدلالات صندان توان بود که از جود جمل شمرده شده
همینکام جدا ساختن مقبول از مردود مثلا اگر خواهی قوت شهوت را
بزیبت عفت راسته در مسند اقتصاد و سرپرستقامت نشانی
باید که نخست حقیقت اعداد انفرادی استه هم از طرف افراط

و هم از طرف تقریط خود عنان عزیمت کرد این و در استعمال
جیم موارد تجاری آن مانند بطر و فرج و زبان از جانبین مثال
اعتدال نمایی و در مطعم و مشرب و منکح و مقال و سایر مناهل
اسایش و مداخل بحال پی بر شرع انور بوده صراط مستقیم و
طریق اعتدال پیمانی و برین قیاس تعدیل قوت غضبیه از برای
تسبیل سبیل شجاعت با احتیاط از تقریط جبین و افراط تهویر صورت
اجتناب پذیرد و تکمیل قوت عقلیه از برای تحصیل ملکه حکمت
بجای از تقریط بلاهت و افراط جربزه رنگ تلاقی گیرد **فصل**
و همچنین باید شعاع تفکر خرد پرور بگاه اطاله نگاه و اجاله نظر
برین مشعر خجسته اثر تابد که هرگاه خلقی ناستوده یا ستوده در نهان
افسان بر مهملات اسایش و مقبیل اطمینان قرار گیرد و رسوخ باید خلقی
چندان مانند از ذایل خست نژاد یا مضائل فرخنده نشان در تامل
اساس و تشدید بنیان آن شتابد چه هر يك از احادی قبال فضائل
خجست رواء و شعوب و ذایل نکوهیده شایلد جذب شاکل و جلب
مماثل از قبیل لفظا بمعنی و اثر یا سخن از یک کربان سر بر آورده
از صدق اتحاد و سداد و داد زدن و بیان روان با بدن و جان با تن
طریق استبداد را از یاد برده با ارجاده خلوص بیکانگی و حسن
نکشند بلکه کرم تراز چشم و نظر بایکدیگر گوشش جوشش نمایند

و چنان تراز عین و اثر در نظر جلوه گزیند و همواره در مقام جلب
 نفع و سلب ضرر سبیل مراقت و موافقت پیمایند مثلاً ملکه صبر
 که عبارتست از حبس نفس بر مقاسات دشواری و پافشاردن در
 راه پرستاری باری و سندانست جزع و پشیمانی و متابعت هو
 و متابعت کامکاری و سوسن ارکان دعا و فراموشی استواریت
 و مقوم بنیان قوائو لوازم حق گزاری مانند فضیلت عفت که عمده
 ارکان عدالت شمرده شده بدون اصطبار از مقام استقامت و
 استقرار برکنارست چه در تحقق عفت نسبت به جمیع محالی اصطبار
 آن سیمای طنز و فرح و زبان از استعمال صبر را کزیر و ناچارست و
 همچنین فضیلت شجاعت که عبارتست از آنکه بر مقاسات صحت
 دشمن در معرکه کارزار بقوت مبارزنت اصطبار پافشاری که اگر
 در آن هنگام بدست یاری و مددکاری صبر دل قوی نداری هر آینه
 روی بسوی فرار و هربیتاری و همچنین تحصیل بر اوت شجاعت که
 عبارتست از صرف مال و نیاد و ثمرات نیکنامی و موجبات کامکاری
 آن نیز از شقائق حدایق دل قوی داشتن است بر صعوبت دواعی محمل
 و قلع اسباب حرص و نظر مجرمان خطیره استواری از قبیل طول امل
 و خوف فقر و قلت توکل و حب شهوات و خواهش مال داری و
 همچنین نهد که روی دل از خواهش فضول دنیا گردانیدن است و از

تعب طلب ارمیدن و بعبارة اخرى بقدر کفایت و بلاغ
 خرسندی داشته همان معاش گذرانیدن و نبود و نبود زواید
 یکسان دیدن و شبهه درین معنی نیست که بر فقدان فضول
 اندوهگین بودن و با وجدان آن دست بطر بقضای و طرا نشین
 بی ثمر بودن که منافعی نهدت از قرائن و دلایل بے صبر نیست
فصل و برین قیاس فضایل دیگر از منجیات و موجبات نیکوکاری
 سیمای استعمال حلم و بردباری و کلم غیظ در هنگام اراده اشقام
 و دل ازاری سبب لجبازی و غضب و سوگواری قطع طمع و استغنا
 از بیکار و آشنا چه در مضائق شدت و چه در مسامح رخا ادای
 امانت بسوی ابرار و غبار موافقت نهان و آشکار در گفتار و کردار
 در گذشتن از ظلم قوی و جمل ضعیف مراقت رفق و همواری نسبت
 بوضع و شریعت مقابل نمودن اساءت با احسان و طریق انصاف
 و مروت پیمودن با نمود سود و وجود زیان ملازمت خوش خوئی و
 نیکوکاری و مزاملت کناده روی و حق گزاری باید که همه را از نتایج
 آثار اصطبار شمارای و همچنین بسوی از دفاع جرایم را از توابع و لوازم
 اضاعت این خصلت لازماً اطاعت باری هرگاه به تتبع علامات
 و دلایل هر یک از نتایج فضائل و غوایل و ذایل شتایی از قبیل
 شح مطاع و اتباع زیات و دوستی دنیا در جمع فضول حرص

داشتن و سرانجام گذارش ایام بکفایت خدای غر و جل بازنگذاشتن
 ناخشنودی از قضای پروردگار و اسبیه سری همگام ستوخ
 روزگار حسد و خفتد و افتخار دروغ و خیانت و اذاعت اسرار
 شتاب زدگی و سبکی و پچیایی تمور و تهتک و بی پروائی بخی
 و سرکشی و باد پمائی ستم جوئی و بدخوی و خود ستائی سفاقت
 سلاطنت و ناهواری مکاشفت و مشاجرت و دل ازاری اخلاص
 و ایذاء و تحقیر دشنام و استهزا و تغییر مزاج و خصوصیت معاد
 رجال الغر و طعن و تنبیع غنای کفا و امثال ثنات و غیبت و
 سخن چینی سعایت و بهتان و کمر سپی مکر و عذر و بدکاری نقض
 عهد و خلف و عذر و تلخ زبانی هرگاه فرس فرست در راحت یکت
 دوائی اکثر قبیح اشکار و مضایح بهائی را از غوایل جزع و بی صبری
 دانی و همانا هیز است سر این که حضرت صادق علیه السلام صبر را
 برای ایمان بمنزلت سر شناسانیده در مقامی که از استوده و سایر عباد
 و طاعات را بمنزلت بدن ایمان باز نموده و گفته الصبر من الایمان
 بمنزلة الرأس من الجسد فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك اذا
 ذهب الصبر ذهب الایمان یعنی همچنان که بدن بی سر زنده نماند و
 نباید عبادات دیگر بدون صبر بکار نیاید و دستگیری آخرت را
 نشانده هم از نیست که تنزیل کریم صبر را پیش از سایر اوصاف اثر

ستوده

ستوده و خداوندان اصطبار را وعدن اجر عظیم و ثواب بسیار
 نموده از جمله آیات کتاب که نازل شده درین باب انما یوفی الصابر
 اجرهم بغير حساب و از آن جمله و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما
 كانوا یعملون و از آن جمله اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة
 و اولئک هم المهندون **فصل** اکنون که نموداری از انواع
 اذکار قلوب نکاشته لوح تبصر و تبصیر کردید و با سلوب
 مرعوب بمسامع تشنه لبان مشارع تذکر و تذکیر رسید از شیب
 و فراز امثال این بوادی کامی فراتر باید گذاشت و همت بر اقبال
 دیگر از آبادی باید گذاشت از جمیع علائق و عوایق پیوند بریدن
 و از حدائق معارف و حقائق شقایق لطایف و دقایق چیدن
 عرق بختن ناصیه کوشش و اجتهاد باندان شایستگی استعداد
 در معرفت متعلقات مبدأ و معاد از علوم مقصود بالذات از ایراد
 سرای ایجاد کاه عطا العز کتب و رسائل و کاه بمذاکره افاضل و امثال
 افتقار طریق مستبیین و اتباع دلایل و براهین در تنبیه ذات
 بیرون از دریافت بصایر و عیون و تقدیر احوال و صفات برتر از طایفه
 اوهام و ظنون بی بردن بحکمت بدایع آنچه بقلم اختراع نکارش یافته
 بقدر مرتبه بصیرت و شناسائی با قف شدن از کیفیت صدور و
 حدوث هر چه بر تو هسته بر از نایقه فرغ و حوصله طاقت و توانا

استبصار بدایع حقایق مخلوقات چه پابنده و چه ناپابدار استبقا
و دایع دقایق مصنوعات چه سر اسیم و چه استوار نیم رموز اسرار
نهفته در خلقت اسافل و عالی رفع حجب استار آنچه خلعت وجود
پذیرفته از خزان احسان لا نزالی در یافتن حقیقت موت و حیات
و کیفیت رجعت و احیای اموات دانستن لوازم و لواحق امانت
و احیای انسکرات و حالات از ابتدای وقوع واقعه عظمی و نزول
قارعه کبری که خافضه طایفه است و واقعه آخری تا انتهای کشیدن
کتاب قیام در درکات سبحین و نمودن کتاب ابرار در درجات علیین
طبیعت انان در عذاب الیم جاودان و رسیدن اینان بنعیم مقیم
بی پایان این نوع از انواع متناوب الود و تفکر تفکر فرخنده
نژادان سعادت بهنگام فک قیود عواقب متعاضد الجود از
صعود مراق و ورود متزل معصود و تکر متضمن ذروه علیا
اکاهلی است در مقام تنسم فرائح روائح کلشن شهود سر آمد فنون
کوناگون معدنات صعود مصاعد بدل مجهودت در بر پست نشعود
و زبده الوان ذوات الاقنان ممدات عروج معارج صعود و
نمودت در یاد اوری داور و دود بلکه هیست مقصد
از کشایش خزان وجود و هیست غایت قصوی از بخشایش نعمت
سرمایه هدایت منازل کرامت و پیرایه سقامت مناهل شهود

مشکوة انوار ارایش مقام ستوده و مرامات تنصا را سا بشود
دارا الخلود عاکفان خطا عرفان رادست ارادت در عروج معارج
عبادت بساق عرش سعادت بی ابادت سوده و واقفان سرای
ایقان دایای استقامت در سلوک سبیل کرامت از هر کوفت
و شامت اسوده نغیم مقیم بو شناسان این نادى را با نظر
نغیم سار ایدى توان سنجید و لذت عظیم ده نوردان این
بوادی را با هیچ یک از لذات طبیعی و ارادی برابر نتوان دید بحال
اقبال مالشان ما لامال زلال احسان جاودان و افضان
سفینه انتظام احوالشان مصون از النظام امواج نکال خوا
جاه و مال سر در رفوع افزایش استیلاج و سرور در امان از ور
بوادی نور برکت شرح صدور و غمارق مصفوفه ارایش اهتزاز
و جود پیراسته از افت کوفتی و مخافت قصور در تقلب امور سطا
عصود و قنای دهو الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات ^{الى النور}
گفتار پنجم در نکوهش کرات ناهنجار در مقام یاد اوری و پرباری
هر کاری که شارع ستوده و مکلفان را ترغیب بان فرموده بدی
دارد محدوده که از آن در نباید گذشت و تجاوز نشاید نمود و هر آن
که از آنده ان مستوجب ثواب بسیارست و سزاوار احسان فراوان
اگر بر وجهی بجا آرد که موافق فرمان باشد بدون زیاده و نقصان

و اگر از حد محدود در گذشته و مخالفت ورزیده هر آینه از
 استحقاق ثواب دور گردیده بعلت نافرمانی و عذر و ان مثلا
 اگر نماز فریضه بامداد را دانسته سرکعت کنند یا فریضه شام را
 دو یا چهار سجده از آن یا زیاده و نقصان در رکوع و سجود روا دارند
 از شایستگی قبول برکنار و مستوجب مقت پروردگارند و همچنین
 اگر یکی از روزها که روزه داشتن از حرام است روزه دارند یا در
 موسم مفرج گزارند یا در ذکر پروردگار از حد مرسوم درگذرند و
 فریادهای مشانه برارند و طریق اعتداسپارند و بالجمله هر عبادی
 که موافق فرمان الهی است پسندید و محمود است بشرط رعایت حد
 و هر چه بنایان بر سرکشی و طغیان باشد دلیل بر سیاهبختی و
 صبا حیش مردود و نیز هر عملی از اعمال پسندیده که رجحان آن بنا بر
 فرمان شارع بشود رسیده اگر چنانست که تا کردن آن علت استحقاق
 عقوبت و هوانت از فریضه و واجب گویند و اگر چنان نیست
 بلکه تا کران از استحقاق عقوبت و ملامت بریت از استحقاق
 مندوب خوانند و همچنین کارهای ناپسندیده که منع از نزدیک آن
 وارد گردیده و هر چه بسته روانی که از روی انقیاد فرمان دست از آن
 کشد ثواب رسیده و گونیه باشد بر اگر فاعل آن مستوجب نکوهش
 و عقاب گردد آنرا محظور و حرام نام گذارند و اگر استیان بآن با استحقاق

عقوبت نکشد آنرا مکروه شمارند و جایز و مباح آن نباشد
 که فعل و ترکش یکسان باشد نه ارتکابش از اسباب عقاب تواند
 بود و نه اجتنابش بر اجتناب ثواب تواند افزود اینست قرارد
 اکثر دانشوران در تقسیم اعمال مکلفان نظر بر استحقاق کرامت
 و هوان چه بر سر اعمال پسندیده و ناپسندیده کارکنان برین پنج قسم
 مقصور است لیکن اطلاق الفاظ مزبوره بر اقسام مذکوره مجرد
 اصطلاحی است که معروف و مشهور است و گاه باشد که بعضی از
 اقسام سنت را واجب نام نهند و بر بعضی از افراد محظور لفظ مکروه
 اطلاق کنند و گاه باشد که واجبات را دو گونه شمارند بعضی را قوت
 و بعضی را سنت نام گذارند فریضه آنچه آیات با هرات قرآن بر
 صریح دلالت بر وجوب آن نموده و سنت آنچه پیغمبر صلی الله علیه
 و آله امر بکار کردن آن فرموده و از تصنیف اعمال بدین منوال جدا
 شد که ترک محظورات ملحق میشود بر واجبات و ترک واجبات ملحق
 میشود بمحظورات و همچنین ترک مکروهات در شمار مندوب است
 بر ترک مندوبات در عداد مکروهات معدود اکنون باید دانست
 که از کتاب بنی از مباحات بهریت شیکی و پسندیده موجب قربت
 گردد و بهرینتی نکوهیده و ناشایسته باعث استحقاق عقوبت شود
 مثلا اکل و شرب بهریت یا ایندکی قوت برای ادای عبادت از جمله

حسانات و موجب ثواب و بر نیت تحصیل قدرت بر ارتکاب
معصیت از جمله سیئات و مورت عقاب و سایر لغات ذمه مباحات
برین قیاس باید نمود و بتصویب نیات در جمیع حرکات و سکنات
ضیاب کامل از روشنی دل توان افزود **فصل** آنچه را در
واجبات جمیع بندگان بکار بردن ما مورد و واجب یعنی خواندن نماز
نمازهای پنج گانه و روزه ماه رمضان که با استجماع شرایط و وجوب
هیچ یک از ایشان در ترکشان معذور نیست و آنچه بخیستی است که
هرگاه بعضی کسان قیام بان نمایند بیکران از کلفت و وجوب زانها
واجب کفایت و واجب کفائی چنان باشد که اگر ممکن بر ترک
ان اتفاق آید بیکان یکان از آنان که قدرت اتیان دارند مشغول
عقوبت و از آنند مانند امر بمعروف و نهی از منکر یا تحقق شروط معتبره
و مانند تحمیل اموات مسلمین و مسلمات بطریق مقرر شرع انور
و همچنین مسندوبات نیز برده و کونه باشد نظرمین اعتبار لیکن با بقا
واجبات در عدم استیجاب ملامت و از آن مسندوبات عینی مانند
کردن نوافل شبانه روزی و تلاوت قرآن و مواظبت بر سایر روائع
لیل و نهار و مسندوبات کفائی مانند تفریح کربت مائمه در کان سوکوت
و بعضی از واجبات اعیان را از جمله کبایر و ارکان ایمان قرار داده اند
و بنای صحت یقین و استواری ایمان بر ملازمت ان نهاده اند

در ارتکاب و سجود قضای
حرام در ماندگان

مانند نماز و زکوة و حج که اهل ظمیر از اینها علامت نقصان
ایمان است و بعضی دیگر کبیره نیست بلکه عقوبت اهلان کمتر از
عقوبت اهلان در کردار در ارتکاب است و همچنین بعضی از کناهان
را کبیره دان و ترکان را از شرایط صحت ایمان و اتیان بان را امور
رسیدن بعقاب بزران در نشاء جاودان مانند خون ناحیه بخن
و از رحمت خدای نا امید گشتن و مادر یا پدر را از خود از کردن
دانشتم ربایا مال منم خوردن و بعضی دیگر چنان نیست که ترکش
از شرایط صحت ایمان باشد بلکه ارتکاب ان موجب عقوبتی گردد
که کمتر از عقوبت کبایر کناهان باشد مانند صورت حیوان ساق
و کوش بر او از سازانداختن و حریر و زر پوشیدن مردان و کرد
زنان از اطاعت فرمان شوهران و از برای مسندوبات و مکروهات
نیز مراتب و درجات مقرر نموده اند و تاکید در اتیان و عدم اتیان
بعضی از افراد این نسبت به بعضی دیگر بیشتر فرموده اند و از
گفته شد نمایان کردید که رعایت کبایر فرائض بر رعایت صغائر و
مقدم است و اندیشه از کبایر محظورات نسبت با ندیشه از صغائر
محرمات واجب و اتم و بعد از این جوارح و ادوات بمعارفت
انواع واجبات و معارف از اصناف محظورات آنچه از نوافل
و مسندوبات تاکید در اتیان ان بیشتر باشد بر آنچه تاکید در شان

انچندان وارد نشده پیش باید داشت و همت بر اجتناب از
 مکروهاتی که کراهت از فروتنی باشد پیش از اجتناب مکروهات
 دیگر باید داشت لیکن نویسنده طریقی طاعت باید که مانند آنچه
 استطاعت و فراخور قبول بصاعت جمیع آنچه را امر بایشان از قوت
 اندیجا آورد و سر اسرا بجه را بمغنی از مقاربت آن نموده اند از خود دور
 دارد بلکه بنیر وی اهتمام ازین مقام یک کلام آن سوتر گذارد و
 در تمامی الامر و نواهی صفایر یکبار را نکارد و هیچ فنی از قوت عبادت
 و معصیت را بصغیر و حقیر نداند تا بوسیله اطاعت فرمان الهی
 خود را بسر منزل سعادت بیابد است آگاهی سازد حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام که لا یصغر ما یبلغ یوم القیمة ولا یصغر ما یصغر
 یوم القیمة فکونوا عبادا لعلکم من عابین یعنی آنچه را در
 قیامت ضرر رساند صغیر نتوان نکاشت پس در کاری چند که خدا
 شمار از آن خبر داده چه ناپسند وجه پسندیدن مانند کسی باشد
 که پادشاه را دیدن و باز رسیدن **فصل** اکنون که تصنیف
 اعمال بر سبیل اجمال نکاشته لوح اظهار کردید خجسته سیرتان
 دین دارد از اتمام مهمل و ای اغترار بر کار باید بود و اجتناب باید
 ورزید و بشکای فضول گفتار اختلاف اصناف از کار از قول
 بنذر دور از کار باید میدید بنذر تصوف پوشان خیره شرو

منقولست مروی حضرت
 صادق علیه السلام
 نعم رساند خجسته سیرتان
 بنده است را بجه را
 روز قیامت

تقریر فروشان بچند که فزونی از ایشان را کمال چنان است که ذکر
 پروردگار همان که زنده شعایر ایمان است مقصود بر تمجیل
 و تکبیر و تسبیح و مانند آنست و حقیقت آن نیز مجرد تحریک زبان
 است و همانا این بدلان کوتر نظر بر آنه از دانش اثر و نه از سببش
 نشان است و این بنذر ناخوار بسیاری از اسیمه سران تمیز غل
 غفلت و اعتبار را با پند سلاسل فلازل اغترار ساخته و عرق برین
 ناصیه انقیاد را از وصول منزل مراد و لزوم جاده اقتصاد بر حل
 ذوات الابعاد دور انداخته فطرت خدا داد را بجه این اعتقاد از
 دست داده اند و هر چند در عبادی جدا ساختن اصلاح از افساد
 کرده باین وادی بنقشاده اند که عدم مصارع اغترار به شکام ذکر
 پروردگار کردار از صوفیان ضلالت مدار است از پیش خود بیک
 چند اختراع کرده اند و عبادت نام گذاشته و رسمی که مستند
 تکباب خدا و سنت رسول نیست بر رسوم شرعیت افروخته اند و
 مستحسن بنده داشته با آنکه آیات قرآن که در نکوهش کردار ایشان
 نزول یافته بمسامع جمیع و اهل اسلام رسیدن و در آیات امر انا
 علیهم السلام خواص و عوام را بمقام اسایش و مقبیل ارام رسانیده
 از جمله دلائل قرآنی که در سلوک مسالک خدا خوان را هنمای کعبه
 انصاف باوصاف اشرف است آیات با همت سوره اعراف

که انارات اشارات نمایند مناهل انصاف و اشارات عبارت
کتابند سلسل احصاف است ادعوار بکه نضر عا و غنیة
بخوانید پروردگار خود را از روی ناری و هستی شیوه فرو
و ناری و امکنار نیز لیکن هسته باشد و فریاد بر میارید
انه لایحجبا المعتدین بدست که او دوست نمیدارد که
که از حدم هوم در گذرند و در بندگی طریقی تجاوز و اعتدال
ولا نفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و تباہ مکردانید شعای
دین را در زمین بر کشتی و طغیان بعد از آن که نیکی یافته و
شایستگی پذیرفته بجست بغیر و نمودار شدن معالمان و آمو
خوفا و بخوانید پروردگار خود را از روی ترس که مبادا عا مرد
کرد و بعزت ناسا بستی قبول که لازم تباہ کاری ثبات و طعنا
واندوی امید داری قبول که لازم بخشایش فراوان و رحمت بی پایان
اوست ان رحم الله قریب من الحسین بدستی که نوازش خدای
نزدیکت بنیکو کاران پس باید که بند در اقامت لوازم استواری
و استقامت ملهم نضر عا و ناری کوشش نماید باندان و سبیل شایسته
قبول نوازش باری گردد و هر چند اعمال ناپسند او سر ز نداد
فراوان افزیندن جهان نا امید نباشد و از کسرتک و پا
کن پروردگار خود را فی نفسک در دل خویش نضر عا از آفرین

وزاری و خیفه و از روی ترس و سوگواری و دون الجهر
من القول و فروتر از بلند کشتار یعنی پراسته از الیش لها
بالغده بامدادان یا هنگام بامداد و الاصال و او اخر روزها
یعنی از عصر تا شام و میتواند بود که اوایل و او اخر ایام کنایه باشد
از استمرار و دوام یعنی سرسراوقات امکان دل را مشغول دارد
بذکر پروردگار و در هیچ حالی از حالات طاقت و توان غفلت و
ذهول روامدار و لا یکن من الغافلین و مباشر از پنهان کردن
ذکر پروردگار جهان بر وجه پسندیدن و شایان پروردگار و زیان
و کاه بگاه که در بر آید گذارند و خود را بپناه یاد اوری او را نذر غیبت
مجرد تحریک زبانند **فصل** از جمله روایات نمایند مسائل
بخداوندان بصیرت و دید که در تکاپوی این گفت و شنید تن
مغض بقربگاه اسایش رغبت تواند رسانید و هر یک از صفات خدا
ایا قش لذتی جدیدی بمذاق امید مضید و مستفید تواند چشایند
روایات که جامع جوامع اخلاق پسندید و اطوار ستوده شیخ
ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان ابراد نموده هنگامی که متصدی
نکو شس پیداهای پیوده و فریادهای ناستوده بوده مضمون
روایت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در بعضی از
غزوات بحاربه کفر ترانان عنید بر یکی از نوادی مشرف گردید

پس بد که مردمان در تکبر و تهلیل صانع خیر و اوارها بلند کردند
 اند و در یاد خدای عز و علا سبیل اعتدال پیورده از حد مر سونم و بوز
 کزیده اند صاحب مقام محمد چون حال اصحاب بدین سوال مشا
 نمود ابواب نوازش و احسان بر رخسار ممکنان کشود و الایش
 غفلت از مشاعر معاش نشوند کان بکفشتن این بخنان کشود یا
 ایها الناس ای کرده مردمان از بعوا علی انفسکم مواردی گزینید
 و کار بر خود اسان کنید و بر مدارید آنچه را طاعت ان نیارید اما
 انکم لا تدعون اصم و لا غایبا اکاه باشید بدستی که شما نمیخوانند
 کسی را که شنو انباشد و نمیخواند کسی را که پنهان بود انکم ندعون
 سمیعا قریبا بدستی که شما نمیخواند کسی را که شنو است و نزدیک
 شماست انده معکم بدستی که او با شماست یعنی فریاد بر آورد
 خطاست و چون مقصود ذکر کنندگان از ذکر کردن پیرایش دل و
 زبان است از الایش غفلت و نسیان و جمیع معلومات و مسموعات
 و مبصرات نزد دانی و شنوایی و بینایی او جل شاننه یکسان هرا
 این فریاد و افغان دلیل سپردن سبیل اعتدال و راهنای عروج
 معارج طغیان بلندی و پستی و نزدیکی و دوری نیست با و نیست
 در دل نهفتن و بزبان گفتن بطریق اسرار و احوال و مناسبات
 خواهی هسته باشد در بن چاه و خواه بلند ناپسند کوب بر سر راه

مستحق

مستحق در شب تار و ساروب در نهان نزد شنوایی و بینایی او
 برین قرار علمش محیط است بشعور انعام و انقاس انام و وزن
 و کیل بجار و قطرات امطار و اوراق اشجار هیچ برکی از درختی نمیرزد
 مگر آنکه میداند و می شمارد و هیچ میوه سر از پرده شکوفه بر نمی آید
 مگر آنکه خبر دارد بدون فرمان او و نطفه بدین در را خام مادر
 قرار نمیگیرد و بی الکی او هیچ زنی بار نمیکند و در میخانه که مادر نمی پذیرد
 الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر اوست که دل های بندگان
 بزبور معرفت و ایمان را ساخته و اوست که زبان های فرخندگان را
 گویا بتوحید و تجید خود خواسته حق کرادان را بدوز شفاعت و
 مددکاری موهبت حق کرادی و پاسداری از زانی نموده و پرستار
 صفت ارادت و کراهت کرامت فرموده پس در نافرمانی و فرمان
 برداری از موده تبارک الذی ید الملك و هو علی کل شیء قدیر
 و چون خصیت این بخنان از صبا بر صبا بر اهل ایمان پوشیده نیست
 در حیرت کسب اعتدال و طغیان در طاعت فرمان چیست و این
 فریاد و افغان که در کسار بلند و بیابان کاز سحبه ار برای شنوایی
 کبت رهی و قاحت نمایان که صوفیان خواهند قباح طغیان
 چرخ زنان و فریاد کنان را در صباحت ذکر بزدان پنهان کنند و
 صراحت عصیان آفریننده دل و زبان را بصباح ساحت رضا

ایمان نام نهند و ندانند که صرافان نفوذ بندگی معبود سر دارد
چند ندانند و در معرفت احتمال قبول نیارند و اصدان صد
زبان و سود نمودی چند بی بود و در بار او شناسایی مقبول از
مرد و دیشیری شمارند لیکن مدار پندار تصوف پوشان عریان
از پیرایه اقتدار تمیز امور بر و غرور و است و تصور شعور و
لم یجعل الله له نورا فاله من نور **فصل** و از جمله مرعبات
اهستکی و سوار بی در ادای وظایف ذکر باری این حدیث وافی
هدایت است که در جامع کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت من ذکر الله فی السر فقد ذکر الله کثیرا ان المناهی کلها
بذکر الله علانیة و لا تذکره فی السر فقال الله تعالی و ان
الناس لا یذکر الله الا قلیلا یعنی آنکه که ذکر خدا هسته کرده
و از اینها دانسته پس تحقیق که ذکر بسیار کرده بدستی مباحث
چنان بود که ذکر خدا شکار می نمودند و ذکر نهانی بجای آوردند
بنابرین خدای عز و جل برای ایشان را در نیکار نمودار کرده و گفته
زبان بنیاد خلقت کشاید مکراندکی که بر دمان می نمایند و درون
که مراد از بسیاری و کی اذکار سنگینی و سبکی مقدار باشد و نیز
اعتباریم در مقام ستایش سرار و هم در مقام نکو نظر اظهار و
از جمله این حدیث قدسی است که از حضرت صادق علیه السلام

روایت قال الله تعالی من ذکر فی سر اذکرته علانیة و مما ما
پوشیده نخواهد بود از مشاعر معاشر با یافتن خفا و رقیقا
و شهود که اعلان ذکر را و رود و دینده ذکر کنند را بر دو وجه
تواند بود یکی آنکه روز قیامت حسنات او را علی دوس الاشیاء
فاش کرد اند و جبر دیگر آنکه در دنیا مکارم اخلاق و عاقل اطوار
او را هم بکار رسانند و همچنین مقصود از اسرار بندگان در یاد او
معبود بیکی از دو وجه نمایان تواند کرد و بد و جلوه تواند نمود ذکر
نفسانی که دل و روان را بسایه و جل شانیه زنده داند و ذکر زبانی که کلمات
از کسان بجا آرند و طریق اخفات و انجبات در آن مسلول داشته
فریاد بر نیارند و پیش ازین دانستی که ذکر قلبی تاثیرش در تنویر روان
پیش از مجرد تحریک زبان است بلکه ذکر زبانی بمنزله قالب بجان
ذکر نفسانی بمثابة روان است که ساری در سایر جوارح و ادکار است
اما فریادهای مستانه و رقصهای زنانه که از صوفیان صادر میشود
باین بهانه سلسله جنبان اعتدال و طغیان است و هماراست که تا
ریاح سلطنت شیطان است و هماراست که کاسر جناح انقیاد فرماست
و اگر مراد از تحذیر و لا تغسوا فی الارض بعد اصلاحها و ارتقیر
انه لا یحب المعتدین مانند ان از حرکات ناپسند ذوات الاقفا
نباشد پس فساد و اعتدال در ادای ذکر و دعا که بغرض افریننده بها

چه سازات **فصل** و از جمله مرغبات ذکر هفت حدیث
 خولست که شقایق خاقان قبول شول ذکر نفسانی و زبانی و روحیه
 منقول از حدیث قاین مدلولش شکفته و حدیث مذکور را حاتم
 فضایل خفی و جلی ابوالعباس احمد بن محمد جلی در کتاب عدای الداع
 چنین ایراد کرده و گفته قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 لا یبذر یا بذر اذکر الله ذکر احاملا قال قلت ما الحامل قال الخفی
 و همانا اشارت بانوارت ذکر نفسیات این حدیث قدیمی یا عیسی
 اذکر فی نفسک اذکر فی نفسی و همچنین حدیث لا یتکلم الا الله
 الا ما سمع و قال الله تعا و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه فلا
 یعلم ثواب ذلک الذکر فی نفس الزجل غیر الله و مخفی نخواهد بود از
 انظار اباب حلافت الباب و اصحاب استقامت عقول که مقصود
 حضرت رسول از ذکر خفی به وجه خول اصناف اذکار فلوست که
 بسیاری از آن بیاد اوری گفتار چهارم بر سبیل نمودار اشکار شد
 تضاعیف حصول نه مخترع طایفه از صوفیان که فرد فکاز هلق
 غفلت و ذهولند از پیروی منقول و معقول و مبتدع فرقه ازین سر
 کشتگان بادیه اعراض و نکول از اتباع سنت رسول و آل رسول
 که انتکاس حرکات ناسنجیده بقسطاس جماع و قیاس را بخیر و قریب
 و سواس خناس ذکر خفی نام گذاشته اند و حبس انقاس را با براس امکن

باجده نواجذ و عضر اضراس از شرط صحت از سند داشته اند و
 ندانسته اند که این حرکات نامشروع و نامعقول از معاندان خاندان
 نبوت و اصطفا ما ثورست نه از شارحان ملت بیضا منقول و
 نفهمیده اند که دوری از مخافت افت زنا و نزدیکی بمجصول زینت
 قبول از ترغیب محمول منظورست نه مفارقت مردود و مفارقت
 مقبول چنان که باستماع آثار و اقتباس انوار خانوادۀ بشارت و
 انذار نمودار شده در تضاعیف گفتار و تضاریف فضول و کلمه
 معارض اشجارفته باز خیالات ضلالت تبارشان شوره زار
 اغترار خطا پینی است و کجایی و منابت اثمار ناگوار توهمات غوآه
 تبارشان شاخسار اختیار باطل کزین است و خود ستایی خربندگان
 سریع الاغترار را از اقتباس انوار تذکره و تذکیر دور انداخته و دل
 مردکان ضعیف الاعتبار را در خنادس هوا جبر تحمیر و تحمیر
 کرد از ساخته اند عروج معارج صعودشان کاسر خنجار فلاح حق
 پرستی و استواری و صعود مصاعد صعودشان ناشر ریاح خنجار
 خود سری و زبان کاری اولئک الذین اشرؤا الضلالة بالهدی
 فارحبت تجارتهم و ما كانوا همیدین **فصل** اکنون ای پوینده
 طریق مستقیم بعد از استفسار هدایات قرآن مبین و استصحاب
 دلالات روایات ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین بدریده

دفاع شناس خاق بن نگاه کن و سپین در شاعت صناعت بن
جاعت نظاعت کزین و درستی بنیاد و ضاد اعتقاد این بدکرات
رنا امین که در تبیین مضامین و من بعش عز ذکر الرحمن فیض له
شیطانا فحولہ قرین چگونہ چشم از قبول منت بعثت پیغمبر پوشیده کرد
مراسم ذکر داور با بنا سخن تغییرات منکر خراشید اند و چپان در
هدم بنیان اطاعت فرمانان سرور کوشید بصراعت اودا
پرویشی شرع انور را از یکدیگر با میشین اند در جرعه که از رضا
شاعت شریعت چه دیدن اند که از کرامت اقامت منت رسید
بشاعت اشاعت بدعت تندید اند و جرعه واری از شربت شکر
ایثار و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل
بکم عن سبيله ذلکم وضاکم به لعلکم تتقون بخشیده اند
و کلی از کلزار بخار ادعوار بکم نظر عا و خفیه انحر لا یحب
المعتدین بخیده انداری مریدان جاه و سوری که همواره در مراعی ترویج
خود سری چرب و لذت تویم بهتری چشید اند و توارق دوا
فرمان بری باصباغی تجسم برتری چنان کل اند و ظلمت پیچری و تن
پروری کردانید اند که با وجود عروج معارج دست افشانی خیا
در کشف رموز کوری و کوی هر چند پی سپرد لایل بدی نظری کرد
اند یکی از هزار دیدن اند چنان فریفته اظهار نقش رانی و

تغیست چمانی کردید اند که یکباره طومار سلامت کشار و شفا
کردار در نور دیدن اند و از اسماک بحبل المتین سبجه درازد
عروج عرش المکاشفه ناز و نیاز و روضه ارام گذارد پیش از
تجسم تعلم وضو و نماز بمقامی از امتیاز رسیدن اند که هیچ فرید را
مانند خود ندید اند بود و از خرقه کردارشان رشته های پرشتا
اختیار معصبت کرد کار و بطا نه و ظهار حله کشارشان اظهار
عاجبت ایثار خانواده ایشار و انذار شایع از دواج مخرب و
تلعاب را در باداوری رب الارباب القاب سلوک راه صواب
گذاشته از مخالفت کتاب باک نداشته اند و ثمرات بشر الماب
درین باب با منتجات حسن الثواب اقران و اثرات پیداشته موجب
ثواب و عقاب ایگان انکاشته اند اشراف انوار نواحد شارفا
کاشف مخمور دلبستگی و فیروزی و ارهاق آثار تصاعد پندار
کاشف هموم غرر مند و عمر و ذی تراجم افواج اصوات کونا کون
سرمایه نصیر کلا بیل با نعلی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انعم
رتبهم یومئذ لمحجوبون و بلاطم امواج طامات ذو فون بربا نند
فذلکم یخوضوا و یلعبوا حتی یلا قوا یومهم الذی یوعدون
فصل از جمله قبایح محرمانی که از لوازم و مهمات این ادکا
شعار ساخته اند و چرخ زدن نکور ساز را بدون ارتکاب ان

از علامات تنگ نظری و تنگ حوصلگی شناخته اند میخیزن
 ذکر پروردگار است بترجیع اصوات خنیاگری در فرهاد ذکر سحر
 و خمار و ترصیع آلات نغمه سرایی بترجیب تشبیب ابروان بهار عاز
 بالکده بکرات و مراتب شنیدن انداز علمای دین دار و فضیلتها
 نصیحت گزار که بطریق غنا و سرود نغمه سرسیدن و افروز و بروح
 اطرب ترجیع در کلو کرد ایندن عملیست نامشروع و کاری است
 ناهنجار خواه ترجیع صورت مطرب قرین التی از آلات لکوک در مایه
 اواز نوازند چنانکه فرهاد و خواهر بدون الت باشد مانند خنیاگر
 و نغمه سرایی بالحن طوایف دیگر از فضا و خمار در چندین روایت
 از اهل بیت عصمت و هدایت واردست که مراد از لکوک حدیث ترا
 و من الناس من یشتري لکوک الحدیث لیصل عن سبیل الله بغیر علم
 و یخذلها و اولئک لهم عذاب مهین غناست بعضی خنیاگر
 و نغمه سرایی و همچنین مراد از قول روزم درایت و اجتنوا قول
 الزور و من درایت و الذین لا یستهدون الزور و در بعضی اخبار
 و اذامه و بالغموم و اکراما نیز بغنا تفسیر نموده اند و نمی
 از حضور و نزدیکی مجلس آن فرموده اند و از امام جعفر صادق علیه
 السلام روایت که خانه غنا و سرود از نزول مصیبتی در ذمات
 دران ایمن نتوان بود در عبادان خانه با جابت نرسد و فرشتگان

ان خانه نشود و هم ازان حضرت منقول است که رسول خدا صلی
 علیه و اله و سلم فرمود که قرآن بالحن عربان و اصوات ایشان
 تلاوت کنند و از لحون ارباب فنی و اصحاب کبایر بر جزو باشند و خنیا
 از ارتکاب ان لازم دانند پس بدستی که بعد ازین گروهی آیند
 که بخوانند قرآن او از خود را گردانند مانند گردانیدن غنا و نوحه
 و در هابیت تلاوت الجماعت از کلوهاشان در نکند و وسیله
 نرود دلهای از گروه سرازیر شدن باشد و برگردید و بخیل و کلاه
 کسانی که شیوه ایشان را خوش کرده اند و پسندید و مضمون در
 مشحون این روایت در کتاب کافی باین عبارت بنظر رسیده است
 رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اقرأوا القرآن بالحن العرب
 و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبایر فانه یسبحون
 اقوام بر رجوع القرآن ترجیع الغنا و النوح و الرهبانیه لا یجوز
 تراجم قلوبهم مغلوبه و قلوب من یحبه شانم و در کتاب مذکور
 روایت یونس منقول است که مردی از حضرت باقر علیه السلام از حکم
 غنا پرسید از حضرت چنین جواب داد یا فلان اذ امر الله بنی الحی و
 الباطل فاین یکوز الغنا فقال مع الباطل فقال قد حکمت یعنی بطننگ
 که خدای عز و جل حق با اطل تمیز خواهد داد و جدا خواهد نمود
 نغمه سرایی با کدام یک خواهد بود سال گفت با باطل و اعتراف نمود با حق

پهوده است و نامحمود آنحضرت گفت پس حکم کردم من با افراد آورد
تو باین که سرود باطل است و مردود و با جمله اخبار و آثار در حرمت
و سرود پیش از آنست که آموزگار خامه درین نامه احصا تواند نمود
فصل باید دانست که همچنان که نغمه سربی و خنیاگری حرام است
شنیدن و امیختن آن نیز از جمله معاصی و ناماست و از بعضی اخبار
اشکار میشود که استماع غنا و لهو سبب رستن نفاق گردد و دل
چنانکه از باعث دستن کینه شود از کل و هرگاه اظهار بصورت غنا و تطبیع
نمود مردود فی نفسه مردود باشد و در عدد محرمات معدود حال
کروهی از صوفیان مطرود که خارج از مقام اتمام و دور از حصار
ایمان این کرده اند و ناخوار را در انشای ذکر پروردگار بکار دارند
خواهد بود و بمقتضای فضای غنا و شقاوتی که اجلاف اخلاص
از اصلاف اسلام دارند سعادت و عبادت شمارند از عدا
مهبین تغییر مرایسم سنت و تحریف شعار بدین چگونه خواهند بود
کاش این او باشد در زو رها لک غرور و بما یخده مذکور شد اکفایا^{ند}
و بدین طنبور نغمه دیگر از نغمات ذوات الشر و بنقر ایندما^{ند}
رقصیدن و رقصا شنیدن و دست افشاندن و پاکو سپیدن و برکردن
امردان غرور و بیوز کردیدن و اشعار فتنه بار در آن اشنا خواندن
شنیدن و مع ذلک بهمانه این حرکات مستانه و ترانه شعرهای

عاشقانه خربندگان دور از مشارع شعور را از جاده شریعت
کیا بایندک در حدیث نبوی صلی الله علیه و اله وسلم که کتب
موالف و مخالف از آن پر نورست مذمت و ملامت فراموش
آوردن اشعار باطل و جادادن ابیات پهوده در دل بابر عبارت
مذکورست لکن مبتلی خوف احد که قیاح حق بریم خیر له من ان
یمتلی شعر یعنی اگر درون یکی از شما پر شود از جگر چنان که دیگر جا
در آن غماند و بماند ایست که از آن بخورد و بپوساند و بختی در شرقت
گرداند از برای او بهترست از این که از شعر پر شود چنان که ضبط بختی
دیگر نتواند و ظاهر حدیث مذمت حالت کسبی است که شعر بسیار آید
خواه آنچه را فراموش آورده بخواند و با جمله اشع فضایح اعتدال و اظلم
قبایح تجاوز از حد مر و م شریعت غرادر ادای وظایف با دخاطر
ان فریق تعسف بهست که مدار کردارشان در آن حرکات شغاف
سقطات نکره بمقتضای اتباع هری و استمناع از شهوات دنیا
برنجیب از صراط مستقیم حضرت مصطفی و تنکب از طریق قویم
ایمه هدی است معاذ الله در خلل تشیع و تقدیر از دین بهمال
گاه از غیغ و دلالت ناشسته رویان بی کال و کاه از فراق و وصا
ناز که گها لان خرد سال سخن سرایند و در مقام تکبیر و اجلال دلو
ذوالجلال بتشبیب و ترجیب حسن و جلال امران مجرد از نجا حسن

خصال افعال کلال و اغلال ملال از ابواب امانی و احقاق امال
 کتابت خرف پاره چند از حکایات جدایی و پیوند ساده رویان
 ناپسند مانند جواهر جندکان داشته شبیه تنزیصانع است
 و بلند بنظر جانوران ادبی پیکار ندهد و هر چه ناچیز یاد و قیصر حرکت
 شہوت انگیز بدخویان پرستیز سمیاد و بریز پنداشته را این نشان
 و نیایش افریننده هر کس و هر چیز شمارند و بصیران نابکار را از شمار
 چشم بیمار و اشارت ابروی پرکار نکوشار در مای فتنه و اخترا
 اندازند و خیره سران پتقرا را بنویسند و سناغر سرشار و امید عدن
 غدار سوکار مغاوی مذلت و صغار سازند و ناکیر و باطل از هر
 مغول و هر قبیل در آشنای تکبر و تهلیل بر زبان رانند و کاه
 باشد که در مقامی از مقامات غنا ما بین تفوه بکل نفی و استنفا
 بکلای نگویند و ناسرا از مقامات شعر ناکزیر دانند حاصل گفتا
 اینکه درین کردار از خلایق هرسانند و نه از خالق شرمسار اند
 فلک لعبره لا ولی الا بصار **فصل** ازین پیران عیند با ازین
 مرید که یکان یکان پیچند و ان واقف رموز و واجید و کاشف کوز
 عرش مجید توان پرسید هر چند بیکانه باشند از آشنای قیصران
 و بلند در عامه موارد و وعد و وعید که ستایش پروردگار را با نفع
 در انشا و اشعار چه کار رسما یا ترجیع اصوات در حراش و ترصیع

یکان

فتنه بار در انظار احقان سریع الاعتراض و نیایش معبود را
 با تغزل در آشنای سر و دچر نسبت نواند بود و موجبان کمال و منج
 و بال چگونگی رنگ اختلال و رنگ افعال از رخسار استکانت
 و اتمال توانند دود اگر بنیاد افغان و فریاد این او باش و او غاد
 بشنالمها در حلقه ترداد آورد بر تعظم و طلب دادست از دست
 جور و بیداد کست و اگر بمقتضای اعتماد بر اعتقاد فرو رفتگان
 الحاد اسماع باعد و باقادر اقدار اصبحه زیادت لطف را
 و بحسن اقراب الیه من جبل الوردید را بطلان و فساد امثالین اعتقاد
 کافی است و حسن انقیاد لا ناخذ سنه ولا نوم در همدین
 قرار داد خیره سران کفر ازاد استناد بسیار دلایل سبیل شادمانی
 همانا در سلوک این سبیل ندیل و سقوط این مصرع و بیل از دانا
 و شغولی خداوند جلیل غافل و ذاهل کردین اندک دست اراد
 از قبول سرمایه سعادت کشیده در حصول مامل و بفرهای مشا
 تنیده اند با برکت حرکت رقص و معام کوثر استماع و چشم اشفاق
 از آیات محکمت تنزیل بسته و پوشید اند تا در کلشن ابتداء
 و اختراع کللهای رنگارنگ رسوائی و اقطاع از استعمال ابصار
 و اسماع هیچ رعاع چیده در بشنالمقیل فضلیل از ناب و کسابع
 ارمیده اند با کرم و استروا فو لکم او اجبر و ابهر انه علم بذات الصد

نشیده اند و ثمره از شجره سواد منکم من اسر القول و من جبریه و
من هو مستحق باللیل و سارب بالتمار نخیده اند فی فی بکله از
توان و مرود اشارت پنهانی و صد و فشارات شیطانی که از عرش
المکاشفه اسرار کرد نکشی و رموز نافهانی بدیشان رسیده چنان
مدهوش و پیچود کرده اند که باز سر و هزار بر نشناخته و نیک از بد
جدان ساخته و تمیز نیست از بدعت پیرداخته اند و غیر از توسیع دوی
چرخ نفی و دست افشانی هیچ ندانسته و سوی تشبیل و زایر مرسنی
و عوای هیچ نفهمیده اند ترنم اشعار ناپسندشان عسل و خرد دریم زرد
و تبسم گفتار زرنشان خاد و قمر با یکدیگر آمیزد سجا از الله جل
تمسک و اعتصام در عهد شعایر دین و زبده مراسم اسلام از قرآن
ایثار و ایتمام آمده انام علیهم السلام گسسته اند و در کین فضای طر
از نان و حلوائی دنیا پرستان پخته نشسته کونا کون بدعتهای مستکر
و شغفه های مستعد بشرع اظهار بسته اند از قبیل تصدیه و مکاد
اشنای ذکر و دعا و بر آوردن صیغه شفا بدون حدوث و اهیة و یا
فرام آمدن از خجای عمیق برای آشنای رقص و تصنیف تزیین ملا بر شفا
و توفیق بابدای اعلائی شفیق و یقیق اظهار انسیان جسم و جان در
تذکار اذکار تو سید و مجید الترام صدور تعانی برهنه رویان لبیک
نمود غشیان فزون مواجید هبوط و سقوط بی قصد و اراده بقصد

۱۲۳
اطهار آثار تصاعد و تواجد ذیاده ترغیب و تطریب نشسته و
ایستاده بمراقبت مقاربت سیم تنان ساده در ضمن تحسین و تر
سرستان باده تهریلات و قتهیلات سرهنکشان عبرت نکا
بجاد عوای و الذین امنوا و ما یحذرون الا انفسهم و ما یستغفرون
تخیلات نکار نکشان حق کرار و اذا قیل لهم لا تقصدوا فی
الارض قالوا انما نحن مصلحون **فصل** یک علامت از علامت
قوت اقتدار این چرخ زمان است تخریب بنیان جیا و اطمینان
یتقریب تشبیب صبیان و غلمان یا هوزنان و یک اثر از آثار
رفت مقدار این دو بین تناز است تعذیب روان دین و ایمان
بتسبیب اسباب خستین ادواح و ابدان نظار کیان الله کویا
و شکستن اطراف و ارکان جوارح رفص کین بر کل ارجل و کربان
شبابا شر جوان و ازان جلد اخفای شاعیت بصاعت غدار یک
بایدای فطاعت تباعت نامواری اسرار است کیاست طاری
باطهار نفاست شر است سوکواری ناهنجار فطاعت تنویر حرکت
صدالت ایاقشان مصور نشبیه کانیم حرم مشغله قوت من قور
و ناکواری فطاعت تنویر سکات کسالت همانشان مذکر تنبیه
وجود یومئذ باسره نظران بفعل بها فاقره هواجر و ساو
بندارشان در حصول مطالب اشکار و وصول به ارب نهانی با

پیر بهنگام نبرد تغیر و تغیر علت بوار بوار یا و سبب تخمیر
 افتادن و برخاستن نافذان بصیر کفاره کناه نگاه دزدیده و
 خواه تقصیر وافی القمیر تکریر صغیر صغیر و کبیر در نکبیر ضمیر
 تشیع و نکبیر باد و دان انکرا الاصوات لصوت الخیر لحات جعون
 عبون تخیر و تخیر در نظاره فنون فنون حرکات و جناب مهوش
 بی نظیری سیر بقلب الیک البصر خاسنا و هو حیر تدبیر تاپیر
 فضیل مهربانی سرکشان نجسته خیر شبر صغیر اما منتم من التما
 ان برسل علیکم خاصبا فتعلمون کفیت نذیر تقدیر تهلیل سیر
 من بانی شعله خوان دلپذیر صغیر نذیر و جعلنا هار جوما
 للشیاطین واعتدالهم عذاب السعیر خیال محال نیل فواسد مقادیر
 ورد شوارد امائی پرده کشای از انتم الا فی ضلال کبیر هزات
 خطرات بدبختی و تیره روانی چهره نمایی ثم لتنبئن بما علمتم و ذلك
 علی الله یسیر صفای قوایج تدبیر خرقه بره ضمیر در تخیر احوال و
 حیر نقش پذیر انکار و تکبیر مدایج منایج خرقه تلخیص و شمله ترویر
 مشمول حصول مساوی تکریر و الله بما تعملون خبیر توافق ارای
 صواب غای مریدان شریذ پرده پوشی شرور و غرور تغیر بر صغیر
 نمودار آثار و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب
 منیر و تعالی اهوای بنس المولای بهر تیره ضمیر از نقیر و فطیر اسرای

بش العشر هر یک از فریدان تفسیر اسباب تناب و تخمیر باد
 بردار اصار کتب علیه انه من تولاه فانه یضله و بهدیه الی
 عذاب السعیر برکات حرکات بیرون از حصار ایتما شرع لا
 الاتباع بکمان اختصاص و استیاز از سایر اصناف و خوش سیاه
 دافع آثار اسفار تباشیر صیاح متصر و تبصیر تنعاب خطرات
 کسرتن حبال قننه و شبایک خدای در استعماله و استنباع انواع
 اتباع تعق ضلالت و اشیاع بهنق ضیاع مانع اشراق بوارق
 انوار شمس تذکر و تذکیر رسیدن و رسانیدن دون همتان دلخسته
 از التماس اقتباس انوار آیات بینات کتاب منیر خرد پروردگار
 و من یزغ منهم غرام فانذره من عذاب السعیر رقصیدن و رقصا
 یست فطران نجسته تدبیر بطوات سقطات خطرات از صدمات
 واردات عرش سر بر شادی کسرتن مناکیر مضاعف و کاین من قریه امیت
 لها و هی ظالمه ثم اخذتها و الی المصیر فصل این صوفیان پاد
 که از تنسم کلزار کشف اسرار منفقه در خرقه ترویر و اغوا بعبود
 اقصی رسیدن اند با وجود تنسم ذروه علیا از ترنم دعوی اطلاع
 بر حقیقت اشیا چندان ندانسته و نفهمیده اند که اظهار
 شمایل بخودی با اسرار مخفی خود داری هتک ناموس دین داری
 بضرر ناقوس بقراری و افشای جنون ادواری با اخفای فنون

خدايي فلن قود شمساري است بنقض عهد استواري اگر
چرخ نزن پرون اذدايره قبول طباع و سایر حرکات تسخيل نما
رقص و سماع از بركات ابليس تدليس و خداع است چه جای سخن
نزاع است و همچنين اگر بناي اين اختراع و ابتداء بر اشتهار امتيا
از سایر انواع و خوش و سباع است يا انتشار اوازه بلند پروازی
و عبادت طرازي در اطراف و اصقاع مساجد و بقاع است و
على التقادير هر چه بر زبان بيان و تقرير ايد در تفسیر این گونه مناکیر و
هر چه روشن تر تو بچ و تغییر زدايد از این امثال این بدیع ذات الشين
بمقتل انکار و نیکو عین اهدار کوهر ابدار گفتار و اصاعت بضاعت
نصاعت استماع است و اگر مقصود از ابتداء اشتغالی و شیدایی
و اسراع دیوانگی و رسوائی هیچ يك از این تلبیسات نمایان نیست
بلکه این غولان آدمی بکورا درین حرکات و قیاح کسرت از قیل
هشتم پنی و شیخ سرو مانند اینها از رکوب حرکات خطر آمیزی دیگر
و مرع است بمانند که ان چیست از این دنیوی است ما سایر اخروی
منت خدای راست که برکت اقتباس انوار انا درایت نشان رسد
نشان مستد خلافت بردانی که زاینده غیاها بختیار خبر این
و کشاينده چهره اسفار صباح نکتة دانست روشن است که افتخار
سقوط مهالک کرد نکشی و نافرمانی با پیام صلوات الله علیه و

خدا خوانی در خیال دشوار دامال و نیل مقاصد امانی نوباد است
هنر است و ساوس نفسانی و با کوره آثار الهیات و احوال شیطانی
فقی رواتر جابر عن مولانا ابی جعفر الباقری علیه السلام قال قلت ان
قوما اذا ذکرنا شیئا من القرآن او حدوا به صعق احدهم حتى یری
ان احدهم لو قطعت یداه او رجلاه لم یسمع بذلك فقال سبحان الله
ذلك من الشیطان ما یهدا نغوا انما هو اللین والرقوة والدمعة
والوجل جابر میگوید بحضرت امام محمد باقر علیه السلام
معروض داشتم که گروهی چنانند که هرگاه چیزی از آیات قرآن میآید
یا نزد ایشان خوانده شود و گوش دارند یکی از ایشان چنان فریاد
میراند که گمان میکنم که اگر دستها و پاها ی او را در آن حالت ببرند
نمی باید و خبری دارد پس آن حضرت از شنیدن این سخن در شکست آمد
و از روی تعجب گفت سبحان الله شیطان است باعث برحالتی که با آن
بوده و چنان نموده و هیچ کس ایشان را بعلمت نمودن حالت نمیبندید
و نستموده آنچه کجایش ستایش دارد بهنگام تذکرات قرآنی چری
دیگر نیست بغیر از همواری و نرمی دل و ریختن اشک و رسیدن از
عقوبت یزدانی مؤلف کتاب را که از خنانت که جماعت صوفیان را
بعد از گوش انداختن باین روایت بدینت شناختن خطا از صواب
هیچ گونه عذری باقی نماند در هیچ باب آن الله یصل من شاء و یمدی

الیه من اناب **صل** الهی ان اللذین امنوا ان یخضعوا
 لذلک الله اوی وقت ان رسید که صوفیان حقایق پناه برگزیدند
 از تو غل در سلوک سبیل مخالفان دل سیاه و معاندان کمره
 و روانند بر اهل که اهل بیت نبوت و رسالت نشان داده اند
 و عبدایت از بی مزه و منبت ابواب رحمت بر خسار است کشاده اند
 و حجتی دیگر برای حق و نمودن باطل نیارند و مؤلف کتاب در ترک
 ادب ترسیع باطل و توضیح حق معدود شمارند و کما وجود برای
 نقلیه و نمودن لایعقلیه از سر ضلالت بهوش نیامیند و خود را
 در مقام لزوم سکوت بهیوت و انما ایند و ادعا کنند که اقدار
 امثال این کردار بعد از کشف اسرار و رفع استار بپاداش بهشت
 بسیار و تکرار از کار ما را حاکمیت و قصاصیندن روان و بدن
 من در انشای طپانیدن مردوزن و زمانیدن پاکدامنان خرج زن
 منفرتی است بلند مقدار و مقامی عالیست مخصوص کسانی که ایشان
 را سپکر انسان نهان از مناظر اقصای ادای بر نور ولایت ربانی
 خالیست جواب گویم که سبب چیست که اسفار بقل الطوار حضرت
 پیغمبر و اوراقه فرشت میرا اهل بیت ان سر و از نکارش سنایش
 ربور خالیست هیچ یک از متضلعان تتبع سیر ایشان نشان نداده
 که از آغاز طلوع افق بعثت تا اختفای شعاع ان درو زای شمس

غیبت اثری از آثار تو اجد بخود بسته باشند بازمان بتجویر
 اطهار غشیان کشاده با آنکه از بیخوج خبر زیننده اثر جابر از
 حضرت باقر علیه السلام مشاعر معاشر دیده و دان خرد پرور
 رسید و از سطوع غرور دران زیور و الا کوهر در مناظر فی صبر
 شرع انور نمود اگر گردید که حرکات مستانه ان فرشتگان رخص
 و ترانه از تبعات غمرات غمرات شیطانیست و آنچه بهنگام استماع
 ابیات قرآنی از آثار سطوع انوار حق برستی و خدا خوانی در نهاد
 بنده و ما نیست جز زمره دلی و ترسانگی و رجحان اشک پشیمانی
 از اتباع لذات جسمانی و شهوات نفسانی نتواند بود و نیست
 زندها هر از زندها رساحت کرامت خلافت پروردگار در از انش
 عبار شمسار این پندار مقدس شمار و اساس لباس منصب ربان
 عامه نام را از مساس قبول نیست این ادناس دفع واقف شناس
 و بعد از انستاد مسالک الداد برین خود ستایان تیرم نهاد و انقیاد
 حقیقت جمیع سخنان حقیقت بنیاد که نقاب اغترار از رخسار اعتبار
 کشاد اگر با صطرار دیگر بار دعوی فقد اختیار کنند و گویند در
 سکون و جنبش و اطمینان و لرزش و سایر توابع وجود و سماع بیا
 روشن باشند محموم و منقوض بیا باشند مدح و مر تعش و اختیار
 و در افتادن و خاستن و افروندن و کاستن و باقی لوازم هنگام

از استن خبری از اسایش و از اندازیم بوز بند این نعمت بلند و
 کلو کیر این دروغ ناپسند جز این نیست که چون مدار سلطنت
 بر جلب اختیار بدعت برستی است از ترک اعتدال بکاری چند
 تا استوار قبل از عرض اضطرار مانع چیست با چادر دست او قدا
 ان باید کشید و از اشامیدن آن شراب که این گونه بدستی ارد
 احتساب باید و رزید و اوصاف واجب الاشباع شرع مطاع را
 در بقاع اختراع و ابتداء عبرت ابصار و اسماع نباید کرد
 حاصل گفتار این که فصاحت این حرکات ماهر را از انظار دانا
 بصیر هیچ حیل و هیچ تزیین نتوانند پوشانند و در مقام اعتدال
 از شغبات این که دارفته بار سخن نتوانند گفت که توان پذیرفت
 و توان شنید الذين يستحبون الحياة الدنيا على الآخرة و جسد
 عن سبيل الله ويغفون عما عواجا اولئك في ضلال بعيد
کفار شتم دوزخ و عذاب و غیره بر حق تعالی که در اعمال فتنه تر
 باید داشت که فریقی ازین مضبوط پوشان نقش را و تعرف
 فروشان نصف پها که وحی نژادان خاندان امامت و اصطفا
 بفرض اطاعت و لزوم جماعت نشاخته اند عقول و ارای مانند غیا
 ثوری و حسن بصری و عباد از رؤسای ضلال و ضنادید عباد
 در عامه مراد صد ابراد معیار و غیر صلاح و فساد ساخته اند

و ندانسته که انجماعت شاعت انچه واجب الاطاعت را از
 غایت غوایت و لاداد بیکسو انداخته رایت سواست و افاد
 انظار جویندگان سبیل رشاد افراخته اند و بیکان اهلیت هدا
 و ارشاد و رخش بقار و شراد از جاده استقامت و اقتصاد در
 بودی وجود و الحاد مآخته متقلدان قلاده ارشاد و منوسان
 وساده انقیاد را از ایادی صلاح غل و سداد اعتقاد بر احراق
 الابعاد دور انداخته اند با وجود اینکه هر کس امام زمان خود را
 نشاخته میرد باید که آن مردن را مردن زمان جاهلیت دانسته
 اسلام را بدون شناختن امام مجتبی نگیرد بمقتضای خبر معتبر
 من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة که
 از موافق و مخالف شنیده اند و بصورت صدوران از حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم اقرار آورده و گرویده اند و در
 صحاح خود از جماعت رواه کرده را عدول و ثقات شناخته نقل
 و ثبت نموده از قبولان عدول جایز ندیده اند و مع ذلك از تحسین
 معرفت امام که بنای تفقه و تبصره در جمیع شرایع اسلام بر
 چه در تصویب عمل و چه در تصحیح اعتقاد دست ارادت کشیده
 تعامی و تجاهل و در زین اند و چشم تمتع از حکمات کاتب و سنت
 پوشیده همانا از همه آنها بتلبیس بلبلین لعین خیر از خلقتی برادر

و خلقت من طین ایقی نشینده و روایتی ندیده اند و بقوت حجت
جاهلیت بای تکاپو در مرعی دواعی استشکاف و استبداد فرو
خود سرچیده اند و دنبال هوا و آرای ذوات العناد افتاده از
کشف دقائق اجتماع خود را بمنزل مراد رسانیده اند و بالمجمله هر
ایات باهرت از امامت اوصیای سید کائنات دیده اند از نور
غور نفهمیدند آنکه امام کیست و هر چند که اگر در دلالات قرآن
وصفات اعجاز سجات کرده اند انداز قصور شعور بان فرسیده اند
که قدر و منزلت امام چیست امامت جامع کتاب فیه اصطفی
و سروری فاتح باب کبر اجتناب و مهتری کشاید خزائن امتان
کرامت نمایند مواطن اطینان و سلامت ناشر دایح امن و امان
کاسر خنای مذلت و هوان سبب وجود اسماء و علی نمود زمین
حیات عالم بالا و ذریعه ثبات عالم پایین تخوم زمین برکت اما
ساکن و بنجوم اسمان بخت امام سایر صفوف املاک برای او عا
و صفوف افلاک برای او دایره اسفار صبح شود و شام دیند آثار
اغتراد و اشراق نور وجودش نمایند انوار بصیرت اعتبار لیکن
سرکتی بادی اعتبار مانع اقرار با حقاقت با تصاف امام باشد
این اوصاف و حمیت عصبت قتل دها از عادت و بند دبا
اضراف **مضامین** یکی از عظامی مشاهیر صوفیان که با اعتقاد خود

و کمان ابلهان از فقیر و قطیر اسرار نهان چنان که باید و قوف
یافته و هیچ ریزی از رموز افرینش این جهان و آن جهان نمایند
که بر تو کشف و بیان او بران شناخته از ارواح و ابدان غلظت و قیاس
اکاه کرده و مقامات و کرامات یکان یکان از انبیاء و اولیاء
بمیزان امتحان سنجیده و دیگران را که می بخشیده در کتاب فتوحات
میگردانی اما سال الله ان یعرف امام زمانی ولو کنت سالته
لعرقت یعنی هرگز از خدا نخواستم که امام زمان مرا بمن شناساند و اگر
چنان بودم که میخواستم شناختن امام را هرینه من میشناختا
بالله که در همین کتاب حدیث مردن جاهلیت را از آن حضرت
نقل کرده بهمان عبارت که مذکور کردید سبحان الله به پیشانی
دوستان اکاه که این کراه در سیاه را چگونه و ساور شیطان و
هواجر ستمان مسخر و مضحکه زنمان و کودکان ساخته و چنان
بانت جرم هوس و عدوان در بیان امتنهان خذلان انداخته و
چندان در سنگلاخ سرکشی و طغیان سرگردان و حیران دوانیده
که مردن جاهلیت را از سایر کرامات و مقامات ذوات الافان
اکها و افران در پله رجحان دیده و اولی از اطاعت فرما شناسخته
با وجود دعوی فانی در توحید و ارتقای ذروه قصوای عرش
مجید یعنی چندان از شطح و طامات گفته که نتوان گفت و نتوان

و با اظهار مشاهده معبود و ملازمت مقام محمّد که برکت کشف و
 شهود یافته از خرافات و بخرافات دیگر چندان درسم یافته که با
 بران اگر ما لایق نباشد کفر فزنده خواهد بود خصوص صفاتی تشبیه
 و تعطیل یا عدیل تنزیه و تجلیل پیدا شده و شرر بر دایجای غریب در
 در خواهیم امید و بیم عتلا نریم بکار داشته یعنی از بخنان واهی
 که در تضاعیقت تضایف خود مکارشته نخی است از غایت که با امید
 ارشاد و هدایت در شوره زمین رسوایی و سواست کاشته و ازین
 زراعت شغلا حاصلی که برداشته را بنی است از غایت که در
 انظار دور بردستان مناهل درایت افراشته اری مدار کفایت
 بی نور بر خیالات مزخرف است که از قبول عقول فوسکها دور است
 و بنای پندارشان بر توهمات موهمه است که باعث فساد اعتقاد
 و وارث از دیار غرور است اقدارشان بر کشف حقایق و فهم مسائل
 مجرد ادعائیت از لباس التباس برهنه و از زبور استیناس عاطل
 افتخارشان بجداساختن حق از باطل محض اتمه ماری است از پند آفتاب
 عاجز و از زمین بقین تا کل اساس بیوت بیوت منقوت خیالشان او هن
 از بیوت عنکبوت و تنیده عنکبوت بیوت انحالشان دام کستر
 افعال و سکوت نه در سیاق خطابت و برهان مکاشفات علیشان
 در ترویج غلیل طالبان دلیل دخیل تواند بود و نه در سیاق مساعنه

و جدال باطل اقا صبر و اقاویل بطایلتان همعنان فسل تو
 بودند چنانست که پذیرندگان را بر منزل مقیم و ارام رساند و نه
 چنان که شوندگان را پای بند الزام گردانند یا بدام تنبیکت کشانند بلکه
 مانند اشعار یاوه شعر اغوی چندست بی بود از قبیل جلوه سرای غیا
 و شبحی چند بی وجود از قبیل نمود موج و حباب باد بیا منع محال
 بنقش بندی خیال صورت جواز و کسوت امکان پوشانند و جور
 و عدوان را بدلیسندی انحال در مسند عدل و سر بر احسان نشانند
 حاصل مقال اینکه رهائی یافتن از وبال حال و نکال مال افعال
 اتمام اودیر ضلال بدون امثال رکوب سفینه ان خیالست محال
 و هو می است بی محال و اذا اراد الله بقوم سوء افلا عذر له و الم
 دوزخ مرز **صل** ان جمله بدعنها که بنای کفار و کور خود را
 بران گذارند تعیین شخصی است که او را پیر نام نهند و هر چه را گوید
 و کند و فرماید حق پندارند و تجاوز از فرمان پیر هر چند مخالف شرع
 منبر باشد جایز شمارند و گوی که در جمیع کارها تابع فرمان پیرند
 مریدانند و موارد در سپایان بی پایان کراهی و تباهی سرگردانند
 غزالی در کتاب احیای گفته کسی که پیر ندارد مانند درختی است که در راه
 رسته باشد و معلوم است که درخت خود رسته چه مقدار پایندگی
 تواند نمود و اگر چند روزی پایدار ماند غم نخواهد داشت و بی تاب

خواهد بود پس باید میدان دست تمسک بدامان پر محکم زنند
و بی صلاح دید پر هیچ کار نکنند تا بمقصود رسند همچنان که تا پنا
در کنار دریا از بیم غرق شدن یک کام نکند و بدون نشان قندی
که دارد و هر حالتی از حالات متناوب الورد و مانند نشاط و
فتور و اندوه و سرور و غیر ذلک که در صعود و مدارج کشف شود
رخ نماید باید که در همان ساعت از حالت را برض پر رسانند از
دیگران پوشانند تا اینکه پر روشن ضمیر بر وجهی که شاید از عیان
ند پر عقده تخیر و تحیر از کار مرید سخن پذیر کشاید و بعد از این گفته
اگر اتفاق افتد که پر خطا کند هر این خطای پر بهتر خواهد بود از
صواب دید مرید در هر باب اینست آنچه قرار داده اند صوفیان و
ازجاده صواب و نداشتنه اند که هرگاه پر معصوم نباشد و خطا
از سر زند اعتماد بر هیچ یک از کفار و کردار او نخواهد بود که باطل
حق خواهد پنداشت و گاه حق باطل خواهد انگاشت و هر یک را
بجای دیگر باز خواهد نمود و بود و مصارع خطا و زلزلای فساد
خلل در متعلقات اعتقاد و عمل خواهد کشود و تقابل حق و باطل
تشاکل و تمائل خواهد نمود و چه مانع است از آنکه پر جائز الخطای
تازه که مخالف شریعت باشد اختراع کند و اینتی تازه سازد و جماعت
مردان را که پر و آن نادان باشند گمراه گردانند و کون سار بجهنم اند

و باجمله پر وی کفار و کردار پر خطا کردار کاری است تا استوار
و غافل بودن در مواقع ایراد و اصدار از حدود و احکام الهی در
او امر و نواهی درستی است زهر بار و لهذا ائمه انام علیهم السلام
که بینک و بدحرکات جسمانی و ملکات نفسانی را بنور خلافت
بزدانی دیده و با قاصی و ادانی نموده اند در مقام تحذیر و تنفیر
همکان از اتباع اکفا و اقرا انالک و ان تنصب رجلا دون الحجة
مصدقی کل مافل فرموده اند و بمقتضای این حدیث که دان
حضرت صادق علیه السلام مروی است متابعت کسی که از جانب
خدای عز و جل برای هدایت امت منصوب نباشد جایز نیست
منصوب برای جماعتی این کار از جانب پروردگار تعالی و نقد
بعد از رحلت پیغمبر اوصیای انحضرتند و پس که کفارشان از نظر
شوایب هری و هوس منزله است و کردارشان از خفاف خطا و افت
مقدور افتن و بیشتر ایشان از آیات قرآن مستفادست و از حدیث
فرشتگان مقتبس جمیع صفات و اخلاق و سنن اراسته اند و
هرگز در هیچ حال پر امون کاری ناپسند نکرشته و نخواسته اند بلکه
جامه عصمت و طهارت با افتخار موافقت قائمشان بر پروردگار
و کرامت رسیده و حله سیادت و سعادت بمباهات مساوت
اندیشان خلعت سرفرازی و اکرام پوشیده هر یک اختری که اعلا

ایشان را بر خود لازم کرد انداخت بخت را بعد یافت عشر غنیمت
 و دستکاری جاوید سازد هر خیره سری که روی ارادت از
 سعادت کیساند و غیر ایشان را شایسته ارشاد و قابل هدایت
 دانند مانند سفیران پدید و عباد بزرگشیر عنید در ضلال عباد
فصل درین دو ذکا که افتاب جهانتا به امامت و روی
 سبحان غیب پنهان است هدایت مردمان موکل بعنایت
 پیشکان انوار اخبار و آثار ایشانست و همچنانکه خام پیغمبران
 عصمت و طهارت را نایب مناب خود نموده و در غیرین و بد
 حرکات اشکار و ملکات پنهان جمیع مردمان را امر به روی ایشان
 فرموده ائمه اطهار که خلفای پروردگارند علمای حق را را
 که همت بر اقتباس انوار و انتشار اخبار ایشان گماشته اند در آثار
 آثار نبوت و رسالت از برای نقاد امت از حیرت جهالت و
 ضلالت با این حالت بجای خود گذاشته اند بهر دلیل و این
 فتنه ساز که بجای اموختن و ضوضاء غماز در چله خانه
 بدبخت طراز یکشف مسایل ناز و نیاز پرداختند و همواره نور
 با انوار از زبانه تشیع دوازده اعلی و سایل امتیاز از سایر ائمه
 حیلله بازشناخته اند در روایت وافی هدایت عمر بن خطله از
 حضرت صادق علیه السلام که علمای نامدار در جمیع اعصار از

اداب

قبول از اعیان و اعتبار سنجید اند و از مضمون درایت مشحون
 هیچ یک از قواعد و اصول آن تحلف نور زید اند مذکور است
 که هرگاه میان دو کس از شیعیان خاندان خلافت برزدان که منی
 بامیرانی منازعه رخ نماید که سبیل بیرون شد از نیابت با
 دانشوری از علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه که عارفان
 ایشان باشند شتابند و از گفتار او هیچ کس نتوانند بگریزند بلکه
 حق بر انقیاد فرمان کارند حیث قال علیه السلام بیظان من
کان منکم قدری حدیثنا و نظری حلالنا و حرامنا و عرفنا حکما
فلیضو به حکما فان قد جعلت علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فم
منه فاما استخف بحکم الله و علینا رد و اراد علینا الراد علی الله
 و هو علی حد الشک بالله مقتضای این روایت است که هر کس
 حکم دانشوری را که بزبور انصاف بخت و اوصاف راسته باشد بن
 بر ندارد و اطاعت آنرا لازم نشمارد هماراست که بحکم حدای تعالی
 استخفاف کرده و فرموده ائمه هدی ما قبول نکرده و برگردانیده
 چنان کس هماراست که شرک و زید و بایمان نکرده و از اسفا
 صاحب سایر اخبار ساطعه الانوار نیز نمود او کردین و از پر تو صبا
 اشعه بسیاری از آثار مانعة الآثار بمشاعر دیده و روان رسیده که
 اتباع و ایثار زمره دانشوران را دفع قنادیل بصارت و اعتبار

و نازع سراپل خسارت و اغترار و امتناع از بیروی و حق گزاری
 علمای درایت نشان علامت شقاوت و غباوت پایدارست
 و از وجبات مقت پروردگار بقدر استطاعت همت بردخت
 و اطاعت این جماعت باید کاشت در مراحل جنبش و منازل قرار
 و بدله و جان و دست و زبان حق اعظام و اکرام ایشان مرغی باشد
 در تقنین اوطار و تلون اطوار چه ایشانند مستحقان شوارع قیظ
 و اکاهیه از وقوع فتن ذوات الاخر تعدی حدود الهی بایستبانا از دعا
 اسلام بجلالت شعایر او امر و نواهی هرستان خواب غرور غفلت را
 بیداری و هشگاری بخشانند و در و درستان مسالک درایت را
 براه راست هدایت نمایند فرمان بران خجسته کوهر را بنعیم مقیم
 منتهی امیدوار گردانند و کد نکشان خیره سر را از غلبه ایم نشانه
 نرسانند چراغ دانش و بینش براه جویندگان طریق پرستش افروزند
 و چونکی تحصیل از معاد پویندگان سبیل رشاد آموزند زبان
 گفتارشان کلید سعادت جاودان و نشان کردارشان دلیل سبیل
 عبادت شایگان **صل** از جمله بدعتهای این طایفه جمله
 داشت است بشرطی چند نامشروع و نامانوس و تنها بودن و مبالغه
 در تار یکی مکان جلوس گفته اند اگر میدان مکانی که تاریک باشد
 نتوانند یافت باید که سردر گریبان کشیده نشینند یا پلای بر خود

بچند نامذای حق توانند شنید و پرتو نور بر بخت بدیشان توان
 یافت و دران تنهایی و تاریکی بهنگام ذکر صانع بی ندید کلمه از
 کلمات را تکرار باید نمود که پیر مناسب دانند بحال مرید و ماسوی صلا
 دید هر کلمه بر زبان جاری نباید کرد انید از کلمات تتر و تجمید مثلا
 بعضی از مردمان با الله الله الله باید و بعضی دیگر را بغیر از تکرار
 الله نشاید و باید که صورت و مثال پیرا شماره در خیال داشته
 چیزی دیگر ناشای ذکر بنظر نیارند و هرگاه خاطری از خطرات نشا
 که محض کفر و زندقه باشد بخمال دراید باید از ان هیچ بآل ندارند پس اگر
 یقین داشتند که از وساوس شیطانیست مجرب است عاذه کردن بران
 علاج و خامت است و اگر شک داشته باشند در بطلان ان خیال با
 که فی الحال بعضی بر رسالت و از دیگران پوشانند و همچنین سایر
 امور از حق و باطل که در دل گذرانند و در شریک صحت چله نشستن
 اختراعات دیگر نیز دارند که بیروان شریعت رسول خدا و امر محمد
 علیهم الصلوة والسلام از حمایت انما بیزار و فرسنگها برکنارند اکثر
 قواعد و قوانین که جماعت صوفیه ضلالت کزین اختراع کرده است و
 اند مخالف صریح دارد با آنچه حارسان شریعت خاتم النبیین امر و کار
 ان فرموده یا منی از اقرا ف ان نموده اند مثلا نه خورند و تنها
 و تنها سفر کردن کاری است ناستوده و نااستوار و مخدیر از ان در

اخبار اهل بیت نبوت بسیار از حضرت کاظم علیه السلام برقا
 ابرهیم بن عبد الحمید حدیثی بنظر رسید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 والد این سه نفر العز کرده و از رحمت خدای عزوجل دور کرد نه
 الاکل زاده و حن و النایم فی بیت و حن و الراکب الغلاد و حن
 و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که ان الشیطان اشد ما یم
 بالانسان حین یکون و حن خالیاً و یم ایمنی در ذیل بعضی از
 احادیث انحضرت با این عبارتت فان الشیطان اجری ما یکون علی
 الانسان اذا کان و حن ادی هرگاه کسی با او نباشد و تنها ماند جزا
 شیطان بر فریفتن او بیشتر باشد ازین کدیگری را بنود همدشین و
 همراه کرد اند و هانا همی است عمد اسباب نمود آثار فریب شیطان
 از سببای و ضاع و اطوار این صوفیان خلوت نشین و نیز اگر با تنهایی
 و جلای پوستن و یکباره پیوند از امیزش ممکنان کستن رهبانیت
 نیست پس حدیث لارهبانیه فی الاسلام چیست و این عبارت که
 در کتب موالف و مخالف از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و الله و لم
 یجندین سند معتبر مروی است از برای تعال و انتفاع کیت شریعت
 اسلام که تا قیام قیامت باقی است رهبانیت را بیکسو انداخته و مسلمانان
 را بجنود جمع و جماعات و عیادت چهاران و سعی در قضای حوائج
 مسلمانان و مانند ان از طاعات و قربات مامور ساخته خود را از

جمیع فواید و عواید متابعت شرع انور و مجروح ساختن و باید عتباتی
 منکر نزد صحبت با ختن معلوم که از غوائل و مساوس شیطانیست
 و همچنین در او را دوا دارا قضا کردن بر یک کلمه که پیر تیره ضمیر تکریر
 از اغوش کرده باشد بجز پنداری ناهنجار با اینکه مناسب هر وقتی
 هرکاری در تطوار اطوار و ذکر و کاری مخصوص و اردست در اینجا
 قطع نظر از فضیلت تلاوت آیات قرانی و فراولت ادعیه ماثوره از
 ائمه اطهار **صل** از جمله آثار جهالت و ضلالت این خودمان
 که دست ارادت از تناول سعادت بسته و انبان افادت در
 بیان جلالت و بلاد کشاده اند این که بطالت و کسالت را
 توکل و زهادت نام نهاده و از برای هر یک مراتب و درجات قرار
 داده اند بیکان صوفیان مرتبه اعلای توکل است که اسباب جللیه را
 در سلب مفاسد و جلب مصالح یکباره بکاره گذارند و بهنگام
 استکشاف غواشی منایح در مقام استعمال اصاع فرائح نظر بر اسباب
 خفیه ان مقصود دارند مثلاً منکام توطن و وطن دور از مصائب
 دوست و دشمن در کج مسجدی یا زاویه خانقاهی که کس ایشان را نداند
 و ایشان کس را نه بیند نشینند و هیچ گونه پیرامون کسب و کار نداشته
 دامن اختیار از انتظار نوازش وادار سکینه ان دیار در چینند و هنگام
 اراده سفر بدون اتخاذ سلاح و اسلحه و اسباب حوائج دیگر از اسباب حوائج

ضرر آنها تنها راه بیابانی گویند که احتمال عبور کاروانی و مرور
ضیائی باشد بانی راه ندهند و مظنه و جلدان آب و نان نبرینند
چندان نفس خود را عادت بتباعت قناعت و تباعت جماعت داد
باشند که هفت هفت صبر بر حرارت عطش و مرارت جموع توانند
بی آنکه در ادای بندگی او و رخل او را داذ کار مقرر رسانند و اگر تا
اواخر اسبوع تقویت بحشیش پیاپی و برکت درختان و مانند آن
نخواهند با قوت عروج معارج قنوع از سد من برض حدت عطش
و سورت جموع عاجز مانند اندیشه عود و رجوع بخيال رسانند
بلکه توطین نفس بر جلول اجل و انقطاع عمل نمود چنان دانند که
هرگاه در آن توکل رخت متقل بعالمی تر نزل گشایند در استحقاق
مثوبت جاودان سرآمد مستمان ذروه تفویض و ایقانت و با
که در سل سیر این احوال تکالیف و افضال ایزد بهمان داشته
از انشراح صدر و اطمینان بال باز نمایند و داعی تر بین این این
مناظر این به بصران دور بین جز این نیست که قادر مختار تواند که
هر یک از قاعدان امصار و قاصدان اقطار را از نیل مقاصد
قضای او طار باز داشته قرین خبیت و رهین خسار گردانند
جوارح و افزایز محترقان دست کار باز رساند با آنکه آلات و ادوات
هکار را از اقتدار بر گردار کیانند و در احله مافله و در نخستین

مرحله بتاراج لصوص دهد یا بجوی دیگر تنه کند که دانند
بوار و تبار بصناعت تجارت رساند ضیاع و عقار فلاح و اکار را
با ناغیه و راغیه و سایر اموال همه را نگویند سار و برانی ضیاع
ساخته عبرت ابصار و اسماع گردانند و همچنین تواند که در وید
با با آنچه در آن باشد از ثابت و سیار همه را برقرار گذاشته مقیم
وظایع از باب مکت و یسار را بیکبار میرانند و از کشاکش ندانند
و اختیار و هاند پس شاید سببی از اسباب جلیه نمودار در نظر توکل
ایند در جلب اسایش بایسب از آن مانند توشه و سلاح با خود
در اسفار و ذخیره گذاشتن در اندیشه تجدید اضطرار و اتحاد
از برای تجارت و قصد قصد یا حجامت یا تناول دواء در ازلت
نزاری پیار و تحریر از استقرار در مرسیل و ممکن سباع مردم آزار
و در خانه و حصار بستن از بیم دزدان در شبهای تاریک کام گون
و قرار و اجتناب از سایر مواطن مفاسد و مواقع مضار بلکه هینکا
دخول حصار توکل اسبابی را که از مشاعر معاشر دیده و ران پنهان باشد
و شاید دید باید دید و بهمان اقصار باید کرد و مرتبه وسطی است
که در مسجدی یا خانقاهی نشینند که مردمان قری و امصار آگاه باشند
و ایشان را پویشان و نوکار بپند بشرطی که بهمین مقدار از وسایل
حصول ادراک اقضای لازم دانند و دست اکتساب از سایر اسباب

کسانند و صاحبان این مقام که چشم از اسباب خفیه پوشیده و
 بعضی اسباب جلیده بینده اند ضعیبی از توکل دارند باعتبار اینکه
 یکبار ترسناک گردین و آرسیده اند و مرتبه ادنی است که گاه گاه
 از خانقاه پیروز آیند و خود را در معرض کتاب آرنند بشرطی چند
 که رعایت آنها را نگزینند زین **لهم** الشیطان عالم ضدتم
 عز السبیل فیه لا یستدون **فصل** در معیار اعتبار آنچه
 از برای مؤلف رساله در توضیح مقاله جاری مجرای التماس و
 شعور است اعتقاد این صوفیان غایت ثرا درین مسئله بچند
 مرحله از شایستگی اعتماد و درست اولاً آنکه بعد از بلوغ سرما
 توکل بنصاب حسن ماب علی نمودن یا خفی بود از اسباب در جلب
 اسایش و ایسب بخطر بیهوشی که مدخل تواند داشت و تاثیر نتواند
 نمود چرا آنکه در جمیع منافع و قبح مضار دل بعنایت و کفایت
 پروردگار تعالی و تقدیر بسته ورشته امید از هر چیز و هر کس
 گسته در مقصد صدق توکل نشسته خواهد بود اگر چه سبیل تحصیل
 نماید و میل با استعمال و سابط و استقبال شرایط نماید و در سبیل
 و مسایل دست بذیل ذرایع و وسایل الایدی بایند که وسایل را بی
 بیکار انگاشته تاثیر اسباب را معلول بخیبر مستبیل اسباب دانند
 و بخواهند که قادر غنا را تسبیب بعضی اسباب را در معرض تعطیل و

ناب گذاشته رشته آثار را از مؤثرات کسلانند و هرگاه توکل
 آگاه را نظر بر حول و قوت مؤثر و مسبب باشد جلالت و خفایا سبب
 متکافی و متساوی است بهیچ وجهی از وجه فرقی میان غنیت و فقر
 بلکه عدم وجود نمودی چند بی بود نتواند بود و نیست و ثبات
 بر تقدیر بر تزلزل و تسلیم و قبول تفاوت در نظر بعضی از سرگشتگان
 بودای امید و بیم گویند صحیح نور دین سپرده کردی که دور از احاطه
 بی نان و آب در مراعی و مواشی و آب تواند چرید و با میدیش
 صحاری و جبال مانند بجا میر و احوال تواند مید و هرگاه هیچ
 از خورش همایم نیز برای بدل مایحتاج نیاید هفته هفته رنج
 گرسنگی تواند کشید شک نیست که اسباب خفیه و جلیده را
 بدون تفاوت کاست و مزید بایند یکم تواند بخیل چه قوت ربانیت
 و عادت درین بنیه چنین باز حواشی بنی نوع انسان بی نیازی
 گردانیده که در ترقیات درجات کمال بفرشتگان رسانیده یا در
 تزلزل و کاست سیفال از حیوان و نبات و جهاد کند رسانیده و علی
 التقدیر بین مقتضای عدم الحاجة احد الغنائین اسباب هویدا
 نهان یکان یکان نمایان خواهد بود چنان که فرقی اشکارا با نهان
 میان افراد این وان نخواهد بود در نظر تمیز کننده مقبول از مردود
 و ثالثاً گوئیم اگر اعتماد این صوفی نیز نهاد در ان اجتهاد است بنیاد

بر قوت اصطبار کرسنی سبع شد است یا بر طاقت تقوت
بقوت حیوانات و از بلاد پس منت توکل بر دوش و باش و او غا
تواند نهاد و اگر اعتمادش در سلوک بسیل استبداد بعدم اعتدال
زاد بر استر فاد از بخشایند حوادث و بر استر شاد از غلایند مسا
بت و کشاد پس باید که در بطون او طمان مالوفه نشینند و تسب
اسباب معروفه کزینده استمداد از نوازش خالق و از رفو عبا
که جزا و نیست نکادند کوه مراد در صدق شایستگی استعدا
و موارد در فیش شرایط و وسایط و تسب علل و اسباب نکیه بر
احسان مسبب اسباب و منال صغاری ارد و تا اثر اسباب خفیه
و جلیه را بدون مشیت ازلیه بر وجهی که در مناظر از باب الباب
نقاب از تیاب از چهره احتجاب کشوده نیست و نابود شمار **فصل**
و دایعا گویم از دواعی حفظ بدست مساعی کستن و در مرعی
اضطرار با اختیار دل به لالنه شایسته و سوگوار مردن کاری است
از محرمات و قباح که بمقتضای ولا ملقوا باید یکم الی التملک
نصو را از باید سزیدن از صفای قوایح مقصدی مراقبت غیر مفا
از مصالح کفایتش بذارد که مقاربت مانند از از حد و دو قاحت
و قباح بباح جواز و باحت ارد چه جای آنکه در عدد و منایح
و مدایح شمارد یا بهنگام بار نمودن هر مقام مقام نافر جایی را که

این اندیشه دارد درجه علیا و منزلت مقصود پندارد اند
باید نمود هرگاه در رعایت توکل کفایت اسباب خفیه از اسباب
جلیه مغنی است فاذا بعد و افلیک کو نوا من و را نکم در چه مفا
وخذ واحد که خطاب با کیت و هرگاه تخذیر از تعزیر نفس
مراد و ابقای ابدان از القای موطن هلاک و مظان فساد
منظور نیست و لیاخذ واحد من و اسلحتم راجحه فایده و
اعدوالم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل برای چیست
و تخصیص شب در کرمه فاسر بعبادی لیل الانکم متبعون که خطا
با حضرت موسی است هو بلایست که از برای اختفا و تحسن از دیدن
و در یافتن احادی است که میباد اگر در روز روشن غمر حرکت نماید
جنود فرعون آگاهی بایند و از پی آیند و همچنین اختفای خاتم
انبیاء صلی الله علیه و اله و علی عمرته الاصفیاء بتحصن در غای
از شر شرار و فتنه کفار نیست مکر توکل با اسباب نمود و همچنین
اعقلها و توکل علی الله بهنگام توکل پنداشتن شر دارها
عقال با امری است شایع الاشتهار و خامسا گویم اگر یکبار
دست از کار کشیدن و در کج مسجد یا منزله خریدن دلیلست بر
استقرار توکل استوار چنان که صاحب مقام ثانی را مان شود
انذ با عتیا و ترک کار و قطع بعضی از اسباب شکار با اعتبار

تو طر قری و امصار پس لازم آید که صاحب مقام ثالث **حشیم**
 از اسباب خفیه پوشیده و با اسباب جلیه نیند و بوجهی از
 وجوه مشغول اکتساب گردیده از حصار توکل برکند باشد **خند**
 اعتمادش بر عنایت پروردگار است نه بر اسباب نمودار و اگر
 اکتساب و قطع مانند ان از اسباب بشرط توکل نیست پس ترتیب
 اکتساب را باعتبار قطع اسباب نمودن و توکل چنان کس را در
 حیثیت اقوی از توکل مکتب نمودن از حیث **و علی النفاذ**
 مدار پندار این صوفیان جهالت بار بر بنیاد نیست بر کنار از زیور **خدا**
 و تمایزی در معانی صاف بر نشان رجحان تحقیق بسیار ناگوار با انکضا
 مقام ثانی که در کلین امال و امالی از کلشن قاصی و ادانی کل
 تن اسانی چیده و در بطون امصار بکین ادا را غیار نشسته
 زبان حالش در تقاضای تکفیل احوال ابلغ است از زبان مقال
 هر چند دهان سوالش از طلب نوالی رجال بسته و لا یجفی علی
 الاکرام و الاغنیاء فضلا عن الالباء و الاکیاس **ان هذا ضرب**
من التوکل ضرب علی بواطن الناس اللباس فان عکوفهم فی **اللباس**
 کالبواری و فی البیوت کالاحلاس مع احتباسهم علی **النکب**
 فی شقة الابلاس تیادی بالبنوس و اللباس قل عود بر بالباس
 ملک الناس **الله الناس** من شر الوساوس **الناس** المدی یوسوس فی صدور

الناس من الجنة و الناس **فصل** و سادسا کویم اصول و ارکان
 تکالیف شرع متین نسبت بکهنین و مهین یکسان است در
 وجوب امثال فرمان و تخصیص بعضی از مکلفان ببعضی اوامر
 و نواهی بدون تخصیصی لازم الاذعان امری است واضح البطلان
 پس اگر این صوفیان ادعا کنند که عموم و علی الله فلیتوکل المؤمنون
 و یجین و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و سایر آیات و روایات
 وارده درین باب ببعضی از کسان تخصیص یافته تخصیصی تمام
 که قابلیت قبول داشته باشد و ثانیست که اعتماد و دون ذلک
 القصد و اگر عموماً را بر عموم گذارند و این تکلیف را شامل شمع
 و شریف دانسته از افاده تعیم نکینا بکنند و مانند خوش و سیاح
 در فانی هلاکت و ضیاع چریدن و برخال منزلت کسرا طپیدن
 ناگزیر تا رکان عمارت اند لازم آید که هیچ یک از افراد انسان تعیش
 نتواند باعتبار افتداد جمیع ابواب بست و کشاد **وان ذلك خیر**
البلاد و هلاک العباد و الله لا یحب الفساد **سبحان الله** هرگاه هیچ
 از کسان این دیار را باید از هیچ فنی از فنون کار که در با سبانی زندگانی
 مستعار ناچار افتاده نبرد از دهر یک از اشراف و اراذل ردای
 اعیانی مرمیت عاجل و اجل از کاهل عالی و اسافل مشاغل اندازد
 و عامه انام در امثال این تکلیف عام یکی ازین دو خیال باطل

گزینند و باین مکان بچا حاصل در یکین خرابی تن و نزاری دل نشینند
 بعاقبت ماجرایی باید رسید و ازین صوفیان پند باید پرسید که
 دران صورت کجاست از مدعیان توکل اکمل و کامل که ذراعت کند
 و امید هدایا دران حاصل و کجاست که درود و چند و کجاست که
 تنقیه و کفایت و خیر گزینند و برین قیاس تاسیس اساس ساختن مسکن
 پرداختن لباس و سایر حوالی بامنت و سوال هر اهل از ملائین توس
 و باین مانند توسل بحصول اثبات و ظهور و فروش از مضایع ارضیا
 یا فضول انعام و وحوش و همچنین افراد و آلات بسیار که ناگزیر صنعت
 و هر کار متعارف از هر سان تحصیل کنند و از کجاست ارنده هر کاره
 ریاضت کشیده دل سیاه که در جه نخستین توکل گزیده و بمقام اعلی
 رسیده ناکاه دران پایان لب لب و گیاه میرد بر و حتی که این صوفیان
 دقایق پناه خویش کرده اند و پسندیده کان ندارم که صاحب رجه
 دومین از ان مقام امین ساعتی تنزل نماید یا دست ارادت شهین
 او کشاید چه اگر از مسجد یا خانقاه بیرون آید صافی توکل دران تنزل
 بندد دی تنزل لا ید و تنزل اهل دل در طی منازل امری است باطل علا
 فخر و عزیمت و تصور شعور و در نظر مردان کامل از ساخت اما
 بمرحله دود و بر تقدیری که این گونه تنزل را جایزد مانند نیز عاجز ما
 چه نشانی از یافتن کفن نیابند و تدبیری در تحصیل پل و کشتن تو

و همانا شهیدای توکل بر یکت فرمود استغناء و صدق بتسل چند
 بی نیاز از اسباب جهانند که در حالت حیات و ممات یکسانند
 خلاد و بخار و سایر محترقان کار گزار بختوای این تن پروردان بیک
 دوش از زیر بار بکار کشیده اند و توکل گزیده ساختن کلند و پل
 بتقریب تسویشان چنان مدفون حقایق ابطال و تعطیل گردید
 که هیچ افزین نشانی از سبیل تحصیل ان ندیده و همکان عاجز
 مانده اند از حصول مامل و وصول مراد و من ضل الله فاله مر
فصل و سابعاً گویم همچنان که پروردگار جهان اصناف
 بندگان را بنماز و روزه و حج و غیر ذلک از فنون طاعات و صوف
 قربات مکلف ساخته و همکان را بهدایت طریق قامت و عبادت
 توفیق اداست ان نواخته تا امثال فرمان را در متابرت امثال
 ان دست او نزدیک و کرامت جاودان شمارند امر بسبیل
 تحصیل روزی نیز فرموده یکی از اسبابی که وسیله حصول
 فیروزی غوره تا تعاون بیکدیگر بر و بخی از وجوه مقرر شرع او
 در امثال زراعات و صناعات و تجارت لازم دانسته اند
 و اغفال دران روا ندارند و همچنان که هر یک از نماز و روزه و
 ان عبادت نیست لازم الا داد که تضییع ان خسران مبذول است و وقایع
 شغفا همچنین تعطیل جوارح و اعضا از تحصیل لوازم حیات

دینا علامت فساد اعتقاد است و موجب عقوبت عقیقی نابرین
 توکل خانه نشین و توطن مسجد کزین با ستودن غنی است ظاهر
 الفساد و تزلزل کتاب و قطع اسباب را دلیل توکل و اعتماد
 کما ثبت است بنیاد سیم در صورتی که فرض کنان عقاید کما
 مانند که نه بوریای فاسد خود را فرض یکی از مساجد و معابد سازند
 تا بوسیله این گونه مصاید و مکاید در نظر فرید و وارد برای
 استرداد شود و عواید سایر مقاصد جمعی را از اقرار و باجند
 بدایم الزام سرانجام الوان مواید نماند بلکه این شیوه است
 در انتظار استوار فطرتان نموده ناپسندیده و نکوهیده بنا بر توکل
 شدیده و ترهیب است سدید که از شارع شریعت غرر سید کما
 الکتاب و قاطع اسباب که با مومن خود را بر دوش احباب اندازد
 معقوت و مبلعور است و ثواب کارکننده که بطلب جلال پردازد
 از ثواب جهاد کنندگان افزونست بلی نشاید که هیچ یک از تاجرد
 دستکار در جلیب نافع یا سلب ضرر اعتماد بر کس و کار دارد چنان
 که نشاید بازگزار یا روزه دار اعالی پسندیده خود را پیشری نماید
 بلکه اعتماد اینان و آنان در موجبات ادایش از چهار و مقرر است
 ان جهان که بان نیز مامورند از جانب اشغال و تقدس و جز این نیست
 مقتضی از انوار آیات و اخبار خجسته و رود شرع اقدس صاحب

ترتیب احسان خداوند
 و دود بایستد و درین
 حیانت که

خرد و خلاق و نیر شدیدا در اعتماد مدد از نفاق بنک و بدجل
 شانه نه انتظار تحریک دواعی مکان ملد باید کشید و نه در سپا با
 چرندکان بیاب و نان بعد از انقضای مدت اسبوع از شدت
 عطش و جوع باید مردم بامید پاداش توکل فریبند نمود زبینه تا
 بلکه در تعرض اسباب چنان که ستوده ارباب البایات در هر حال
 افتقار هادیان طریق قوی و صراط مستقیم باید نمود و از بارست
 اکفوا قرآن باید اسودوار مید و باید دانست که خدای عز و جل نظام
 عالم و سلخام معاش و معاد طوایف بنی آدم را بر توطی و سابط
 تسبب اسباب نموده چنان که حدیث ابی الله از بحری الاشیاء
 الا بالاسباب خبر صدق زیور از حقیقت ان داده نشاید که وایا
 دیده و در چشم از اسباب علویه نمودار که امر بتبشیر ان وارد کرده
 پوشند و در حصول مقاصد سنت اسباب خفیه ناپدید که بنی از
 تسبب ان بنبوت رسیدن نوشتند رؤینا ان موسی علی نبیا و
 الله و علیه السلام اعتل بعلة فدخل علیه بنو اسرائیل ففرقا
 علة فقالوا له لوتنا ویت بکذا لیرث فقال لا انا وای حق
 یعافنی الله من غیر دواء فطالت علة فاحی الله الیه و غری
 و جلای لا ابرائیل حق تنادوی بما ذکره لك فقال لهم داوود
 بما ذکرتم فداوود فبرافا و حسن فی نفسه من ذلك فاحی الله

ار دت ان ثطل حکمتی تبتو کلک علی فن اودع العفاقیر منافعها
 غیر **فصل** فرقیح یکرا از بن توکل فروشان مرید خردست
 معاونت همگان از نظام کار جهان میبندند زبان طلب جامه و نان
 نزد اقاقلان و میرزایان منکشانند و مع هذا در محافل اغنیاء و
 اغنیاء خود را بخصالت توکل بخدا و قطع طمع از ماسوی مبشایند و
 که در دستر سیکاری و تن اسایی اسودن و طلب انعام و ادرا از گرفتار
 سلسله حاجت و افتقار نمودن مؤسس اساس کفران نعمتهای داور
 بردبارست و در تحصیل کفایت سبیل اعتقاد پیودن و دامن غم
 استعفاف را بعباد استعطاف از کوسن چشمان مواید الکفاف
 الودن مخرب بنیان ایمان استوارست در جامع کافی و رود یافته
 که لقمان حکیم بپسر خود را از تعرض سؤال پم کرده و گفته کمین پوست
 درخت خورده و تلخی صبر چشیده ام و چندان که گردیده هیچ جز را
 تلختر و ناگوار تر از اعصار و افتقار ندیدم ام پس اگر دوزی قضای
 پروردگار در تقلب و دگر بازیام تنگدستی و اضطرار مبتلا گرد
 باید چنان کنی که هیچ کس را گاهی از آن نیاید ندانند که از اظهار تلنگاری
 و سوگواری غمخیزان نتوانی دید که مردمان ترا خوار و مستهان شمارند
 و از آثار مددکاری همگان بسودی نتوانی رسید که خداوند
 دیدار پیشیزی شمارند یا بجزیری بردارند و دلنوازی بپیران

نامرادی در نوادی تنگی آبادی چه شادی رساند و چاره ساز
 گرفتاران زنجیر تقدیر بهمنکام ابتلا بتفتیر چه تدبیر و تغییر تو
 ز نیاز حاجت خود را تو چه افزیدی در معرض اظهار بسیار و چشم
 امیدواری جز بکرم انکس مدار که از روی احسان ترایان مبتلا ساخت
 بمقتضای جریان افضیه و اقدار هر چه خواهی از خواه که از خواستن
 سرمایه فوخذگیست در مصارع خستگی و سوگواری و پیرایه
 زمیندگیست در مواقع شکست و نکون ساری کیست که از و
 و مطلوب نرسیده یا کیست که نوازش او امید داشته و رسکاید
 گردیده و هم در کتاب مذکور و غیر آن از کتب اصول مذکورست و
 که از جماعت انصار در طلب خنمان بهشت از رسول مختار صلی الله
 و اله وسلم مشهورست خلاصه مضمون اینکه فریق از انصار از
 مکرمت و عنایت آن حضرت درخواست نمودند که برای ایشان نما
 بهشت شود از جانب پروردگار آن حضرت سر از جیب تدبیر برآورد
 گفت ضامن میشوم بشرط آنکه شما از هیچ افزیده طلب نکنید و
 هیچ نیات از تصور اطوار و زکات و بل نجاعت بامید حصول ممول
 مسئول البیعنی مالکی بقبول نمودند و از تذلل عار سؤال و محمل باریست
 رجال اسودند و چنان بودند که هرگاه در آشنای سواری تازیانه از
 دست یکی میافتاد از مرکب فرو می آمد بدست خود بر میداشتند

زیاده از عمر اهان سپاده بردوش خود نمی گذاشت و گاه میبود که
از کذا رمایده برای اشامیدن اب ارجمت میخواست چو نداشت بود
که طلب مشربه از کسی هر چند نزدیک از نشسته باشد بخواست
و عم از آن حضرت در باز نمودن ملامت نکشف و کرامت تعفف
منقول است که اگر یکی از شمار بیمانی برداشته بشته هرقی فرام
ارد و بردوش خود گذاشته بغر و ختن از آب روی خود را نگاه
دارد بم ازانست که رنج سوزان و تعب طلب کشد و اسایش بپذارد
و در بعضی از اخبار ائمه اطهار بنظر رسیده که شیعه ماکسیت
که از مردمان هیچ چیز نطلبند و اگر چه از کسکی مرده باشد و هلاک
گردد **فصل** بعد از استغفار برای فضول گفتار باینجا تمیز
کیاست و ابزاع شکر نعمت هشیاری باید که نشب با سبب افزایش
داد و کشایش بعضی از ابواب اسایش با وجود کمال توکل و نمودن
نیایش از ساحت اباحت برتراری و در سلک سایر طاعات و عبادات
منظم داشته موجب قربت شماري بلکه مستفاد از اقتباس اوقات
ولایت بشارت و انداز و حماه شات سپهر سقراط از اذیت
تباهی و مخافت تبار چنان است که در کار جهان باردوش گمان کرد
و احوال در مشارکت ممکن و در نیدن موجب مقت و دوری از
رحمت بزدانست و تحصیل وجه معیشت از خر حلال بر سبیل اجمال

از برای اتفاق بر نفس و عیال بمزاولت تجارت یا مباشرت
حرکت و اعمال با وجود توانایی و عدم مال مراد عبادان کارگزار
در خبرست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ملعون
من القی کذا علی الناس یعنی ملعون باشد آنکس که بار خود را بر دوش
مردمان اندازد و مؤنث خود را علاوه مؤنث دیگران سازد و
بطلب آنچه او را در کار باشد بپردازد و نیز آنحضرت بندگی خدا را
جزو بخش کرده و طلب حلال با افضل از سایر اجزا شمرده و ازین
نهفته باین عبارت تعبیر کرده و گفته العبادۃ سبعون جزء افضلها
طلب الحلال و در بعضی از کتب اصول از امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که هر کس طلب روزی کند در دنیا که خود را از مردمان
نی نیاز کرد اند و بواسطه کان و مسایبان اسایش رساند و خشنود
روی او روز قیامت بدو خشنود بدو تا بان ماند و در حدیث دیگر
وارد گردیده که آنحضرت خود را نسبت بشکستگی که پای بکار بخور
کشیده و بر پشت خوابیده و مجرد تحریک زبان با سکون دست و پا و
سایر ارکان از افزینده جهان روزی طلبیده دشمن می یافته و
خشمگین میدیده چه صحرانوردان شناختن هیچ از حسن بیرون آمدن
مورچه خوردن از مسکن برای فرام آوردن روزی و حصول فیروزی
مهمانده از موده اند و بنظر اعتبار سنجیده و این معنی از آنحضرت باین

عبارت بنظر رسیده انی احدی مقت الرجل تعد علیه
 المكاسب فیستلقی علی قفاه و یقول اللهم ارزقنی و بدع آن
 فی الارض و یلمس من فضل الله و الذرة تخرج من حجرها لیس
 بالکله مغاد بعضی از روایات معتبره الاستاد چنانست که دعا
 چنین کرد و در کاه بردار است و همانا بدین علت بهنگامی که
 یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام استدعا نمود که آن حضرت
 دعا کند که خدای عزوجل روزی او با ساقی دهد بدون آنکه دست
 بکاری زند آنحضرت گفت برای تو این دعا کنم طلب کن چنان که خدا
 تعالی ترایان امر فرموده و مرا داین طلب تحصیل روزی است بکلی
 اسبابی که روزی دهند بنده کان از او وسیله حصول مامل غوده
 و در بعضی از روایات زبانه بن اعرین مذکورست که مردی بخد مت
 آنحضرت آمد و گفت علی که بدست خود کم نمیدانم و تجارت نیز نمینوا
 و در معرکای که می ادمم بهر ازان بر نمیدارم و از تنگدستی در ازارم
 آنحضرت فرمود کار کن و بار بر سر گیر و از مردمان بی نیاز شو یعنی منت
 کس مپذیر پس بدستی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اسکنی
 کران بردوش گرفته و در یکی از حیطان خود گذاشته و ان سنک تا امر
 با قبست و کس نمیداند که قهران تا کجاست و کوفتی ان چلیست و ابو عمر
 شبانی خبر داده که حضرت صادق علیه السلام دیدم که جا

درست پوشیده بلی در دست داشت و در زمینی که ازان او بود
 میخود و عرفی از او میریخت گفتیم فدای تو کردم پس را بجزده تا این
 مشقت را از تو کفایت کنم گفت بدستی که دوست میدارم که در
 طلب معیشت از کرمی آفتاب از ارگشم و از محمد بن عذافر مروی است
 که آنحضرت یکبار و هفتصد دینار بیدم داد و امر تجارت ان
 فرمود پس او را آگاه نمود که امر تجارت نه از مروی یعنی است محمول
 سوداگر چه بدست آوردن سودا مری است مرغوب فیه که ازان شغفر
 نباید بود بلکه دوست میدارم که خدای عزوجل مرا پسندد که متعمر
 دریافت فرایدا حسانه و در طلب این تجارت تابع امثال فرمایم
 عذافر گوید که سود تجارت ان مال یکصد دینار بود و بهنگامی که عمر
 حال کردم آنحضرت شادمان گشته اظهار سرور بسیار نمود پس مرا
 با فرودن سود بر راس المال امر فرمود و بالجملة توسل یا سباب نمودن و
 مشغول الکتاب بودن منافق تکیه بر وسایل نداشتن و تجارح سایل
 بمسبب وسایل گذاشتن نیست بلکه دست از کار کشیدن و در کج جات
 و کسالت خریدن و تعطیل بدن را توکل نام کردن از غر و رضالت
 و وفور جمالت ناشی است **فصل** جمعی ازین تصلف پائین است
 پوش و نقشف خزان نقشف فروش که در خریدن تکاسل و تجاهل از
 بار هر دوش میبودند و با افرمانی خاندان خلافت نزدانی پوستم ان

می نمودند و تسل باشتغال طلب حلال ملاز برای تکفیل حال عیال
و اسایش از بار منت رجال در نظر ساده دلان نمی از سرمایه معرفت
و کمال سبب تزلزل توکل و اختلال احوال و امین بودند که بوسیله
این حیل و ذیل از خوان انعام وادار دارند و نادار نصیب وافر
و بهر سرشار توانند یافت و بدون تعب طلب و رنج کار را از کنگره
مسکنت و افتقار بهانه تنگ دستی و اضطراب اختیار و بره
تجرب از افسار ننگ و تخلف از عذار گذار داشته با کثافت هر مایه و
اطراف هر علقه را نتوانند شتافت نارفته رفته غوایت آن خود
پسندان خیره سرد و صغیر بعضی از نادانان بخریهرایت کرده بخدی
رسید که این معنی در میان سایر طلبان اهل ولایت خاندان هدایت
و تسدید نیز شایع و ذایع گردید و بسیاری از ادکیا و یکس بفریب این
اشتباه و تقریب این التباس لباس مذلت و پلاس باس پوشیدند
معطی و سایل ناس بوسواس این خناس در قشید اساس مساک و افلاس
جرعه جرعه هلاهل پلاس و یاس پوشیدند و تا مروز جمعی از رفیقین
درین کفایت این فتنه ذات الشین هر چند سراسیمه و حیران خوش
امانی در بودی سرکشی و عوانی دو اندیده اند بجای رسید بل
نشانی از آرامگاه کرامت نشاتین ندیدند و چندان خود را مغفون
از یاد دین و مفتون فساد ذات البین گردانیده اند که با ظهور

تجدید بنور ولایت آثار ثقلین خیر از شر نشناخته و معرفت
از منکر جدا ساخته و نغمه امید اند و هانا از من نکتہ تعالی در
اند که توکل از طاعات سر بر و قلوبیت نه از وظایف جوارح
و ابدان و نکاپوی طلب کارکنان از روی امثال فرمان است نه
بکان توقف حصول امال بران اصحاب بضاعت ایمان بفتح انوار
دلیل و برهان معلوم کرده اند و دانسته که نکارنده جهان و
دارنده اشکار و نهماز رشته سود و زیان بند کار در هر باب
بسیاری از اسباب بسته اوست که بعضی از حرکات و اسباب
از برکات ساخته چنان که هیچ فردی از سلسله اسباب و مسببات
بدون اذن و فرمان او جل شانده بکار خود پیروخته اگر چه تواند
که بقدرت قاهره و مشیت باهر رشته اسباب را از مسببات
کسلاند و هر یک از ارباب حاجات را از بار منت کافه حرکات
و مسکنات دهاند و بمنتهای متمنا رساند اکنون اگر این صوفیان
چشم توقع از ادرار کارکنان پوشیدن ساعتی کوش نبوش فرادارند
و دست ارادت از بیاعت سفیان لعین و سایر ملاعین کشیده با
درجاده انصاف گذارند مقین دانند و شک نیارند که معاوت
امثال و اشیاع را با وجود اضطراب بقد و اجتماع که نوع انسان
بان متفرد است از سایر انواع در معرض بطلان و ضیاع گذارند

نازع لباس نیکی و کامرانیست و رافع اساس پریشانی و شمای و
 میان اعتماد بر کفایت بردان با کمال اطمینان که حقیقت توکل
 هزار است و توکل تجزیه ادوات ابدان و مشارکت همگان منافا
 پنداشتن نتیجه و آنچه مطعون عوانیست و ثمر شجر ملعونه نافوا
 و بالجملة بنیان این کان بر شوره زاریست تا استوار و اساس این بنیاد
 بر اغراض است از قول عقول بر کنار و مثل کلمه خبیثه کثیر خبیثه
 اجتناب من فوق الارض الهام فراد **فصل** این صوفیان فته
 کسرت کرد در تمیز نفع و ضرر اتباع اهل بیت پیغمبر را میگویند مانند
 و خود را از انتفاع بمع و بصریکاره مغرول ساخته دنبال اندازند
 ابو بکر و عمر افتاده اند باید دید که بهنگام تحقیق مقام توکل بکفایت
 الهی و توسل بوسائل رستگاری و کاهی با امید تسبیل سبیل بتل از
 دلائل غرایب و نیکواری و نیکوای چو سخنان واهی گفته اند و فریعی
 دیگر از بن الهان بیکه که فرقی میان خال و زنده نکرده بخشاک از تر
 ندانسته و معروف از منکر نشناخته اند بعلت تصور شعور این
 منخرافات ظاهرا العرفه را چه سان حق پذیرفته اند از آن
 جمله این حکایت که حضرت افزای باب درایت از خواص پرستش
 که حضرت افزای ابواب درایت از خواص پرسیدند که درین مدتی
 که سیاحت حضرت کردیدی از عجایب و غرایب چه دیدیدی گفت که

خضر را دیدم و صحبت او رسیدم با آنکه بصاحب و
 رفاقت من راضی بود داشته از دوری جسم و مفارقت گزید
 بعلت این که میترسیدم مباد بهم صحبتی او خلل توکلم رساند
 مرا ازین مقام کیباید سجده الله به پسندید که این کذاب دل سیاه
 بچه حیل و چه تر ویر خربند که نرا فریب میدهد و از راه میبرد
 حضرت خضر هرگاه بهم صحبتی کلم الله راضی باشد که انک ان الشیخ
 معی صبر اکوید و کاه بگفتن هذا فراق سنی و بینک بعد از شنیدن
 ولا عصی لك امرأه جلدی بود چگونگی دل بصاحب نماند
 رویان گمراه دهد و از آن جمله گفت و شنید ابو موسی سبیل است
 بابا بر نرسید بطایفی ابو موسی از بار نرسید که حقیقت توکل چیست با
 نرسید جواب همین مسئله از او پرسید ابو موسی گفت اصحاب ما
 گویند توکل آنست که اگر جمیع سباع درنده و فاعی زهر بار بیکجا هجوم
 آرند و از زمین و دیار بیکبار بروند و گذارند ترسان نشوی و هیچگونه
 ناله نداری و باطن خود را استوار داشته بود و نبود درندگان و
 گزندگان را یکسان بشاری ابو زید چون این سخن شنید گفت ایچله از
 مقام توکل میگویند نزدیک بکار است لیکن این نه توکل است که از او
 صوفیان حق گزار است پس در بیان حقیقت توکل زبان افاده شود
 و ابو موسی با بگفتن این سخن آهی غمشید و خوشدل نمود هرگاه اهل

بهشت را در بهشت مستغرق اصناف نعیم و اهل دوزخ را در دوزخ
 مبتلای عذاب الیم بنظر آردی اگر فرقی میان اینان و آنان بنماید از
 پناه حصار توکل بر کناری و بحسب ازان نداری و نشاید که ماسوی
 این مقام مقامی با در عداد درجات توکل شماری و ازان جمله بلند
 پروازی ابوتراب بخشی است که یکی از صوفیان را بدیده که شبانروز وقت
 نیافر بود که صد جوع نماید بنابران دست نبوی بوست خبر ببرد از کرد
 که بخوردن از آل کرسنکی اساید ابوتراب بعد از مشاهده آن حالت
 بدو گفت ملازم بازار و مشغول کار باش که چنین کن تصوف را نشا
 گفته اند مرادش آنست که تصوف بدون رِسوخ قدم در توکل صورت
 پذیر نیست و توکل کسی که زیاده بر سه روز صبر بر کرسنکی نتواند بپای
 بلکه اصل ندارد و مجرد دعوی است و ازان جمله حکایت ابوسعید
 خراسانی که در اطهار غوایت خود گفته بی نوشه رو به پیا بان نهاد
 و دران پیا بان بوسط شدت کرسنکی افتادم بعد از چندی که قافله
 از دور دیدم و پاکشان خود را بنزدیک ایشان رسانیدم آگاه شدم
 که توکل پیشکان را اعتماد با سرفاد ازان جماعت خطاست و دوری
 دهند صوفیان خلالت بنابران اندیشه ازان حرکت پشیمان گشته
 از خود پیمان گرفتم که داخل قافله نشوم مگر اینکه مرید و نا اختیار
 من داخل کنند بعد ازان در رین پیا بان حفره از برای خود ساختم

و خود را دران انداختم و تا سینه دران پنهان کردیدم و انظار
 فرج میکشیدم ناگاه نصفی از شب گذشته مردمان قافله
 اواری بسیار بلند و هولناک شنیدند که هاتقی میگفت یا اهل
 المرحلة ان الله و لیا حبس نفسه فی هذا الرمل فالحقوه یعنی ای
 راه روان خدا را دوستی است که در رین این پیا بان خود را پنهان
 ساخته و محبوس نموده او را دریا بید و با خود ملحق گردانید و ازان
 جمله گفته اند مردی مسافر بود در زمان پیش ازین صوفیان توکل
 کریں که بغیر از یک قرص نان هیچ چیز با او نبود که سدر مویان توکل
 نمود پس با خود اندیشه نمود که اکنون که شدت حاجت بنان دارد
 اگر از بخورد و برای وقتی دیگر نگذارد اگر کرسنکی بعد ازین خواهد
 و هلاک خواهد رسید پس دران حال از دهم مال یکی از فرشتگان را
 برو توکل کرد اسید که اگر نان را بخورد و اندیشه بعد ازین بخالی از نان
 روزی باورساند و اگر ذخیره کند و در توکل استوار ماند قوفی
 نیاورد و درواز اطعام او گرداند بعد ازین ماجری بقضای توکل
 بالغ درجه اعلی همواره کرسنکی برد تا جان بقایض او واضح گردد
 و قرص نان پس از مرکش باقی بود از برای سایر صوفیان توکل نمود
 کتاب احیایا این که در تندیب مسایل تحلی بقضای او در ترتیب
 تحلی از مرید ایل بد طولی و در تبه علیاداشته این پنهان بر ایشان

ایشان تلقی بحسن قول نموده و حق پنداشته و با بعضی اقاص
 و اقا و بل ازین قبیل که نه شغای غلیل را شاید و نه آر توای غلیل
 دخیل نماید در آن کتاب نگاشته و با بعضی چند امیخته که وکیل
 مزبلا تیاب تواند بود و دلیل سبیل صواب و لیر تقوا فی الاما
 و لبند کرا و لو الاما باب **فصل** و از جمله فرائد اقدام او
 و مضامین سالک افهام این صوفیان خود کام درین مقام است
 که گفته اند اهد کسی است که گریزان باشد از حصول مال و سوگواری
 نماید از وصول آن در جمیع احوال زیاده از حاجت این ساعت نکا
 نداد و اخراج زیاده را که تملك از بی راده اتفاق افتاده و آب
 فوری شمارد بر محترفات یا مستکف باشد بعد از حصول روزی
 بیکروزه ترک کسب و در یوزه نماید و در جرفایه اکتساب و اخذ
 عطیه اصحاب بر بصاب ساد و موقد واری بنفراید و مادام که
 از روی تنزه و نفور زیاده بر آن را از نزد خود دور نازد نیامد
 گاهی که قوت یقین و توکل بلا از شرایط صحت زهد شمرده اند تحمل
 کاری و موقوف بر عقاری را که از برای تجزیه اضطراری عشر غمی
 دیناری از پنج بدست آورده اذکار نموده شمار نیارده اند و نام این
 وان را از دیوان زاهدان شمرده اند و گاهی که توکل را در زهد مدخل
 نداده کسی را که قوت مالیانه گذاشته و همت بر اخراج فاضل

اکرمه

نگاشته اند از سده زهد حقیقی دور داشته در عداد ضعفا
 زهاد پنداشته اند و گاهی مالک قوت چهل روزه و امعدور
 دانسته تمت طول امل و فساد عمل بر ذخیره کثان زیاده بر آن
 بسته اند و باین تقریب در مقعد توبیح و تریب فشته دست
 استمالک بعید و قرب را از فترک اتمام اعمه انام علیهم السلام
 گستر اند و جعفر خداد که بر جنبید بغدادی بوده در مقامی توکل
 خود را اظهار کرده چنین نموده که مدت پست سال توکل خود را
 پنهان داشتم پیوسته در بازار سپودم و هر روز یکدینار کار میکردم
 و هیچ شئی یکدینار از آن برای فردا بجا نمیگذاشتم و هرگز یک قیراط
 با من نمیبود که بان داخل حمام توانم کردید بلکه هر روز پیش از آن
 اجرت کارم تمام معصرف میسید گویند چندین جان بود که در
 حضور او زبان با فاده توکل نمیکشود از ترس که شیوه می گپسندید
 و میستود و میکفت شرم دارم ازین که در حضور آنکه توکل
 مقام اوست از توکل سخن رانم یعنی او بی از دقایق این مقام میداند
 که من نمیدانم و علی التقدیر این نادانان تیره ضمیر چندان مضایقه
 در تفسیر حواشی ناگزیر ناگزیر دیده اند که در تقدیر هر چیزی زیاده
 بیشتری که بدون آن زیست نتوان تجویز نموده و نپسندید اند با
 تیسر بود یا کسزدن فروش حصیر و فواش و شیر و انداشته و با امکان

مسائل

فطیر شعیر تناول نان کنده زینده خمیر سزاوارندیده اند حتی
 اینکه بعضی از تلذذ باصوات اطیبار و استرواح نایم انهار و
 استظلال بظلال اشجار چنان عنان ارادت گردانیده اند که بسیار
 از کمکشکان نوادی غتراد از قبول ایادی داور برد بار مجریدینار
 ناهنجار مستغز ساخت و در مانیده اند همانا در سلوک این سبیل از
 اتباع هر دلیل مجانبت گردین کوشش استماع و چشم انتفاع از آیات
 محکات تنزیل بسته و بوشیدند با ایما الذین امنوا الاخر
 طبیات ما احل الله لکم ولا تعسوا ان الله لا یحب المعینین
 نشنیده و کلا ما امر زوقکم الله حلا لا طیبیا و اتقوا الله الله
 انتم به مؤمنون ندین اند ما بحقیقت مراد از خطاب مستطاب
 قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطیبات من الرزق
 قل هي للذين امنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القيمة زینة
 و کثارت دور از ذکر خود را بمعیار درست عیار والذین اذا اففقوا
 لم یسرفوا و لم یقتروا و کان ینزلک قواما و میزان استوار و لا یجبل
 یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فقطع ملوما مسجورا
 تسجیده اند **فیصل** این کرمه دران مراحل بادت کراه و دود
 سعادت بر خود بسته و انبان افادت در بیان نشان زهدات کشاد
 انداز وسعت مملکت باهت سلطنت داود و از رخت سلیمان

که سزاوار هیچ افریدن بعد از و نتواند بود عاقل و ذاهل افتاده اند
 ابعلمنی علی خزاین الارض یوسف را از مصر جامع فنون عزت
 و شہامت سالك سبیل ندامت و ملامت نتوانند ساخت و
 بتمك ذو القرنین ممالك خافقین را از حصول کرامت و زین
 براری و صحاری تا ویلات ذات الشین نتوانند انداخت بهنگا
 تتبع سیر نظر رسید که حضرت ابرهیم علی نبینا و اله و علیه السلام
 چهل هزار کوسفند شیرده میداشته و چهار هزار نشان و چهار
 هزار سک برپایسانی ان میکاشته و بر کردن هر یک طوقی کران
 از زر بریز مقرر میفرموده که بحسب نوزد یوزان سکان کسان دیگر
 متفرد و ممتاز میبوده و شک نیست درین که حله خلت خلیل بود
 و دامان نبوت سایر و حجتی از ان رسالت گرا از هر هکذا سلطنت
 مستعار با جمعیت ناپایدار بگرد علاقه و غبار اغترار الایش نتواند
 یافت و بر توانایات هیچ یک از انبیا و اوصیا و سایر محرمین بارگاه
 اصطفا و اعتبار انتظام مال و جاه دنیا و التیام از عجز شوهائش
 تافت و لهذا اوصیای سرور پیغمبران و اورنگ طرار ان مستغلا
 یزدان با وجود اتقای در جبهه قصوی از زهد و توکل و غیر ان از
 مواهب ربانی و با نمود اعتلای پائیه اعلی از ملکات ملکی و انسانی
 چنان که از تتبع اخبار و آثار ایشان نمودار شده و دانی متوجه الکتاب

و بعد تنگوار از خود را
امریا و خا و غیره

مال میسوده اند و رغبت با اتخاذ عقار و ابتیاع ضیاع می نمود اند
قوت سالیا نه در خانه و ایماشته اند و مادام که بقدر کفایت و
بستکان از محصول ذراعت و اشغاف تجارت فراهم نمی آمده رغبت
با ابتیاع فرائع و عقار نمیداشتند اند فخر الحسن بن الجهم قال بعث
الرضا علیه السلام قوله ان الانسان اذا اضر طعام سنته ظلمه
واسترح وكان ابو جعفر و ابو عبد الله عليهما السلام لا يشتران عقده
حتى يخرجا طعام سنتهما بنابرین فشايد که صافرنشان رجوع بحقیق
بر او از بیخ دور درستان مناهل توفیق ندارند و کثرت ذخایر و
وسعت دوایر ممکن را علت تمت نعمت و علامت شدت رغبت
سازند بیکه حقیقت زهد بقدر کفایت از دنیا انکفا کرد راست و
همان خزسندی داشتن و اعراض از خواهرش زیاده بران نموده بود
و نبود فضول را بیکسان انکاشتن نه از وجدان موجود نشود کرد
و شاید مانی کردن و نه از فقدان مفقود اند و هکین شدن و خود
طبییدن چنان که قرآن مبیز روشن ضمیران حقیقت کزین را
از خود و ان نشان داده و کلام و مخرج نظام حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در نظر خواص عوام نقاب بهام از چهره ملام کشاد
قال علیه السلام الزهد کله بین کلمتین من القرآن قال الله سبحانه
لیکذا ما سوا علی ما فانکم ولا تقر خوا بما اتاکم و من لوماس علی الکذا

و لوم میزج بالانی فقد اخذ الزهد بطريقه **فصل** هرگاه داشت
زاهد کیست که بحصول چیزی چند از فضول جاه و مال که فی الحال
بان محتاج نیست مسرور نکرد و دو ابتهاج ننماید و همچنین بتطرق
بعضه افات که مقتضی فوات مافات باشد از حال خود نکیند
و طریق تاسف ننماید و جلدان و فقدان زیاده بر مقدار اضطراب
رادر معیار اعتبار بیکسان انکار دهنه بیکام فراوانی روی عوا
ببری شاد مانی ادد و نه در مقام تنگی چن نگرانی بر پشانی
امانی گذارد اگر مال فراوان بر جاه نمایان افزاید و بر وجه
ازین دان نیالاید اگر از سراسر متاع جهان فریوت ماسوی و
نبوی او نیاید پای ادادت بجا شب سارح مصالح زیادت
نکشاید بلکه بر سباط انبساط اساید و معلوم کردی که زهد در
را با فقر و ثروت کار نیست و هر یک مانند حرص و توکل را اوصاف
قلبی است و وسعت جاه و غرت با فراوانی مال و ثروت را امتناع
زهد بیکان مدار تقریب صوفیان خانقاه اغترار علامت حرص
و رغبت پسندار خلافت دل از خواهرش افزونی مال و جاه ادا
و ناداشتن جمع تواند شد در نظر دید و دان آگاه بنابرین که
که از طلوع صباح جوانی تا غروب فتاب زندگانی هر چند
در حصول زواید مال و وصول فضول امافی پای نکا بوی

چون قطع

کتابید و کوشید هیچ از متاع پیمهر فانی بدستش نیاید موی
 ادون طعمای و اخشن لباسی که خورد و پوشید و با این حال در
 افش رشک بهره مند از نعمت الوان نوازش و احسان بزدان
 چندان جوشد و خروشد که اصل ایمان را بکفران فروشد چه جای
 آنکه خریدار کفشار توکل باشد یا سختی از توهد پذیرد و بنوشد و بار
 آن گرفتار زندان حومان کس باشد که جمیع خزاین و نفایر جهان نا
 پایدار در نظر اعتبارش و زن پرکاهی نماید و در زندگانی دنیا
 هواده ممت بر تحصیل نادر عقیقه کاشته که و افزون نعمتهای گوناگو
 را بیکسان انکار دهد و با جمعیت اسباب تن آسانی و کامرانی از غلظ
 از روی دیبافت مرفاقت نشاء جاودانی خود را بمثابه زندانی نماید
 چون یقین دارد که سراسر متاع دنیا گذارشی است زیاده از انداختن
 بلاغ و کفایت را از آن خود شمارد و گاه باشد که بعضی از رئا
 پیشکان مانند ابن منکدر و سفیان و سایر صوفیان تیره روان
 دست از گرفتن مال کشند و بحسب ظاهر در تقلیل خورش و پوشش
 کوشش نموده باقل ضرورت اقتصار کنند تا در نظر مآده دلان بختبر
 خود را زهد و انما یسند و بدین وسیله بر جاه و عزت خود افزایند
 همانا حال این جاه طالبان تباہ توازن حال طایفه نخستین است چه
 مرض آنان نمایان و مرض ایشان دفین است حاصل که کثرت در

با وجود صحت عقیدت و درستی نیت از حصار ترک دنیا
 بیرون نکشاند و زبان نرساند همچنین که شکستگی و افتادگی
 صورت اضطراب با مخالفت نماند و اشکار لذت زهد بخشا
 و از اذیت حرص نرساند و اشارت باین درایت است حدیثی که از
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است لوان رجلا اخذ
 جمیع مافی الارض و اداد به وجه الله فهو زاهد و لوان ترک الجمیع و
 لم یرد به وجه الله فليس زاهد **فصل** شیخ المشایخ فرفقه تأیید
 محمد بن یعقوب رازی که در میدان حیا زت جواهر عرفان و حرا
 شعایر ایمان کوی مسابقت از سایر دانشوران ربوده حکایتی از
 کیفیت احتجاج امام جعفر صادق علیه السلام بر جماعت صوفیه
 هنگام دخول آن محفل ملائیک مقام مشتمل و الزام و اتمام انضداد
 کیشان و تزییف سخنان پریشان ایشان که متعلق بمنی مردمان کثرت
 دست تلاش در بهتیا نمودن وجه معاش و خوش آیند بودن با منظر
 ریاش بوده در کتاب کافی بروحی شافی ایراد نموده محفل مفصل
 ابن کسفیان ثوری لعین باجمعی از مردمان ریا این بهنکامی کرد
 حضرت امام علیه السلام رایت لداد و خصوصت افراشته اند هر
 متاعی که در دستگاه خود ستایی و نقصان آری از اجناس ارباب
 افلاس و نکوهش لباس و خنجرها را داشته اند بر بختن عرق شویاری

بر رخسار زبان کاری و بختن خاک نکال سوگاری بر سر انفعال
 نگویند ساری فروخته اند و هر روی تابودسیم اندودی که در این
 مسکن و کدایی و تخمین مذلت و پینوایی هر مایه بی دینی و زشت
 خوبی با پیرایه بی روی و درشت گوئی خود پیدا شده اند بکمال
 باسید اتفاق تباهی او امر و خواهی در بوتر امتحان نادانی و کراهی
 گذاشته اند و با قشح ساطعه و براهین قاطعه آن قهرمان ندیده
 خلافت الهی بحسن با سبانی مرسم مکارم و مناهای سوخته اند حاصل
 بلبلان جدال آن جمال بعد از کشف حال راجع باین گردیده که در خوش
 و پویشش نادون و ادنی افسار گزیده هر چه داری بادی بکران بهایم
 کردار و تن پروران مدعی اعسار باید داد و با میدارش فرمان ناکسان
 دست کوشش از مدد کاری ممکنان کشیده مانند حصیریالی و کدویی
 خالی در زوایر مسجدی کالج خاقانهای در نهالی فارغ مالی باید افتاد تا
 مکان پنجبر چرب و شیرین فراوان بر طبق ایثار و اخلاص گذاشته بالیحه
 از تحف و هدایای نمایان پس انداخته باشند پیش از ندیده و هوسان غشوه
 خراب غام بکد یکم از دام و سرام بالند نداشته توجه و رضای صوفیان را
 بمقتضای حضای حق اداست بر ادای حقوق واجبیه حق داران مقدم
 شمارند و از تضاع عیفت کلام معجز نظام حضرت امام علیه السلام در
 مقام اسکات و التزام دور کردن شوارع نقص و ابرام ثبوت رسیده که

هرگاه دنیا اقبال نماید و بار خاوار سال اذیال گرامی کسی با که از
 عهده حقوق لازم الاداء کما هو حقها بیرون آید ملامت نشاند که
 بسیار بعضی از مصالح پنهان بر قدر ضرورت از تناول مشاع انفرادی
 و از اجناس لباس و اقسام طعام آنچه را باعتبار مناسبت و موافقت
 زنی خود پسندیده بهره مند گردیده در سایه مال مثال قلم من حرر
 رینه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الزرع و اسالید و بچنان که
 تمتع از مباحات لذات دنیا در راحت و مباحث گذاشته منع
 از آن نفرموده اند انباشتن ثروت سال و ذخیره داشتن قدری لایق
 بحال را از برای اطمینان قلوب عیال جایز داشته بلکه توغیب مال
 نموده و ستوده اند محصول مقال اینکه بمقتضای والدین اذ انفقوا
 لم یسرفوا و لم یقتروا در اتفاق مال از عین و شمال اسراف و تقصیر
 انحراف و انصراف گزیده ملازم لوازم اعتدال باید بود و از نمودن
 و کان بین ذلك قواما در هیچ حالی از احوال تخلف نور نیده همواره
 مسلك قوی و اقتضاد و صراط مستقیم اعتدال باید پیروی و با وجود
 اعتماد بر کفایت ایزد بهیچ مال همت بر کسب مال از هر جلال بر سبیل الحاق
 باید داشت و در سلوک سبیل انعام و افضال رعایت حال اقارب
 و عیال ابر در دستگیری اجانب و ارفال مقدم باید داشت **فصل**
 و در کتاب مذکور مسطور است که همین مغبیان مرید بلیدی حضرت

صادق علیه السلام را دید که جامه های خسته روای کران بها
پوشیده گفت بخدا سوگند که پیش روم و او را ازین کون پوشش سر
زفش که بر سر زد یک رفت و گفت بخدا قسم که پیغمبر مانند این جامه ها
پوشیده و هیچ کس در بر علی واحدی از پدیدان تو جامه های این چنین
حضرت امام علیه السلام در ابطال محصول این سخن بنا بر امثال
جادلم بالتی هی احسن بیان نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
زمان تقییر و تعبیر بود و درین اوان که راویه زمان دهان تو غیر
و تیسیر کشاده و صغیر و کبیر را زیاده از اندازه کفایت داده و بعضی
مردمان با انتفاع از متاع آن یکانند و ازین سخن نموده که اخوان یگانا
افانند که مقصود از این چیزها مانند بر تپاوت ایت قر من حرر
زیننه الله که دلالت بر اباحت زینت دارد زبان بیان کشود و آن
معاند ملعون مطرود را از نکته فتن اخو من اخذها اما اعطا الله
اکاه نمود و بعد از بستن راه لدا در آن تیره نهاد از آنچه بر همگان پوشیده
بود خبر داد و گفت ای ثوری آنچه بر من می بینی از جامه های پسند
لباسی است که از برای خشنودی مردمان پوشیدن امر پس دست سفیانا
بجانب خود کشیده جامه درشتی بکده ملاصق پوست بدن بود از
زیران جامه های بی نمود و گفت اینست جامه که برای خود پسندیدم
پس جامه درشت سفیان را که همواره بر مردمان می نمود و غیر از آن

نظر میدان پنهان میبود بر چید و پرده خود نمایی از روی کاران
خدا شعار مرا می کشیده جامه نرمی از زیران نمودار کردانید و کش
جامه غلیظ فوقانی را بر مردمان میبانی و جامه نرم تختانی را
از برای راحت و ترسانی میپوشی و پنهان میداری و آن بجهای
عنید چون این رسوائی را دید از خود ستایی باز مانده دیگر
نتوانست کشید و ماهی من الظالمین ببغید و هم درین کتاب
است که محمد بن منکدر حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در بعضی
از خواجی مدینه بهنگام صورت کرمی هوا دید که بدو نفر از وابنگا
خود تکیه داده عرق ازو میچکید از غایت غوایت خواست که آن خضر را
پسندی دهد که چرا در آن کرم است و بجه کار دنیا کردیده جوابی
که نکور سار گردیده در مذلت بحالت کشید پسندنا پسندان کدورت
مستداین بود که اگر اجل تو در رسد و درین حالت باشی چه خواهی کرد
و نمود را چگونه خواهی دید آنحضرت بعد از آنکه جواب سلام از روی
زبری و زشتی گفته بود چون این سخن مستمعین شنیدان تباه کا
ناموار را از فسادان کفارا باین کلمات درایت ستاراکاه گردانید
لوجاء فی الموت وانا علی هذال حال جانی وانا فی طاعة من طاعة
الله عزوجل گفت مہانتی و عیالی عنک و عن الناس و انما کنت
اخاف ان لوجاء فی الموت وانا علی معصية من معاصی الله عزوجل

پس آن ملعون بد اچار با چار بغلط خود اقرار داد و از آن پند
 ناهنجار برگشته بحقیقت ماجری رسید و علت قلت اکرام اما
 در رد سلام آن سنگدل نافرجام از صبا بر صبا بر فرخنده نژاد آن صغو
 پوشیده نخواهد بود که آن مدبر عنود و وسایهی بود از قول بوزوا
 یافتگی و شعور مستکرم و مستغفر و هزار بر نشاخته بکمان هدایت
 واکار در مسند اضلال و در دستان مشارع کمال متمکن و مستقر و
 اعتدای غزایت و فوشی لبی از رفیقان عشوه بهوشی بلاز مقام اسیر
 افتقار ای ائمه دین در فبا فی ضلال سپین منتشر ساخته کانه اعجاز
 مستقر لعنه الله و اخن اخذ عزیز مقتدر **فصل** امثال ابن
 حکایات در قصایف روایات بسیار و رود یافته که ابتداء کرینا
 بی بصاعت و صرفیان خانقاه فطاعت کار لرفوم حاجت ائمه امام
 علیهم السلام کردن تباعت کشیده و روی طاعت نافه اند هر چند
 بودی غباوت و عناد بپایم دی شفاوت و افاد بجان بصوت
 لداد و لاله و لایت هدایت و ارشاد شنافتة اندازی از جاده وصول
 مامول ندیده و نشانی از راه منزل مراد نیافتة اند بلکه در نکو کوشش
 حصول وجه معاش ناخویش و پوشش دشمن خراش هر جیتی که بنیت
 پوشیدن حق و پوشیدن باطل بود بازوی حمیت و عصیت یافته
 اند لباس بابی بوده که از تار شنار و پود صغار برای خود و سایر خردگان

تصوف شعار بافته اند دست از سر مایه قبول سعادت جاوید
 کشیده جیل و رید بخیل مرید بسته اند و نخستین مرحله سبیل
 نارسیدن در مسند افتاد اعتقاد او باشد و او غافل نشسته اند که
 بمتابعت هوی و مشایعت تناسلی در چراگاه خود سری و نافرمانی
 گردیده نکاسل و توانی تا توکل و ترک دنیا نام نهاده و ستوده اند و
 مع ذلک بنوعی سر و دهل من مزید از طریقت و تولید بکوشش اقامی
 و ادائی رسانیده علی التوام در محافل اراذل و لثام بر اقدام ابراهیم
 ساعتی از تعب طلب نیاسوده اند و گاه با دامت تن پروری سکاری
 و ملامت بی نیازی و مال داری تخر از امثال اللک سوال و تجتنب از
 مسالک اراذل و اناکر بر دیده بوفرحیل کری و داناتی و غرور و خیره
 سری و خود نمایی اگر چه ابواب اظهار زبان بر رخسار نیل امالی مسدود
 گردانیده اند لیکن در تنبیه مبارزان میدان بازو کان بر مقام
 پاسبانی متاع فانی اهل الاغفال نورزیده بمنوبه تسویات شیطانی
 و توجیه توجهات پنهانی چنان که دانی هر چه با هر کس دیده یا شنیده
 اند بدون شایبه الحاد و اکراه بکنج خانقاه کشیده اند و علی التقدیر
 چون بعضی ازین دلمردگان تن پرور و عمیق قنای قضای و طر از استمتاع
 بشهوات بجز غر که حاصل شوا نداشت مکرر جمع و تفریق سیم و زر بسیار
 از حیرت زدگان دین دارد از اذخار بیکدم یانیم دینار گلداشتن آن

ناچار باشد در هم و سوگواری داشته اند و بعضی دیگر ازین مقرران
 بی هنر بعلت قلت معرفت احانت ممکنان را در قیام بسر انجام امور
 معیشت که بدون آن زندگانی نتوان از قبیل مذاعت و فلاحه
 حباکت و خیاطت و غیر آن و تحصیل آلات و ادوات هر صنعتی
 صنایع ناگزیر مکان از روی ندانستن کافی دهد و ترک دنیا باشد
 اند و ندانسته که ترک تحصیل وجه معاش روزنده بال و پر انتفاعی است
 و پیروی این صوفیان فتنه باشد قاطع سبیل السائسین معاد و این معاد
 پس باید که هر یک از وضع و شریف در امثال این تکلیف بای کاپو
 هم سو کشاید دست اهتمام در کاری بندد که از امثال او اند و لهذا
 انبیای رسالت که از این جلالت مقدار از کار دنیا یا ناچار کار
 نداشته سبیل تحصیل پیچیده اند و سایر خلفای کرد کار با کثرت
 اعوان و انصار بدست خود در ضیاع و عفار تصدی زرع جو
 و مباشرت غرس اشجار و اصلاح جلاول و انهار پیچیده از بار منت حیات
 می آورده اند غبت با اتحاد مزارع و ابتیاع ضیاع و فزون دیگران
 و سایر فراهم آمدن مال از هر حلال بر سبیل اجماع میداشته اند و بدست
 صرفت زیاده محصولات از نمونات عیال در اصناف و جود بر و
 اضلال می گماشته اند ازاد کردن حضرت امیر المؤمنین هزار بنده
 مملوک را از کسب دست و کد بین کاری است شایع الاشتهار و عرق

ائمه دین از حضرت سید المرسلین علیه و علیهم افضل صلوات
 المصلین در ادعای و بیاتین شوبند غبار اغترار است از خوا
 اعتبار **فصل** بمقتضای حسن اقیای سیرت ائمه و در سبیل
 از حارسان کوهر زهد و توکل که نهال عروج معاریح کمال را از احتیاج
 انحال حرص و تر لاله پیراسته اند و در وصول مکارم خلل و محاسن
 خصال بهنگام نشب اهو و تفرق سبیل روی توسل زیور انقطاع
 و بتبذل ماسوی مقدم و مدبر کل راسته اند قدری لایق بحال از
 البیه سال ذخیره می ساخته اند و سر اسرافات را مستغرق عبادت
 قاضی حاجات و کفای مهمات میداشته بحق کورای را رسم خشرع
 و اخبات می پرداخته اند سلطان فارسی که فارس یکانه ناز غنیمت قواعد
 و از واورنک طراز مشاهده را صد کراهت و جواز بوده و در صعود
 مصاعد الکوه و در و در و در و در می قصص السبق سلطان منا اهل البیت
 از میدان تفرّد و امتیاز بوده آورده اند که قوت سالیانه در خانه
 نگاه میداشته و ذخیره میفرموده و تا بخند سال بان معاش میکرده و
 از نشئت بال به اسوده کخردان بچیا و صوفی نژادان باد بهما زبان
 نکو هوش کشودند و او را از ان روش سر زدن نمودند که با وجود این صعود
 که در معاریح زهد داری ذخیره سال منکبری با احتمال اینکه امروز
 سیرت بی باغی و امیری جوید داد که شما را چه افتاده و حال چیست که تیر

فنا میکنند و از احتمال بقا غافلند با آنکه هر دو مساوی است ایا چند
 نداشته اند که نفس ادبی به هنگام فقدان کفایت در التماس میباید
 و می بخیزد و بعد از آن از وجه معیشت اطیان میپذیرد و آرام گیرد
 و همچنین ابودر جندب بن حناده غفاری و سایر مشفقان در روز
 استقامت و استواری در اطاعت فرمان و ایالت ولایت امانت
 و سالاری که با اعتزاف و رفیفتگان شیوه خود سری و مردم از آری
 همواره از بلندی فطرت دست تمت بساق عرش میخیزد و تترزه سوده
 همچو کوزه دل بکراحت و خواهش نیالوده اند همگام نزول و صعود
 نشیب و فراز این سراج با بودار ستایش کا هوش و نکو هوش افزایش مقام
 آرام و مهمل سایش میغوده و بتکلف تعسف ازاندا که کم قیمت گنا
 و بتقلید زهد بلوازه عدم و رغبت نمی افزوده اند و با جمله بار غلبه خا
 دست اقدارشان در حالت یسار و اعصار بجزایرت همین و دیار هد
 چنان ثابت الاستقرار بوده که کفار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 که قبل ازین نگاشته کلک اشعار شد بروحی نقاب استدارند و حنا
 ان کشود که در نظر دیده و دران مراد اعتبار کا الشمس و رابعه النهار و
 روی دل از خواستن و تنو استن فضول کرد آینه اند و از تعجب و قبول
 ارمیده و بعبارة اخری با اندازه کفایت و بلاغ معاش گذرانیده اند
 و دست تلاش از افزودن و کاستن انقباض و انتعاش کشیده آثار اقبال

و ادبار و زنگار از الواح اقلال و اکتار شسته در سراسر ارض
 قرار گرفته اند در آمدن اینده دست بطریقهای و طریشها
 بی ثمر بسته و نه در رفتن گذشته از جای خود بسته و پای ندامت در دنیا
 سافت خسته اند صوفیان نکو هوش پیشه که بروقی کریمه لطمه
 لا یفقهون بها و لیسع اعین لا یبصرون بها و لیسع اذان لا یسمعون
 بها از نشانی که در انوار احساس بکارند و اساس قیاس در هر کس را
 بر کردار خود میگذرانند و خاد را به لیل و نهار در هر اسرین تجد اضطرار
 از روی امثال امر بتقدیر معیشت و نهمی از ضاعت مال که در شمار
 مکارم خصال معدودست و بمقتضای روایت الکمال کل الکمال
 التقفه فی الدین و الضمیر علی النایبة و تقدیر المعیشت بغایت محمود
 منافی قصر امال میبندارند و نمیدانند که نسبت میان ذخیره سال
 و کوتاهی بادراری امال نه تنافی است و نه عموم و خصوص علی السبیل
 بلکه عموم و خصوصیت از بعضی وجوه باعتبار اتحاد مورد اختلاف
 و تعدد موارد اتفاق چنانکه قبل ازین نموده شد بر سبیل تفصیل
 والله یقول الحق و هو مهمل السبیل فصل از جمله قیام اطوار این
 خلیع العذار که طومار صدق کفایت و قصد قمار و قسط کار در روز
 اند و بعد از کشف اسرار دست افشانی و رفع استار ناظرانی دوغای
 که همان بدعت شعار و مشاهد ابلهان سریع الاختیار هرگاه

صرفیان ۴

بحسب تنكجمله شمار کشیدند زنده خود را باعتبار عقاید
 اغار و مکایدفته بار برتر از شبه خلفای کردگار دیدند انداد عا
 ابدای خوارق عادات و غرایب ایات از قبیل معجزات پنداشتند که در
 ملامت کاینات از انبیا علیهم السلام صدور یافته و شنیده اند
 باشی که بهنگام اراده افاده وصول مقام بقا بعد از حصول ابرام فنا
 واجاده سرستی یاده تقلد قلاده تکمیل سالکان مسالک اتباع هر
 از اعاجیب اکاذیب حقاقت دیاچه کرامات خرافت سیما از مقامات
 سخافت پمانمودار گردانیدند و بقوم حصول مالجه لیا از برای فرشتگان
 مردیان بود در ضراوت قطع نظر از ماسوی و چرخ زنان دوا سیر
 سخاوت ترك دنیا و عقی بلک یلنا از ما وادی ملکوت تروی
 و اغوا بقضای قضای حقوق لازم الادای تجرید و انزوا کشیده اند و
 فریفتگان حج ظاهر اللداد و فرود رفتگان الحج فساد اعتقاد که همانا
 از حق من ارشاد و ماکان لرسلان باقی بایده الابدان الله خوشه
 پنجه اند چنان بقبول کبول تلفیقات بی بنیاد و تزیفات شیطانی
 نژاد تنید و بتصدیق جمیع آنچه شنیدند کردیدند اند که کوی دروفا
 صعود معارج کشت و شهود بقصد صدود کرامات زبیده و در
 همراه بوده و بلک دادیده اند که از صنایع صوفیه که مابین
 سرکشندگان بوادی زندقه و الحاد کان صحت بنت و سداد اعتقاد

و خرافات

داشته و شرار خرافات بی ثبوت و ثبات را بمقتضای
 الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات خونی داشته بهنگام
 احکام قواعد اهتمام بحقیقت روایات مست و حکایات نادر
 در و نور ظهور نواقض رسوم و قواطع اسباب زیاده علی جماع العاده
 از بسبب او غاد و طعام که همه را از کرام عطا شده و اولیا نام گذارند
 با وجود اینکه آنان حواره بر ضلالت زیسته اند و سر اسیر ایمان و کرام
 هیچ وقتی از اوقات توجهات نهانی بفکر شناختن امام زمان نیستند
 در بعضی از تصانیف خود در مقام ترغیب بتصدیق از کرامتها
 دروغ زاده که بر اقواء عوام کالامام افتاده بر اقدام ابرام زیاده
 و چنین نکاشته انواع خوارق عادات بسیارست چون ایجاد معدوم
 و اعدام موجود و اظهار امری مستور و ستر امری ظاهر و استجاب
 دعا و قطع مسافت بعید در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه
 از حس و اخبار از آن و حاضر شدن در زمان واحد در امکنه مختلفه
 و احیای موفی و امانت احیا و سماع کلام حیوانات و نباتات و
 جمادات از تشییع و غیر آن و احضار طعام و شراب در وقت خفا
 بی سبب ظاهر و غیر ذلك من فزون الاعمال الناقضه للعاده کالاستی
 علی الماء و السباحه فی الهواء و کالاکل غل الکون و کنه الخیال حیوانات
 الوحشیه و کالقوة الطاهره علی ابدانهم کالذی اقتلعه الشجره برجله

من اصلها و هوید و در **السماع** و ضرب الید علی الحائط فینشق
و بعضهم یسیر باصبعه الی شخص لقیع فقیع او یضرب عنق احد
بالاشارة فبطیر راس المشار الیه و بعد از تنويع انواع غراب ایا
و تصنیف اصناف خوارق عادات که بدین وجه از موده دست
ارادت بازالتد غدغه خطور شبهاست کثوده و غبار انکار از
مرات صفا بر باد اعتبار باین کثارت زدوده و با جمله چون حضرت
حق سبحانه و تعالی یکی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خود
کرد اندر هیولای عالم هر نوع تصرفی که خواهد تواند کرد و با حقیقه
ان تاثیر و تصرف خوات سبحانه و تعالی که در وی ظاهر میشود و
در میان **فصل** از جمله آثار غایت و عجاب صوفیان که
مهر از سعادت بی ابادت معرفت منزلت و مقدار اتم اظهار اندیکه
تعصب مذهبی از مذهب با هم در فروع و م در اصول سده و وصول
مینندارند و با اظهار شهادتین اقتصار ناچار دانسته در موافقت
ایراد و سارح اصدار خود را از احصا و ایتما بر کنار میدارند و متابع
اشعری و معتزلی را در تصدیق دلایل برهانی و جدلی علامت بخیری
و کورلی می شمارند و با آنکه ابلهین از تبلیس قیاسات خفیه و شامیه
و تدلیس خیالات مالکی و حنبلی منت دارست این باب استکان ها و
کا هلی و جمله نشینان را و به تنبلی و جهل منت می گذارند و مع

کثر

کثر سفیان ثوری و کردار حسن بصری و بنده سایر سرکشندگان
بودی خود سری و بی بصری و بنده سایر سرکشندگان بلکه سویی
ثقلین مذهبی ندارند در هدایت سبیل تکمیل عدیل و حق جبرئیل
می انکارند و معیار در شناختن فاسد و صحیح و جدا ساختن حسن
از قبیح استوار تر از سخنان پریشان بنظر نمی آید و همانا در اینجا
نیز صلح کل را منظور داشته اند که هنگام تمیز بخدین چشم از
تعاقد تصادین پوشیده بی تأمل در متابعت ان جماعت بی دینیت
رایت عصبیت افراشته و ممت بر صدق اطاعت گماشته اند با
آنکه علامات و دلایل ترا که دمایم و در ذایل در نهاد این تعسف و فتنه
نکوبده شمارا پوشیده نیست از انظار مبره مند ان تتبع ذرایع و
وسایل برای تمیز حق از باطل و تبیین حالی از عاقل و بیما هنگام
حج و نظا فرد لایل صاحب کتاب احیاء با وجود اینکه در عامه انوار
و حصول ذوات الفضول افعال نامشروع و اقوال نامعقول معاندان
ال رسول را در فروع و اصول بحسن قبول پذیرفته هنگام تعدد
اموری که سدره و وصول منزل مامول دانسته دلزدگان کولد از
تعصب مذهب عدول فرموده و چنین گفته فاما الشرط الحق
لا بد من تقدمها فی الادارة فیرجع مجامعها الی دفع السد و الحجاب
الذی بینة و بین الحق فان حق مان الخلق عن الحق سببه ترا که انجذب

ووقع السد على الطريق والسد بين المرید و الخی و ربعة المال و الحاء
و التقليد و العصبية و انما يرتفع حجاب المال بان يفرقه و يخرج
من ملكه حتى لا يبقى له الا قدر ضرورته فادام بقوله و رسم لتفت
اليه قلبه فهو مقيد بحجب عن الله و انما يرتفع حجاب الحاء بالبعد
عن موضع الحاء و بالتواضع و ايتار الخويلد الهرب من اسباب الذكر و
تعالج اعماله تنفر قلوب الخلق عنه و انما يرتفع حجاب التقليد بان ترك
التعصب للمذاهب و ان يصدق بمعنى قوله لا اله الا الله محمد رسول
الله تصديق ايمان و يتجوز في تحقيق صدقه بان يرفع كل معبود له
سوى الله و اعظم معبود له الهوى حتى اذا فعل ذلك انكشف له حقيقة
الامر في معني اعتقاده الذي لم يقفه تقليد افينغى از يطلب كشف
ذلك من المجاهدة لا من المجادلة فان غلب عليه التعصب لعقيدة و
لم يتوكل في قلبه متبع لغيرة ما صار ذلك قيد له و حجابا اذ ليس من
شرط المرید الانتماء الى مذهب معين اصلا يقول لا يخفى على من اخذت
العناية الالهية بيده و هدى الى معرفة ما يسعد في يومه و عذره
ان الانتماء الى الائمة المعصومين الذين هم الخلق امان و الخلق امان
من اعظم شروط الاهتداء الى معالم الدين و التعصب لهم بربك
كتب الله في قلوبهم الايمان يقينا الى يقين قل لله الحق الحق بالحق
قلوا شأنا لهدمكم اجعين **فصل** و الدبر ذكر و اركه افتحار علما

مؤلف الكتاب

در ايت شاد و سر آمد مجتهدان باسبابي معالمة بشارت و انذار بود
در ميدان حرارت شعار ايمان و حيارت سر بر عز قاصب السبق
هدايت سبيل احسان از ساير دانشوران زمان ر بود چندان
بمقتضاي دعايت حوزه دين از هر و حمايت ببعينه شرع انوار ايمان
بانكار اطوار اين صوفيان خيره سرداشته كه خامه خفايا تصوير
در نهضت اعيت نصايف دليزيرش نفوذ ازاله اثار ضلالت كستر
از صفائح قرايج روشن ضمير ان خرد پرو و مكر و نكاشته ازان حله
اين فقرات كتاب تحفة البصائر كه ماحي اغترار بكفتار هائي فتنه
بار صاحب كتاب احياست و هادي اينكه مدلا پندار اين طايفه
ذيان كاد بر اتباع اهواست قال قول فقطال ابو حامد في كلامه
المخوض في اودية الضلال و ادعي جواز ما هو من قبل المحال على انه
ابدا شريعت و احداث بدعت شنيعة مع اشتغال باعترافه على انها
و المفسد التي لا يجوز منها من الف الف واحد و لو كان طريق الحق
اهدى مما ارسل به نبينا صلى الله عليه و اله و سلم لحاجه دور لا
شرع خير الشرائع كما انه خير الانبياء و قد ورد في التزويل و ان
هذا اصراط مستقيما فاشعوه و لا تنتهوا السبل ففرق بكم عن سبله
فلا عمالة فيما جاء به كفاية للاهتداء و ليس فيما جاء به ثني مما
تكلفه بل انما ورد التصوص على خلاف ما وضعه اما وضعه

والجاء بالمرّة فقد ورد الحث الاكيد على طلب الحلال في احرار قدر
 قوت السنّة من المال وان من القى كلفه على الناس فهو ملعون و
 من اذل نفسه فهو ملوم ومطعون وانما المذموم حب المال والجأ
 لا احرار بما بقدر الضرورة من زوج وحب واما تركه التقصّب فقد
 ورد ان افضل القربات المحبة لله والبغض في الله وانما الدين
 انما هو الحب والبغض وما في معناه واما البيوتة في بيت وحده
 فقد ورد ان الشيطان اجري ما يكون على الانسان واشد ما بهم به اذا
 كان وحده واما الاقتصار في الادوار على كلمة واحدة فقد ورد
 في فضل تلاوة القرآن والدعاء ما ورد وان مع العبادة الدعاء
 وطلب الحاجة الى الله هذا مع ما ورد في فضل الجمعة والجماعات و
 بركة التراور والاجتماعات وفي الحديث المتفق عليه من الخا^ص
 والعامّة لا رهبانية في الاسلام وان من رهبانية امتي الصيا^ة
 وفي حديث اخر ان رهبانية امتي الجلوس في المساجد الى غير ذلك
 مما يباين طريقة هؤلاء فهو لا المستدعون جمعوا بين الجهل وسوء
 الادب مع الله ورسوله اما الجهل فلو كنتم ماعرفوا سوره المحمكة
 فيما كلف الله به عباده من الادام والنواهي على حسب المي^ة بهم وبما
 هو اوفى لافهامهم وامرهم واما سوء ادبهم فغارضتهم له سبحانه
 ورسوله بما وصّوه من عند انفسهم مما رزقوه طريقا الى معرفة الله

وهم الذين رووا عن النبي صلى الله عليه واله وسلم انه قال من
 احدث في ديننا ما ليس فيه فهو رد وفي حديث اخر من غشني عليه
 لعنة الله والملائكة والناس اجمعين قيل يا رسول الله وما غشني
 قال ان يبتدع بدعة يحل الناس عليها وفي اخر ان الله ملكا ينادي
 كل يوم من خالف سنة رسول الله له مثله شفاعته ومم الذين
 قالوا امثال الجاني على الدين بابداع ما غالف السنة بالنسبة
 الى من يذنب ذنبا امثال من عصي الملك في قلبه ولته بالنسبة
 الى من خالف امره في خدمة معبنة وذلك قد يغفر فاما قلب الله
 فلا تم ما تقولونه لا يتم الا برفع الخواطر وهذا شيء ليس في وسع البشر
 لا سيما العوام منهم قيل لولانا الصادق عليه السلام انما اقل
 قد تير تقولون نستطيع ان نعمل كذا وكذا ونستطيع ان لا نعمل فقال عليه
 السلام قل له هل تستطيع ان لا تذكر ما نكره وان لا ننسى ما تحب قال
 فقد ترك قوله وان قل نعم فلا تكلم ابدأ فقد ادعى الربوبية
 ولا يتم ايضا الاتباع بشيخ لا يخالفه في شيء مما ياتي في دينه كما قال
 والشيخ جازي الخطا باعترا ففسر فافهم لا يشترطون العصمة فيه على
 هذا فهو زان يكلف المرء بما فيه هلاكه في دينه او دنياه كما
 به ايضا ونحن قد راينا ذلك فمنهم من مات من رياضته ومنهم من
 فسده دينه ولهذا قال مولانا الصادق عليه السلام اياك ان تنصب

فان

رجلادون الحجة فصدقه في كل ما قال وهذا احد معاني قوله
 سبحانه والذين اجتنبوا الطاغوت ان يعبدوها فان متابعتهم
 مثل هذا الشيخ المبتدع الذي لا يقول عن الله وحاز عليه الخطأ
 عبادة الطاغوت على ما نرى أكثر مشايخهم الذين سلكوا هذه
 الطريقة الشفاء وحملوا الناس عليها كانوا في حيرة وعي من معرفة
 الامام مع ان بناء معرفة الدين علما وعلا على معرفة الامام المنصور
 من الله سبحانه بالوحي وقد قال النبي صلى الله عليه واله وسلم
 في الحديث المتفق عليه بين الخاصة والعامة من مات ولم
 يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية ومن اضل من اتبع
 هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين وعن الباقر
 عليه السلام كل من دنا الله بعبادة محمد فيها نفسه ولا امام له
 من الله فسيحبه غير مقبول وهو ضال متخير والله شافي لاعماله ومثله
 كمثل شاة ضلت عن راعيها وقطيعها ففجئت ذاهبة وجانية فوها
 فلما اجتمعا الليل بصرت بقطيع من غير راعيها ففجئت اليها واغترت
 بها وباتت معها في روضها فلما ان ساق الراعي قطيعا انكرت راعيها
 وقطيعها ففجئت متخيرة تطلب راعيها وقطيعها فبصرت بغنم مع راعيها
 ففجئت اليها واغترت بها ففصاح بها الراعي الحق براعيها وقطيعها
 فانك يا ممة متخيرة عن راعيها وقطيعها ففجئت ذعرة متخيرة

نادة لا راعي لها الى مرعاها ويردها فبيناهي كذلك اذا غتمت
 الذئب ضيعتها فاكلها وكذلك والله من اصبح من هذه الامة
 لا امام له من الله ظاهرا حادلا اصبح ضالا تايها وان مات
 على هذه الحالة مات ميتة كفر ونفاق ثم قال صلوات الله عليه
 واعلم ان ائمة الجور واتباعهم ملعونون عن دين الله قد ضلوا و
 واعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدت به الريح في يوم حار صف
 لا يقدر من مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد والضلالي
 عليه السلام والله لو ان ابليس سجد لله سجدة لرفعنا له نعمة او
 عمر الدنيا ما نفعه ذلك ولا قبله الله تعالما لم يجبل آدم كما امر
 الله ان يجبله وكذلك هذه الامة العاصية المفتونة بعد
 صلى الله عليه واله وبعد تركهم الامام الذي نصبه بنبيهم صلى
 عليه واله فلن يقبل الله علما ولن يرفع لهم حسنة حتى ياتوا
 من حيث امرهم وينزلوا الامام الذي امروا بولايته ويدخلوا
 الباب الذي فتحه الله ورسوله لهم **فصل** وازان جلد
 كتاب بشارة الشيعة بهنكام ترفع اباطيل قاول صوفية بدعا
 وتخفيف فؤاد عقايد اشرافه نابكارد مقامه متصدي
 شامد بعضي اذ قبائح كودار وكشاد ابن خودرايان كجرفار بوده
 عبارات زبينة اشارات عناد اغترار از مراني ضمائر سالكان سبل

استبصار زدوده بدعون الدعاوى الطولية العربية العشق
مع الله تعالى والوصال وارتفاع الحجاب والمشاهدة بالروية و
المشاهدة بالخطاب فقولون قيل لنا كذا او قلنا كذا حتى ترك جماعة
من اهل الصنائع صنائعهم واطلوا مثل هذه الدعاوى فان
مثل هذا الكلام يستلذه الطباع اذ فيه البطالة عن الاعمال
مع تركية النفس بذلك المقامات والاحوال فلا يعجز الاغنياء
عن دعوى ذلك لانفسهم مجرد القول ولا عن تلفت كلمات مخيلة
من حرفة ذات هول ومهما انك ذلك عليهم لم يعجزوا ان يقولوا هذا
انكار مصدده العلم والجل والعلم حجاب والجل عمل النفس وهذا
الحديث لا يلوح الا من الباطن بمكاشفة نور الحق فهذا استطاع
في بعض البلاد شرده وعظم ضرره وليتم فقوا مجرد الدعوى ولم
ياتوا بالبدع الشنعاء من دفعهم الاصوات بكلمة التوحيد والتمائم
المواجيد والتعني بالاشعار في ثناء الاذكار والتواجد بالسماء
واستماله الابصار والاسماع والالتيان بالشهيق والتهنيت والرقص
والقصيق والهبوط والسقوط قصرع احدهم في رقته وقصه
مفتونا ويرى بنفسه بين القوم مجنوناً تصفع هذا بيمينه ويطم
هذا بشماله ويكره هذا بكفته ويدق ضلع هذا بحمله حسداً
ويصق على وجه هذا فبترك بريقه وبعائق الغلام برواهم وبراهمة

ورعايد عن اخدم من الاخبار بالغيب والكرامات ما لا يقد
نبي مقرب مع جملهم بما يجب عليه من احكام الشرع والادب في حق
عليه الجمع ويلقون اليه السمع ورجاء يخرجون له سجوداً كاملاً ثم
معبوداً يقبلون بديه وتهيأ قرون على قدميه ليحملن اوزارهم
كاملة يوم القيمة ومن اودا الذين يصلونهم بغير علم الاسماء ما
برزون وحكي في غير موضع من ذلك الكتاب من اقاويلهم
الكاشفة عن غرضهم في الحج الا باطيل واما عيلم الدالة على
تكميم عن سواء السبيل ما يشق العليل وروى الغليل وعلى الله
قصد السبيل وشارد الدليل وجزى ازالوان ذوات الاقان هين
شقايق اذ ياخذ حقايق كتاب حقايق نيز شكفته باحكام بعض
ازدقاق نهفته در مخدراز بوايق اين فرمايد زمان خفته باسلوبي
مرغوب سلايق حقايق پذيرفته وازان جمله اين فقرات باهرايت
از كتاب مستطاب وافي است كدر توجيه وجوه اصحاب سلوك را
صواب كافي است در مقام تفسير ادا زافاد بعد از اصلاح زمين و
افشاي معنى اعتقاد در كرمه انه لا يجب المعتقدين از براي ادا
بعضى از نكات نهفته اشارت مبهمين است كرده وكفته وفي هذه
الاية دلالة على كراهة ما يفعلونه التصوفة من دفعهم الاصوات
بكلمة التوحيد واطهارهم المواجيد فانه اعتقاد ومجاوزه عن

في سوانا ولا ينال فوما وقد يلازم مقام ما يرد فيه تلاوة
سورة اياما بحسب الزبدي بذلك دين احد من معتقديه او
يقضي حاجته من حوائج اخيره وتمايد عي انه سحر طائفة من الجنة
ووفي نفسه او غيره بهذه الجنة افترى على الله كذبا ام به جنة
قال قدس الله نفسه وروح ربه ومنهم قوم تسموا باهل الذ
والمصوف يدعون البراءة من التصنع والتكلف يلبسون خرقا
ويجلسون حلقات يجتمعون الادكار ويتغنون بالاشعار ويعلمون
بالتهليل وليس لهم الى العلم والمعرفة سبيل ابتدعوا شهيقا و
نميقا واخترعوا رقصا وتصفيقا قد خاضوا الفتن واخذوا بالبد
دون المستن رفعا اصواتهم بالنداء وصاحوا بالصيحة الشنعا
امن الضرب تالمون امن من الرب تظلمون امر مع اكفائكم تكلون
ان الله لا يسمع بالصمحاء فاقصروا من الصراخ انادون باعلام
توقظون راقد اعالى الله لا ماخذ السنة ولا تعلقه السنة
سمع بشيخ الجستان في النهر واذا ذكر ربك في نفسك تضرعوا
ودون الجهر انه ليس منكم بجيد بل هو اقرب اليكم من جبل الوريد واذا
جاء غرد دمر وانكاره ونكيره كلك تقرر عمن كتاب دليد رسل
تذكير وتصبير انتظام دادة رواه جواهر كلمات حخته براعت
كه استار دباعت وسور شاعت از دعاوي اولي اخيه ابن جاع

حد ما رسم الشرع في الذكر والعبادة هذا ان اقصر واعل الاله
بالذكر واما ما يبر ما يفعلونه من التغني بالاشعار في اشاء الادكا
والتواجد بالسماع واستمالة الابصار والاسماع والاتيان
بالشيق والنهيق والرقص والتصفيق والحبوط والسقوط فلا
ان بدع في الدين بل كما يكون استهزاء بالشرع المبين اعادنا الله
من شر الشياطين **فصل** واذا ان جملة ان عوالي لا ليست كه
كله تقيع وكله تبديع اذ كانت طريقه در سلك تغير كشيده بر
كبر اير كوشاوا اعتبار خدان وندان قرايج لطيفه كوديد و من لانا
من يزعم انه بلغ من المصوف والتالة حد لا يقدر معه ان يفعل
كل ما يريد بالنوجة وان يسمع دعاؤه في الملكوت ويسبحا بندا
في الجبروت لسمي بالشيخ والدرويش ووقع النار بذلك في الشوق
فيقرطون فير او يقرطون فمنهم من يتجاوز حد البشر وان يرفع فيه
بالسوء والشر محكي من وقايعة ومناياته ما يرفع الناس الرب
ياقني اخباره بما ينزل منزلة الغيب بما سمعه بقر قللت
البارقة ملك الروم وبضرت فتنة العراق وهزمت سلطان الهند
وقلت عسكرا النفاق او صرعت فلا ما يعنى به شيئا اخر نظيره او
افنت بهما ما يريد به من لا يعتقد فيه انه لكبيرة و ربما تراه بقيد
في بيت مظلم يسرح فيه اربعين يوما يزعم انه يصوم صوما ولا ياكل

كشادة ومن الناس من يدعي علم المعرفة ومشاهدة المعبود ومحاورة
المقام المحمود والملازمة في عين الشهود ولا يعرف من هذه الامور
الا الاسماء ولكنه ملتفت من الطامات كتاب يرددها الذي ^{عشاء}
كان يتكلم عن الوحي ويخبر عن السماء ينظر الى اصناف العباد والعلماء
بعين الازدراء يقول في العباد انهم اجراء متعقبون وفي العلماء انهم
بالخبريت غر الله المحجوبون ويدعي لنفسه من الكرامات ما لا يدعيه
نبي مقرب لا علما احكم ولا عملا هذب بالي اليه الرعاع المتبع اكثر
من اتباعهم مملكة للشيخ يزعم عليه الجمع ويلقون اليه السبع ويأمنون
بخرقون له سجودا كانهم اتخذوه معبودا يعقبون يديه ويتهاقون
على قدميه يا ذن لهسة الشهوات ويرخص لهم الشهات يأكل
ويأكلون كما تأكل الانعام ولا يبالون امن حلال اصابوا ام من
حرام وهو كحلوا ثم هاضم ولدينه واديانهم حاطم الجبال والوزن
كاملة يوم القيمة ومن اوزاد الذين يصلونهم بغير علم الاسماء
ما يوزون ويحملن اثقالهم واثقالهم اثقالهم ولباسهم
القيمة عما كانوا يفترون وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويؤمرون
لا ينصرون واتبعناهم في هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة هم من
المقبوحين اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فارجحت
تجارهم وما كانوا مهتدين ثم قال رفع الله مقامه واخبركم

من كل فج ٥٥

في دار المقامة ومن هو لا من طوى بساط الاحكام ومن ^{الفضل}
بين الحلال والحرام وحل قود الشرع عن عنقه واطلق لا يخرج
ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق متعللين تارة بال
عني عن الاعمال واخرى بان التكليف انما هو لتطهير القلب من
الشهوات وهو ام محال واخرى بان اعمال الجوارح لا وزن لها
عند الله وانما النظر الى القلوب وقلوبنا والهة الى حلاله ^{صلوة}
الى معرفة الله وانما تخوض في الدنيا بابدنا فلا يصدرنا عن سبيل
عصياننا كلاس يعلمون ثم كلاس يعلمون ان اعمالك ^{العتبت}
لها ما اكتسبت وعلمها ما اكتسبت وليس التكليف بقلع الشهوات
بل باقتيادها بالحكم العقل والشرع بالرياضات والابدان تابعة
للقلوب والشهادات مشايعة للغيوت اما المعروف فاذهب ^{من}
تبعك منهم فان جهنم جزاؤكم جزاء موفورا واستغفر من استطعت
بصوتك واجلب عليهم بحيلك ودجلك وشاركهم في الاموال و
الاولاد وعدمهم وما يعدهم الشيطان الا غرورا **فضل** يقولون
الكتاب فنيا ونفسا لهذه العصاة المتخذة عن دينها وديانتها ^{حيث}
اتبعت اهواءها وضربت عشواء غوايتها غصت العينين عن نور
التجدين وحشرت الشانين برفض القسا بحبل الثقلين قد استبان
لها الحق فصدرت عنه بحمايتها وهديت الى الطريق الواضح فتكلمته

بضلالتها وسلكت سبيل الظلام وقطعت قود الاحكام واثما
 مراسم الاسلام كل يدعوا الى مآراء ويجعل من هواه الى اتباع هواه
 للناس اشراكا من جبال غرور وقول زور فاذبحهم عن اوطان الدعة
 والسرور الى اكنان الضعة والشور ضيعوا الحقايق على نبيز وادوا
 بذلك بظلمات الفتنة وغياهب التيه لم يكثر ثوا بغفور الحق و
 ظهور الضلال حتى اهل عالم في فساد العقائد والاعمال الى ما ال
 فخرجت فاعرة الاباطيل فجادوا عن وجههم واشتدت بادية الاضاليل
 فنكصوا على اعقابهم قد استهوتهم الاهواء المرجية بعدا عنها وقتلهم
 الاراء المخدجة بملاعبهم ففوضوا ايديهم من جبل الاطاعة ووضوا
 الاعصام بحبل اللزوم للجماعة رفقوا في قصم مدارج الاعتدال
 ملأوا الطغيان وسلوكا في وجدهم مناجي الاخترا بكمال الشيطان
 قد نفذ في صدورهم خفيا ونفث في اذانهم نجيا فاضلهم وارى و
 وعديم فتي حتى اذا استدبح قرينته واستغلق بهيئته اخذ منه
 ما اخذه وبلغ فيه ما امله لا يريد عن المعاصي المردية ولا
 يقلعون عن البدع المغوية فالقيم معهم منهن بدينه والشاخص
 عنهم مستدارك برحم من ربه جاروا عن قصد السبيل سارا وبغير
 دليل ان دعوا الى حرث الدنيا علموا وان دعوا الى حرث الآخرة
 كسلوا كان ما علموا واجب عليهم وكان ما وافيه ساقط عنهم يريدون

حق

اليهم
عليهم

ان يكفوا الايمان على وجهه انها كالحريمه ونقص العقد و
 نكثا العهد انا لله وانا اليه راجعون وانا من الغر الصابنة
 الداعية الى الاخذة الراسية بالله حايذون الى متى يلبون منا
 الدين وينقصون عهد اليقين بشنيع اعمالهم الحالية لضرع
 الجرائم بالخاتل والعائد ولا يخافون لومة لائم لا يبايرون من شبح
 الفساد واثارة الفتون على مر الايام وكو القرون افر من له من
 علمه فراه حسنا فان الله يضل من يشاء ويهدي من يشاء فلا تفت
 نفسك عليهم حسرات ان الله عليم بما يصنعون فمن شرب في هذا
 الاساس نبت مياة ومن نظر اليه بعين الرضا والاستيناس
 عينا فستذكرون ما اقول لكم وافرض امرى الى الله اولئك الذين
 خسروا انفسهم وصل عنهم ما كانوا يفترون لاجرم انهم في الآخرة
 هم الاخسرون ومن هؤلاء من يراى الناس فيرض البدع في غمار
 الفتن ويأبى في ظاهرا طوار بعض السن ليصدق بذلك ما يبده
 من اكاذيب مناماته واعاجيب كراماته ويكذب ما يخفيه من
 غياهب ظلماته ومهلكات هوائه لاستدانه ارجية لذاته و
 استقامة قنات شهواته ويخفي في نفسه ما الله سيديه من حبه
 للرياسة المخجة لاماله ومارجائه على كافر من اغتر بمولاه جهلا
 ببنائه في قامة او دكراته وسكناته فيغصم بذلك عروقتهم ويعظم

كوتهم ويستفرو شقوتهم ويثقل في الارض الاحاد وطائمتهم بجاذن
الله والذين امنوا وما يجدون الا انفسهم وما يشعرون في قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون قال مولانا
السياد زين العابدين عليه السلام اذا رايت الرجل قد حسن سمته
وهديه وتماوت في منطقته وتخاصع في حركاته فريدا لا يفر كركا كثيرا
من نعم تناول الدنيا وركوب الحرام منها الضعف منه ومهاتته
وجبر قلبه فنصب للدين فخالها فولا لوال فيمثل الناس بظاهره
فان تمكن من حرام افحمته واذا رايتوه يعف عن المال الحرام فريدا لا
يعزكم فان شهوات الخلق مختلفة فالكثير من ينسج عن المال الحرام
وان كثروا يحمل نفسه على شهوة فبيحة فيأتي منها محرما فاذا وجد
يعف عن ذلك فريدا لا يفر كركا حتى ينظر واما عقدة عقله فالكثير
من يترك ذلك اجمع ثم لا يرجع الى عقل متين فيكون ما يقصد بهله
اكثر مما يصلحه بعقله فاذا اخلت عقله متينا فريدا لا يفر كركا
حتى تنظر واما مع هواه يكون على عقله او يكون مع عقله على هواه
وكيف محبته للرباسات الباطلة وهذه فيها فاسد الناس من
خسر الدنيا والاخرة بترك الدنيا للدنيا ويرى ان لغة الرباسات الباطلة
افضل من لغة الاموال النعم المباشرة المحللة فيترك ذلك اجمع طلبا
للرباسية حتى اذا قيل له ان الله اخذته الغرة بالاثم تحسبه حجة

وليس المهاد فهو يخط خطا عشوا يعوده اول باطل الى العبد عا
الحسنة وعنده ربه بعد طلبه لما لا يقدر عليه في طغيانه فهو
يحل ما حرم الله ويحرم ما احل الله لا يبالى بما فات من دينه اذا
سلمت له رايسته التي قد يتقى من اجلها فاولئك الذين غضب الله
عليهم ولعنهم واعدا لهم عذابا مهيئا ولكن الرجل كل الرجل
الرجل هو الذي جعل هواه تبعا لامر الله وقواه مبذولة في رضا
الله يرى الذل مع الحق اقرب الى عز الابد من الغر في الباطل ويعلم
ان قليل ما يحتله من ضرائها يؤدبه الى دواء النعيم في دار الانبياء
لا يستغنى عن كثير ما يلحقه من ضرائها ان اتبع هواه يؤدبه الى العدا
لا انقطاع له ولا يزول فذلكم الرجل نعم الرجل فيمسيكوا بسنته
فاقتدوا والى ربكم به فتوسلوا فانه لا يرد له دعوة ولا تحب له طلبه
الحجامة كتاب در تحذير احباب از پندار ناصواب
بحون بعنايت هدايت پروردگار نكاي پوي كهتار بروحي محمود منزل
مقصود در سدا موزكار خامه ختم نامه بكفتاري كشايند كنود
فلاح در حراست پونيدكان شوارع صلاح از غرض بختناج خبايح
مناسب ديد بر ضمير حك پندير سالكان سالك حق كزاري و فاسكا
مسلك پرهيز كاري پوشيد نخواهد بود كه بمقتضاي نجيسته قدس
ان السمع والبصر والقواد كل اولئك كان عنه مسئولا از بدني

است

و بنیکی کردار هر یل از قوای ادراکی و تحریکی پرستش خواهند نمود بنا
برین عاقبت اندیشان عاقل از پاسبانی دل و کار گمان در غافل و
ذاهل نتوانند نیست چه مطلق العنان گذاشتن اعضا و قوای
کالبد اخشیجانی در چرخ کاه نافرمانی از علامات کم دیانی و نادانیست
و چون مفت الهی در اصفاف ملاهی و مناهی بنهار است بجهشتی که
هر معصیتی از معاصی قلوب و ابدان علت مغایه آن تواند کرد
ادبی هنگام لغزش قدم بسقوط موجب از موجبات ندم چگونه آتش
تواند داشت و چه سان تواند رسید و از جمله معاصی ظاهر دنیا
در شان اهل ایمان بدکاران بودن و اعمال و اقوال برادران دینی را
مخامل ناشایسته حمل نمودن و بچیز تمت بایشان بستن با بجز
رشته الفت از هم کیشان گسستن و بشرا از نمودن طریق کلفت
بمودن در ضمن معتبر است از حضرت صادق علیه السلام که اذا
المومن احب اعمال الایمان من قلبه کایمات الملح فی الماء یعنی
مؤمن یکی از برادران خود را بمصلحتی که درو نباشد متهم سازد ایمان
از دل او نکند و همچنان که نمک در آب میکند از دهنها ریزند که کثرت
کردار زشت غمای قاصی و ادانی با از برادران ایمانی تا توانی بر عملی از
مخامل زیبا که مشروع و معقول دانی محمول دار و بجز در کار دنیا
که در تکاپوی فلول و هفوات شیطانی از روی نادانی بخیال برآید

حق از حقوق مسلمانی را در معرض ابطال و افعال مکنه از سباده در
معامله علمای غوائل و خامت جرایب قبح کردار و مجتهدان مسائل قاض
معامله حسن اعلان و اسرار که اساس تبصیرشان بر برکت از سباده کوه
نظران سرع الاعتراف در خصیت که وضع امر اخیک علی احسنه حتی
یاتیک ما یغلبک منه و لا یظن بکله خرجت من اخیک سوء او
تجدد لقای الخیر عملا اقوال و اعمال ناستوده ظاهر با هم از جوانب اجاب
و هم از معاشر عشار بر محامل ستوده شعایر محمول باید داشت و کافی نا
ستوده را که اول بار نموده شود بدون استفسار و استغوار بر
کار باید گذاشت و در قصاریف ارادات و قصود متساوی بود
از تنبیه ان بعض الظن اثم هیچگونه عاقل نباید بود و ابواب انبیاء
فنون ظنون فوات الفتون از نیای بود را یکباره مسدود ساخته
از خامت ندامت تعدی حدود باید بود چه مدار حسن و قبح حرکت
و مسکات مردم مان برخلاف دواعی و نیات ایشان است در کرامت و
اباحت و در حجاب و جالب کرامت و سوالب هوان از نیات ذوات
الافان در حرکات نمایان بنهار است مانند معانی در الفاظ پیا
وار و لوح در ابدان حیوان نیت استوار بهرج ناچیز را بعبیاد زاری
تواند نمود و توسل راحت انگیز را بر تمجید بحر خیر تواند افزود و نیت
فته با آثار عبادت سعادت تبار را از رخسار اعتبار اسیمه

موارد و مصادر را غترار تواند و در هر چیز از دیانت کیشان
 شوی و پستی که نکوهیده و ناپسند بنظر آید کندی چند خسته
 پیوند بر کردن اندیشه بند که سپیدوار حرکات نامهار نکند و
 بودی اعتراض بهوده قدم امتعاض نفرماید مثلاً غیبت یکیش
 و فاش کردن معایب و مثالب ایشان با آنکه عده کناهان زبان و
 تشابه خوردن گوشت مردک از است بدنیات فرخنده اثر مانند تغییر
 منکر بهنگام ظهور امور مستنکر از بدعت اندیشان ضلالت
 کسرت نسبت بمداهنه و کتمان در پله رجحان و نشان قوت بدینان
 ایمان است و هرگاه ارتکاب اغتیاب در سلوک مناهج صواب
 باز مقام نیل حسن ثواب تواند که خود را از ساخت فضاحت مبدا
 و وقاحت ماب بسر حد اعجاب رساند یا مابین محرمی و سبیح الفضای
 اباحت و حظیر خطیر ايجاب در بعضی از ممالک استعجاب باید
 رکاب مانند حاشا که واقفان سرایر ملامت را از توسل و ساد
 کرامت و اقامت خطایر استقامت کیباید بنا برین محض استماع
 غیبت الود نیست بگوینده و شنونده آن بدکار نشاید بود و بخیر
 باید نمود که باعث برانامی باشد ستوده و محمود از ارادت و قصود
 زیننده و رود **فصل** و همچنین نشاید که خداوندان کیات و دکا
 بهمت محبت دنیا در معرض اعتراض و امتعاض آرند و بعضی بنده اند

کسانی را که با وجود زهد و نمود اعراض قدی لایق از اعیان اعراض
 نصیب دارند و در عده رغبت چنانند که بود و نبود ثروت یا
 بیکان شمارند چه در بعضی از فضول کشار کوشند و بار اعتبار شد
 که مراد از محبت دنیا خواهشند چیزی چند است زیاد از کفایت
 کالبد جسمانی که بهسویت و اسانی بدون آن زندگانی توان نمود
 و همدان آن هیچ گونه خلل و زیان رسانند با نظام مراسم پرستش معبود
 و بجایزه آخری اهتمام داشتن تتمع از حصول فضول در عروج
 ارادات بهوده و صعود مصاعد قصود نامحمود و مراد از زهد بنا
 بلاغ و کفایت از متاع دنیا انقضا نمودن است و بهمان خرسندی
 داشتن و از لایزال اراده زیاده بر بستر اسایش و نهالی فارغ بانی
 غنودن و همدان و وجدان فضول را بیکسان انکاشتن و ابر
 خصلتیت از فضایل خصال اسوده دلایل مستقیم احوال که باشد
 مسکن و تنگی معیشت جمع تواند شد و هم با کثرت ثروت و فراوانی
فصل است حقیقت زهد که بمقتضای حرام علی کل قلب متولد باید
 آن سکنه القوی الجمع و سایل قلع و فایل بر آورده و جمع فضایل
 شقی است و هیز است که در انظار اعتبار را با یافتگان مناهل معرفت
 حقایق اشیا سرآمد ذرایع انبات سنابل حکمت در مزارع دهانت
 نه این که مال را در معرض ضیاع و تباهی گذاری و حلال را بر خود حرام

شمارنی بر هر مردان درایت روایت لیس الزهد فی الدنیا باضا
 المال ولا تحرم الحلال را ببنکب از طریق قویم اسواری متمم
 واکاه دلان مجسته بصاعت را از بصاعت حسن نباعت ائمه
 مفترض الاطاعت فریفته اصاعت حق قناعت پنداری پاک
 که بنروی شجاعت نرا از روی شجاعت در سود تجارت باربع ذرا
 این جماعت افزاید و باو فور نفور و زهادت در سایش آرد
 سعادت برخلاف عادت دست ارادت بارخای عنایت اسدال
 وارسال اذیال اقبال کشاید زهار اوده غبار غفرار دلبستی
 تمتعات ناپایدار پسندار مرانی ضمائر از دم دران روشن روان
 را که در سرا و شدت و رخا صواره طریق زهادت پیمند
 هر چند بعد از اخراج حقوق لازم الادای نفود و اجناس را بر
 مصلحتی نهان از انظار عامه ناس بر قدر ضروری از اقسام
 یا اجناس لیسر افزایند و در سایه بال مثال قل من حرم زینة الله
 التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق اسایند و در مثال
 فرمان و اما بنعمة ربك فحدث بافتای الوان نعمتها که از مر
 حلال بدون تعب طلب و ننگ موال فراهم آمده ایزد بهمال اراد
 مجامع اکفا و مناظر امثال بزبان کشف حال ستایند عن المصادق
 علیه السلام قال اذا انعم الله علی عبد بنعمة فظهرت علیه شمی

من نعمة

جیب الله محدثا بنعمة الله واذا انعم الله علی عبد بنعمة فلم يظهر
 علیه شمی بغیر الله مکذبا بنعمة الله حاصل مقال اسکندر
 مرصده دین و سود باید که در تمیز رایج و مخرج نفود اطوار متغایر
 الورد که از هم کیشان زینده نمود بنظر اراد عنان خیال از ظلم
 حال نکرد اند و از همزات خطرات نفسانی آنچه سر از در پنهان
 برادر که ناشایسته دانند نفس خود را در خطوران ملامت کنند
 از نکلند اند و تا توانست سیئات انحال را بحسنات احوال
 پوشانند تا از وحامت حال و فداست مال اموده و فارغ البال
فصل باید دانست که تکاپوی گفتار درین خاتمه حق گزار
 بجای رسید که بمجرد گفتار تقشف فروشان از جمیع اشخاص
 پوشان نشاید بنجید مثلا اگر شخصی با بعضی دانی که بوحولت
 و حقیقت خاتم انبیای رسالت گزار اقرار داده و بفرض اطاعت
 ائمه اظهار کرده و از جمیع معاندان ایشان تبری کرده و پیزار
 گردیده و با جمیع مخالفت کیشان عداوت ورزیده و مع ذلك جا
 پیشین پوشیده و از لذات دنیا باقل ضرورت اقتضای گردیده در
 ادای وظایف ذکر و عا طریق اعتدال مسلوک نمیدارد و از مرا
 شریعت غرا هیچگونه تجاوز جایز نمیشمارد زبان بلبعض و طغر چنین
 نتوان کشود بلکه با او طریق محبت و مودت باید نمود و بصلاح

سدادش ستایش باید نمود و در پاسداری بر خشنمید و بکار
 باید فرمود اگر چه ظاهر بنیان نادان او را صوفی یا درویش نام
 گذارند و مجرد اطلاق این نام نامقصید و ملحدش بنده اند بشرط
 که خدای عزوجل را از خلل و تعطیل و تشبیه تنزیه کنوا و از
 احاطه او هام و عقول بشر برتر شمارد و در عقیدین و تجدید ذات و
 صفات چون یک کام از جاده هدایت ائمه اقام علیهم السلام
 نکند و از عقاید فاسد جماعت جا حده مردار و ملاحده بد
 اعمار مانند حلولیه و اتحادیه و جبریه و مباحیه و باطنیه و غیر
 ذلك از کشتن کان مسالک همها لك دوری جوید و راه حق پرند
 و از ادعای کشف و ابدای کرامات و اظهار اقدار بر معجزات و
 خوار و عادات نسبت بخود و امثال خود سخنان باوه و باطل نکند
 شرط دیگر آنکه در جمیع حرکات و سکنات افعای شرع انور و
 اتباع ائمه اثنا عشر واجب و لازم دانسته بدون اراده
 و بی شایسته تصرف تابع فرمان و قانع بان باشد و در فزون
 عبادات داور و صنوف معاملات جالب بود و سالب ضرر دل
 پیروی سنت پیغمبر و سیرت اهل بیت ان سرور بسته برود
 نیشه کرد نکستی و عواین و غرور اندیشه خرد منشی و نکته دانی
 سر بد عثمای فتنه کستر نتراشد و بالجمله گروهی با کدر اصول

فروع دین بحق مبین ائمه معصومین گرویده و بزبور شیخ
 راسته اند و ملتزم همین قواعد و همین قوانین گردیده ذره
 واری نکاسته اند برستکاری و استواری باید ستود و از
 اعراض لامع الایماض ایشان اعراض باید نمود و اگر گفتاری ناکو
 یا کرداری ناهنجار از یک نام نمود اگر در کجاست ظاهر استوار نماید تا
 خبر معتبر طوا بالیونین خیر و سایر اخبار سبیل تاویل باید بود
 و در پیدا کردن تاویل اصحیح که منافات با شرع صریح نداشته باشد
 چندان که میسر شود در اطراف مقام اقدام اهتمام باید فرمود زیرا
 که وجوب کمال خیر و صلاح داشتن بعامه اهل ایمان اصلیت
 ثابت الارکان که هیچگونه تجاوز از ان نتوان و هر فرضی که بدین
 و بر خود پوشد هیچ افزاید را جایز نیست که در تحسین و نقصان از کوشد
 بلکه بر عهده لازم است که آن بدین که بتقریبی واقف بران شده اند
 برو پوشانند و از دیگران مخفی دارند و از بعضی اخبار چنان اشکا
 میشود که آنچه را بچشم خود دیده یا بگوش خود شنیده باشند باید که
 نادیده و ناشنیده انکار ندر این برده پوشی منافق و جوب نمی از
 منکر و اطمینان شرع در نیست زیرا که در ارتکاب نیک و منکر چنانکه
 در مواضع مناسب ان مقرر شدن شرطی چند مرعیت کسانی که
 اطلاع بران شرایط دارند میان این دو واجب منافات نمی پندارند

در کتاب جامع کافی که سرمد کتب اصول است از محمد بن فضیل
منقول است گفت بخدمت حضرت کاظم علیه السلام عرض کردم که
فدای تو کردم کرداری یا گفتاری از یکی از برادران من من می رسد
که مرا ناخوش و نا پسند می آید و چون از سوال میکنم تکذیب گویند
میکنند و انکار می نمایند یا اینکه خبر دهند که آن جماعت ثقاتند که نکند
ایشان حقان از حضرت فرمود که کذب بمعنی و بصره عمل خبیث است
شهد عندک خمسون قسامة و قال لك فولا فصدقه و کذبهم لا یبطل
علیه بشیئا شینه به و تعدیه به مروت و نه فتکون من المذنبین
الله تعالی کتابه ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الدین
اسئالهم غدا لیم حاصل مضمون اینست که تکذیب کن کردن
خود را و چشم خود را از برادر ایمانی یعنی اگر بدی شنوی یا شنیدی
باید که ناشنیده و نادیده دانی پس اگر جمعی بر بخیاه قسم بران شهادت
دهند و سوگند یاد کنند باور مدار و تصدیق آن برادر مؤمن را اگر
شما ز وفاتش میکن بر وجهی را بکنان علت عیبی آنان خود را ساز
یا از درجه مروتش اندازی که اگر چنان کنی از اهل ایرایت خواه
بود و از استیجاب عذاب الیم چگونه خواهی سود و درایت روا
الساعی کاذب لمن سعی الیه طالع لمن سعی علیه که از جمله عز
در رکلمات با هرات حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام

بوز بند سخن چنان تمام است و مرده پوش عیوب جمهور
انام بهنگام لغزش اقدام **فصل** بعد از اقباس انوار
این اخبار بنظر اندیشه در ار حکونه باشد پایان کار ما بهرگز کار
دور از دیار اعتباری که لعن کند طایفه از اهل اسلام را که بر هد
تمام معروفند و بعبادت مستدام موصوف بدین ظهوری
که موجب جواز لعن تواند بود بل مجرد نمود آثار تصوف بی
توقف و تعروت بنا برین دار پویندگان سبیل تعسف و تعشت
که هر شخصی را که صوفی گویند باید ملعون باشد و مردود و باید
مخالفت مذهب حق گردین باشد باغزای سرکشتگان نوادی
ضلالت و جحود مکر این لعن کننده نشنیده و باور نرسیده که
پیش ازین جمعی از شیعیان پُردان که در مذهب تشیع خاندان
را سخ القدر بوده میبوده اند و بمقتضای امثال فرمان تقیه
و وجوب کتمان عقاید خود را از بیم دشمنان و ایمان پنهان میدا
شته و پنهان نموده اند و چون بحسب ظاهر طریق باطل می پیروند و باطن
اظهار دوستی میخوده اند نادانان ایشانرا بتنه متهم میشده
و صوفی میگفته اند و از ایشان سالکان سبیل رشاد حقایق
معارف مراد از ایراد سرائی ایجاد در متعلقات شناخت مبدا
و معاد استفاده میکرده و می پذیرفته اند و درین روزگار

اگرچه عنایت پروردگار صولت دولت سلاطین سلسله علیه
عالبه صفویه با هر را بندها الله بقدرت القاهره چندان
اقتدار داده که تقیه از جهان برخاسته و ظهور مذهب حق
اشاعری عامه اطراف و اکناف ممالک محروسه را از هر اسرار جاسوس
کیشان و نفاق اندیشان پرلست لیکن مکاید بدکهران حبله و رو
مصاید خیر بران فتنه کسرت معروف و منکر را چنان در سم ریخته
و خاک و زهر را چنان بایکدیگر آمیخته که تمیز حق از باطل در نظر ساده دلان
زیبیده شمایل شکل افتاده همچنان که کسی از کون کیشان در کسوت پیش
نمودار گردیده اند و بسوی از بدعت اندیشان خود را درویش نام نهاده و تواتر
بود که در بعضی از قری و بلاد عارفان درست اعتقاد باشند که طریق
صالح و سداد پویند و با وجود براءت ساحت از لایق قبول آقا
و اقا و بل صوفیه نیز نهاده فریق از مردمان ایشانرا بر ندقه و الحاد
نسبت کنند و صوفی گویند حاصل کثرت این که خرد منشان حقایق
بین را در مهر و کین تابع دین و این باید بود نه تابع نام و نشان چنانچه
متصدی بیان است حدیث عند الامتحان یكرم المرء و یمانه قدح
در اعراض نمیکشان بدون امتحان نیات و اغراض ایشان دلیل سلوک
سبیل عدوانست و نشان است و ای شیطان و تشبیه در امور و بکار
ظهور امارات غرور و عده و سایل استکار نیست از وقوع مهال و بی مهال

جاودان و بالجملة لعن کردن مسلمانان بجز خیالات و توهمات و تا
الافان کاری است بغایت خطرناک و سهمناکین دور از شیوه بنوده
پرهیزکاران دیانت این و گاه باشد که جرات برین موجب لعنت گردد
و از رحمت خدا دور گرداند زیرا که لعن بی هنگام بستن گاه که از دهان
لعن کنندگان بیرون آید چندی مابین این و ان جبریت زده و سرگردان
ماند و بعد از قضای و طراز امعان نظری چون مقامی از لعن کنند
سزاوارترینا بدنامی نام برگردد و خود را باور سازد فقد روی جامع الکمال
باستاده عن ابی حمزه الثمالی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول
ان اللعنة اذا خرجت من فم صاحبها و فی ذلك الکتاب عن
جابر عن علی علیه السلام قال ما شهد رجل علی رجل بکفر قط الا باه به
احدهما ان کان شهید علی کافر صدق و ان کان مؤمنا رجعت الکفر علی
فایا که و الطعن علی المؤمنین بلی اگر کفری صریح و بدعتی ضعیف از کسی
هویدا شود بحیثی که تاویل صحیح نپذیرد و به هیچ وجهی از وجه
باشعائر شریعت الفت نگیرد در لعنت کردن بر چنان ناکر هیچگونه
تامل نشاید نمود بلکه بقصد قربت زبان بلعن و طعن و قدح آن
مردود باید کشود تا اهل ایمان از فتنه و فسادان تیره روان گردند
امن و امان توانند بود اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله و الملائکة
و الناس اجمعین **فصل** و از قدح بجز المقصود من وضع هذه الحالة

فلنظم الكلام حامدين لولي الهداية والدلالة مصلين على خير
 من صدع بحمل اعباء النبوة والرسالة وعثرته المعصومين المنجيين
 لانقاذ الامة من جبر الضلالة معتذرين من الاكثار والاطالة
 سائلين من الله تعالى ان منفع هذه المقالة كل من طوى كنفه عن
 الافتحام في اودية الغواية والجهالة وان يوفقنا اللهم ونضج
 التيقظ والتذكر في كل حالة وكتب مؤلفها الفقير الى الله في كل
 طرفه عين وفي كل حين محمد المدعو علم الهدى ابن محسن بن مرتضى
 الحقير بالله بالمحسنين ووجهه في مسالك الامنين حامدا لله جل
 جلاله على الائمة التي لا تبلغ احصاءها حصر الحاصرين ولا يستطيع
 ان يكون كفاء اذناها شكر جميع الشاكرين مقرا بالتقصير في اداء
 عبادته اقرارا الصادقين مستغفرا من موبقات الذنوب التي اعقتبت
 استجاب عظيم عقابه للجرمين مبتدلا الى اللطف عنايته التي هي كثر
 للمغفرين وانقا بحسن كفايته التي هي ثمر للمؤكفين مصليا على
 سيد الانبياء وعثرته الطاهرين صلواته تكون كفاء لحقهم على كفاية
 المخلوقين وازاء لفضلهم على جميع النبيين والصديقين والشهداء
 والصالحين داعيا لجمعهم من سلم الحسم وتمسك بهم ولجا اليهم وكيف
 عليهم من المستقدمين والمستأخرين متميزا من اعداء الذين الله
 ازالوا الحق عن قراره المكدين واخرجوه عن حصنه المحصين وسواهم

الخالصين عن مشارع العز ومن اهل اليقين بشئ اشتروا
 به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله
 على من يشاء من عباده فباوا بغضب على غضب ولكافرين
 عذاب مهين اللهم عذبهم عذابا فوق عذاب المعذبين و
 زدهم هوانا فوق هوان كل مهين واسلكهم في اليم مقلد و
 عقابك خاسنين وسقمهم الى جهنم زمرا حتى اذا جاها
 فتحت ابوابها وقال لهم خزننها اليها انكم رسل منكم يتلوت
 عليكم ايات ربكم وينذرونكم لقاء يومكم هذا قالوا بل كن
 حقت كلمة العذاب على الكافرين وانفق تاليف معظمها شهر
 صفر من شهر رجة سبع ومائة والاف بقرة فصر من فرى
 قاسان المعروفة بداء المؤمنين حرسها الله عن فتن المبتدعين
 وشر المفسدين سبحانه ربك رب العرق عما يصقون وسلا
 على المرسلين والحمد لله رب العالمين



سبحه و تعالی (بمختصر علم الهدی علم الهدی) علم الهدی (الامیر ملا ابن)

[illegible]

